



درسنامه کامل فارسی (۱) (مشترک تمامی رشته‌ها)



تالیف ۱۴۰۳-۱۴۰۴

دبیر خانه ادبیات فارسی  
مستقر در استان همدان





## به نام خداوند جان آفرین

پیشکش به همکاران بزرگوار و دانش‌آموزان عزیز

مجموعه پیش‌رو درسنامه کامل کتاب فارسی پایه دهم است که به همت سرگروه‌های محترم ادبیات استان‌های کشور و منتخبی از دبیران تلاش‌گر ادبیات سراسر ایران عزیز تهیه و تدوین شده است. ابتدا هر فصل از کتاب توسط یک استان نگاشته شده و سپس توسط استانی دیگر مورد بازبینی قرار گرفته است. در مرحله سوم یک استان مجدداً فایل کلی درسنامه را مورد بررسی قرار داده است. با توجه به نگرش سه مرحله‌ای این درسنامه، می‌توان آن را مجموعه‌ای دقیق و کم‌نقص به شمار آورد. اما این بدان معنا نیست که همه موارد درج شده در این درسنامه قطعی و حتمی است. ادبیات و دنیای شعر مملو از دیدگاه‌هایی است متفاوت. هر شخصی بر اساس ذهنیت و تصور باطنی، برداشتی متفاوت از دیگری خواهد داشت. با توجه به این مهم، سعی شده است تا نظرانی درج گردد که تعداد بیشتری از صاحب‌نظران بر آن اجماع داشته‌اند. موارد چالش برانگیز هر درس و نظریات چندگانه نیز مشخص شده است. با توجه به اینکه هر فصل توسط استان‌های مختلف تهیه شده است در برخی موارد تفاوت‌هایی در نحوه چینش مطالب مشاهده می‌شود؛ علت این نقص کمبود زمان بوده است که امیدواریم این مورد در نظر بزرگان با اغماض لحاظ شود. امید داریم که با نگرش این اثر ماندگار، گامی در جهت تحقق عدالت آموزشی برداشته باشیم. بر خود لازم می‌دانم تا از تمامی سرگروه‌های محترم درس ادبیات فارسی متوسطه دوم سراسر کشور (سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴) که بدون هیچ گونه چشم‌داشتی زحمت تدوین این مجموعه را به مدت یکسال، بر دوش کشیدند، کمال قدردانی و تشکر را داشته باشم.

استان‌های تهیه‌کننده در ابتدای هر فصل ذکر شده است.

تصحیح و بررسی نهایی توسط استان آذربایجان شرقی و با مشارکت همکاران بزرگوار: خانم حکیمه پورآذر، خانم حکیمه خوش‌نظر، خانم هانیه عبادی، آقای محمد حسین اسماعیلی، آقای رشید خدای افشاری.

انتشار این درسنامه به صورت PDF یا نسخه چاپی، کاملاً رایگان است.

هادی کرمی - دبیر دبیرخانه کشوری زبان و ادبیات فارسی مستقر در استان همدان



## فصل اول

ستایش

درس اول: چشمه

درس دوم: از آموختن ننگ مدار

تدوین شده: استان آذربایجان شرقی

اصلاح شده: استان چهارمحال و بختیاری

## ستایش از " الهی نامه عطار نیشابوری "

## اهداف کلی:

- ۱) آشنایی بیشتر با ستایش (تحمیدیه) و مفاهیم مرتبط با آن (علم)
- ۲) آشنایی دقیق تر با صفات پروردگار چون رزاق، هادی، خلاق و... (علم)
- ۳) برقراری ارتباط صمیمانه و عاطفی با پروردگار (اخلاق یا ایمان)
- ۴) شناخت عمیق تر خداوند از طریق توجه و دقت و خرد ورزی در پدیده‌های هستی (تفکر)
- ۵) تقویت علاقه و باور نسبت به بندگی خداوند و حمد و ستایش الهی (ایمان)
- ۶) عمل و تفکر

## اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب های جدید متن را بیان می کند. سطح فرآیندی، فهمیدن
- ۲) املا صحیح واژه‌ها در بافتار متن را شناسایی می کند. سطح فرآیندی، فهمیدن
- ۳) آموزه‌های درس را در قلمرو فکری (متن کاوی، درک و دریافت مفهوم جمله ها و مضمون یابی) بررسی و تحلیل می کند. سطح روندی، تحلیل

۱. به نام کردگار هفت افلاک / که پیدا کرد آدم از کفی خاک

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: افلاک: جمع فلک، سپهر، آسمان / توضیح: بعضی از قدما آسمان را هفت طبقه (فلک) می دانستند و برای هر طبقه نامی نهاده بودند. نام های هر کدام از فلک ها به ترتیب: قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زُحَل) / پیدا کرد: آفرید / کردگار: واژه دو تلفظی

ب) دستور: بیت دو جمله دارد / مصراع یک: حذف فعل (آغاز می کنم) به قرینه معنوی / به: حرف اضافه / نام: متمم / کردگار: مضاف الیه / هفت: صفت شمارشی / افلاک: مضاف الیه / که: حرف پیوند وابسته ساز / پیدا کرد: فعل / آدم: مفعول / از: حرف اضافه / کفی خاک: گروه متمم / نام کردگار هفت افلاک: «نام» هسته گروه اسمی قلمرو ادبی: هفت افلاک: مجازا کل هستی / بیت تلمیح دارد به آفرینش جهان و خلقت انسان از خاک / کفی: کنایه از مقدار کم و مجاز از مشت / واج آرایی: صامت: «ک» / افلاک، خاک: قافیه

قلمرو فکری: سخنم را با نام خداوند آفریننده هفت آسمان (جهان) که آدم را از مٹی خاک آفرید، آغاز می کنم.

مفهوم: ستایش قدرت بیکران خداوند متعال.

۲. الهی، فضل خود را یار ما کن / ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: فضل: بخشش، کرم

ب) دستور: بیت سه جمله / الهی: منادا و حرف ندای آن محذوف / فضل: مفعول / خود: مضاف الیه / را: نشانه مفعول / یار: مسند / ما: مضاف الیه / کن: فعل / از: حرف اضافه / رحمت: متمم / یک: صفت شمارشی / نظر: مفعول / در: حرف اضافه / کار: متمم / ما: مضاف الیه / کن: فعل امر

قلمرو ادبی: تلمیح به عبارت: «الهی عاملنا بفضلک» / جناس: کار، یار / کنایه: نظر کردن (توجه نمودن و لطف کردن) / یار، کار: قافیه / ما کن: ردیف

قلمرو فکری: خدایا، بخشش خود را نصیب ما کن و از روی لطف و رحمت توجهی به ما داشته باش.

مفهوم: طلب فضل و بخشش خداوند

۳. تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: رزاق: روزی دهنده / خلاق: آفریننده / پیدا: موجودات عالم ماده (شناخته شده) / پنهان: موجودات عالم غیب (ناشناخته) / دانا و نادان صفت جانشین اسم است. منظور انسان یا تمام موجودات است.

ب) دستور: بیت دو جمله دارد. / تو: نهاد / «ی»: فعل اسنادی / رزاق: مسند / هر: صفت / پیدا: مضاف الیه / و: واو عطف / پنهان معطوف به مضاف الیه / تو: نهاد / «ی»: فعل اسنادی / خلاق: مسند / هر: صفت / دانا: مضاف الیه / و: حرف عطف / نادان: معطوف به مضاف الیه / هر پیدا: ترکیب وصفی / هر پنهان: ترکیب وصفی / هر دانا: ترکیب وصفی / هر نادان: ترکیب وصفی: مجموعاً ۴ ترکیب وصفی / رزاق پیدا: ترکیب اضافی / رزاق پنهان: ترکیب اضافی / خلاق دانا:

ترکیب اضافی / خلاق نادان: ترکیب اضافی: مجموعاً ۴ ترکیب اضافی

**قلمرو ادبی:** رزاق و خلاق: از صفت‌های خدا (تناسب / مراعات نظیر) / تضاد: پیدا و پنهان / مجاز: پیدا و پنهان از همه موجودات / تضاد: دانا و نادان / مجاز: دانا و نادان همه موجودات و انسان‌ها / تلمیح به آیه قرآنی «ان الله هو الرزاق» / «والله خیر الرازقین» / پنهان، نادان: قافیه

**قلمرو فکری:** خدایا، تو روزی دهنده همه و آفریننده همه موجودات هستی

مفهوم: تأکید بر توانایی خداوند در آفرینش و روزی دهی

#### ۴. زهی گویا ز تو، کام و زبانم / تویی هم آشکارا، هم نهانم

**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: زهی: خوشا، چه زیباست! (شبه جمله) / کام: سقف دهان

ب) دستور: بیت ۴ جمله / در شبه جمله (زهی)، حذف فعل «است» به قرینه معنایی وجود دارد. / هم چنین حذف فعل «است» به قرینه معنوی در مصراع اول ← گویا ز تو، کام و زبانم (است) / حذف فعل در مصراع دوم به قرینه لفظی ← هم نهانم (تویی = تو هستی).

گویا: مسند / ز: حرف اضافه / تو: متمم / کام: نهاد / و: حرف عطف / م: مضاف الیه / تو: نهاد / «ی»: فعل اسنادی / آشکارا: مسند / نهان: معطوف به مسند / م: مضاف الیه

کامم: ترکیب اضافی (کام من) / زبانم: ترکیب اضافی (زبان من). / هم ..... هم: حرف ربط مزدوج

**قلمرو ادبی:** کام و زبان: (مجازاً دهان) / تکرار: تو / تناسب: کام، زبان / تضاد: آشکارا، نهان / مجاز: آشکارا، نهان از کل موجودات / دهان، زبان: قافیه / تلمیح: هو الاوّل و الاخر و الظاهر و الباطن.

**قلمرو فکری:** خوشحالم یا چه زیباست که کام و زبانم برای حمد و ستایش تو گویاست؛ تو تمام وجود من هستی.

مفهوم: اظهار خرسندی از ستایش خدا

#### ۵. چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت، پرده برداری ز رخسار

**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: آبی: شوی، فعل اسنادی / رخسار: چهره / حقیقت: حقیقتاً

ب) دستور: بیت دو جمله دارد. / چو: حرف پیوند وابسته ساز / در: حرف اضافه / وقت: متمم / بهار: مضاف الیه / پدیدار: مسند / حقیقت: قید ← فارسی یازدهم / پرده: مفعول / برداری: فعل / ز: حرف اضافه / رخسار: متمم  
**قلمرو ادبی:** پرده برداشتن: کنایه از آشکار کردن / رخسار: مجاز از وجود / پدیدار، رخسار: قافیه  
**قلمرو فکری:** وقتی در فصل بهار نمایان می‌شوی؛ بدون شک، حقایق را آشکار می‌سازی.  
 مفهوم: آشکار شدن قدرت خدا با آفرینش زیبایی های بهار.

۶. **فروغ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک**  
**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: فروغ: پرتو، تابندگی، درخشش / عجایب نقش‌ها: تصاویر زیبا  
 ب) دستور: بیت دو جمله دارد. / عجایب نقش‌ها: ترکیب وصفی مقلوب / فروغ: هسته گروه اسمی (فروغ رویت)  
 نقش دستوری مفعول / روی: مضاف الیه / ت: مضاف الیه / اندازی: فعل زمان مضارع اخباری (می اندازی) / سوی: حرف اضافه / خاک: متمم، عجایب: صفت / نقش‌ها: مفعول / سازی: فعل (زمان مضارع اخباری) / سوی: حرف اضافه / خاک: متمم  
**قلمرو ادبی:** فروغ: استعاره از جلوه جمال خدا / روی: مجازا از وجود خدا / خاک: مجاز از زمین / تکرار یا واژه آرایه: خاک / استعاره: فروغ رویت (نسبت دادن نور به روی) / عجایب نقش‌ها: استعاره از پدیده‌ها و تصویرهای زیبا / روی و سوی: جناس ناهمسان / اندازی، سازی: قافیه / سوی خاک: ردیف  
**قلمرو فکری:** وقتی نور وجودت را به زمین می‌بخشی، تصویرهای زیبا و تازه‌ای به وجود می‌آوری.  
 پیام: جلوه خداوند در پدیده‌ها

۷. **گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ های بی‌شمار است**  
**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: از آن: به آن دلیل  
 ب) دستور: بیت دو جمله دارد.  
 نقش ضمیر «ش» در مصراع دوم: ۱- مضاف الیه ← رنگ هایش به آن دلیل بی‌شمار است. ۲- متمم ←  
 برایش / گل: نهاد / از: حرف / شوق: متمم / تو: مضاف الیه / خندان: مسند / در: حرف / بهار: متمم / است: فعل  
 اسنادی / از: حرف اضافه / آن: متمم / رنگ های: نهاد / بی‌شمار: صفت / است: فعل اسنادی.  
**قلمرو ادبی:** خندان شدن گل: کنایه از شکوفا شدن گل سرخ / تشخیص: این که گل خندان باشد / بیت: حسن تعلیل (دلیل خندان بودن و داشتن رنگ های فراوان گل، شوق دیدار وجود خداوند تعالی است.) / بهار، بی‌شمار: قافیه / است: ردیف.  
**قلمرو فکری:** شوق دیدار تو (خداوند متعال) باعث شکوفا شدن گل و داشتن رنگ های بی‌شمار در بهار است.

پیام: زیبایی طبیعت نشانه عشق پدیده ها به خدای متعال است.

۸. هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی / یقین دانم که بی شک، جانِ جانی  
 قلمرو زبانی :

الف) لغت و املا: جانِ جان: اصل حقیقت یا هستی

ب) دستور: بیت چهار جمله دارد. / هر آن وصف ← هر: صفت / آن: صفت / وصف: هسته گروه اسمی / هر آن وصفی: گروه مفعولی / که: حرف پیوند وابسته ساز / گویم: فعل (زمان مضارع اخباری) / بیش: مسند/از: حرف / آن: متمم / «ی»: اسنادی / یقین: قید ← فارسی یازدهم / دانم: فعل زمان مضارع اخباری / که: حرف پیوند وابسته ساز/ بی شک: قید ← فارسی یازدهم / جان جانی: گروه مسندی و هسته جان اول / جان دوم: مضاف الیه/ «ی»: فعل اسنادی.

قلمرو ادبی: جناس: آن، جان / تکرار: جان / جان جانی: کنایه از عزیز و اصلی بودن/ آنی، جانی: قافیه

قلمرو فکری: تو بالاتر از هرگونه توصیف من هستی؛ اما یقین می دانم تو اصل همه وجود هستی.

مفهوم: وصف ناپذیری خداوند، اظهار ناتوانی انسان از وصف خداوند

۹. نمی دانم، نمی دانم، الهی / تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

قلمرو زبانی:

دستور: نمی دانم: فعل / نمی دانم: فعل / الهی: منادا / تو: نهاد / دانی: فعل (مضارع اخباری) / و: حرف پیوند

همپایه ساز/ تو: نهاد / دانی: فعل (مضارع اخباری) / آن: صفت / چه: مفعول / خواهی: فعل (مضارع اخباری)

قلمرو ادبی: تضاد: نمی دانم، دانی / تکرار: نمی دانم، تو دانی - کل بیت ۶ جمله/ الهی، خواهی: قافیه

قلمرو فکری: خداوند من چیزی نمی دانم، فقط تو نسبت به آنچه اراده فرموده ای، آگاهی داری.

مفهوم: اعتراف شاعر به ناتوانی خود از شناخت هستی و دانای مطلق بودن خداوند.

الهی نامه، عطار نیشابوری

## درس یکم

### چشمه و سنگ

#### اهداف کلی:

- ۱) آشنایی با واژگان و ترکیب های جدید متن درس (علم)
- ۲) توانایی درک پیام های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر) کتاب فارسی (عمل)
- ۳) توانایی انجام فعالیت های پیش بینی شده در قلمروهای سه گانه کتاب فارسی (عمل)
- ۴) تقویت علاقه نسبت به هنجارهای مناسب اجتماعی (اخلاق)
- ۵) باور به منش فروتنی و دوری از رفتار ناپسند خودستایی (اخلاق)
- ۶) کاربرست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

#### اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب های جدید متن را بیان می کند.
- ۲) املای صحیح واژه ها در بافتار متن را شناسایی می کند.
- ۳) پیام های آموزشی و اخلاقی متون معاصر از جمله درس چشمه از نیما را شرح می دهد.
- ۴) آموزه های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می کند.
- ۵) آموزه های درس را در قلمرو ادبی (آرایه های ادبی و تاریخ ادبیات) بررسی و تحلیل می کند.
- ۶) آموزه های درس را در قلمرو فکری (متن کاوی، درک و دریافت مفهوم جمله ها و مضمون یابی) بررسی و تحلیل می کند.



"چشمه" شعری نمادین است. نمادها عبارت‌اند از:

چشمه: نماینده، فردی ضعیف و ناتوان، اما پر هیاهو و مغرور و خودشیفته است.

سنگ: نماد افراد ایستا، خنثی و بی نقش و بی رمق

بحر یا دریا: در این درس نماد هیبت، عظمت

گونه: ادبیات تعلیمی

قالب: مثنوی

۱. گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله زن، چهره نما، تیز پا

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: غلغله زن: شور و غوغا کنان / چهره نما: زیبا / تیز پا: سریع

ب) دستور: بیت یک جمله / مصرع اول سه جزیی یا مسند / مصرع دوم قید برای چشمه است.

گشت: فعل / یکی: صفت / چشمه: نهاد / ز: حرف اضافه / سنگی: متمم / جدا: مسند / غلغله زن، چهره نما و

تیزپا: قید ← فارسی یازدهم

قلمرو ادبی: تشخیص: نسبت دادن قیده‌های غلغله زن، چهره نما و تیزپا به چشمه (استعاره مکنیه) / مراعات

نظیر: چشمه، سنگ، غلغله زن / ایهام: چهره نما ۱- مغرور ۲- زلال و شفاف / تیزپا: کنایه از سریع / چشمه:

مجاز از آب چشمه / چشمه نماد افراد مغرور / سنگ نماد افراد یا جامعه ایستا، بی حرکت و خنثی

قلمرو فکری: یک چشمه با شور و غوغا، زلال و سریع از سنگی جدا شد.

۲. گه به دهان، بر زده کف، چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف

قلمرو زبانی:

دستور: بیت سه جمله دارد. / نهاد جمله های بیت: محذوف (چشمه) / گه: قید/ برزده: فعل زمان ماضی بعید و

فعل کمکی «بود» به قرینه معنوی حذف شده/ کف: مفعول / چون: حرف اضافه / صدف: متمم / گاه: قید / چو

تیری: گروه مسندی فعل اسنادی در جمله دوم حذف به قرینه معنوی (بود) / چو: حرف اضافه / تیری: متمم /

که: حرف وابسته ساز / رود (می رود): فعل زمان مضارع اخباری

قلمرو ادبی: تشبیه ← مشبه: کف، مشبه به: صدف و وجه شبه: سپیدی تشبیه ← مشبه: چشمه، مشبه به:

تیر و وجه شبه: سرعت. / کنایه: چون تیر بر هدف رفتن: از سریع و مستقیم رفتن. / جناس: هدف، صدف /

تشخیص: نسبت دادن دهان به چشمه/ مراعات نظیر تناسب: تیر، هدف و دهان و کف / کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن، مستی و نشاط  
**قلمرو فکری:** گاه چشمه با کف های روی آن که مانند صدف هستند پرشور و هیجان زده پیش می‌رفت و گاه به سرعت تیری که به سمت هدف روانه شود، شتاب می‌گرفت.  
 مفهوم: دو مصراع تقابل مفهومی دارند: مصراع اول: اشاره دارد به حرکت پرپیچ و خم چشمه، مصراع دوم: اشاره دارد به حرکت مستقیم چشمه.

۳. گفت: درین معرکه، یکتا منم / تاج سر گلبن و صحرا، منم

**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: گلبن: بوته گل / معرکه: میدان جنگ / یکتا: بی همتا.  
 ب) دستور: بیت سه جمله دارد. / گفت: فعل و نهاد محذوف (چشمه) جمله های بعد (تا بیت دهم) مفعول آن / این: صفت اشاره / معرکه: متمم / یکتا: مسند / من: نهاد / م: فعل اسنادی / تاج: مسند / سر: مضاف الیه / گلبن: مضاف الیه / و: حرف عطف / صحرا: معطوف به مضاف الیه / من: نهاد / م: فعل اسنادی.  
**قلمرو ادبی:** تاج سر کسی بودن کنایه از عزیز بودن است. / گلبن و صحرا: تناسب (مراعات نظیر) / معرکه: استعاره از کوهستان، دشت / تشخیص: سخن گفتن چشمه / تشخیص: گلبن و صحرا تاج سر داشته باشند. / گلبن: مجاز از باغ و بوستان / تشبیه ← مشبه: من / مشبه به: تاج  
**قلمرو فکری:** چشمه گفت: در این میدان (زمین سبزه زار) من یگانه (بی همتا) و عزیز همه هستم.

مفهوم: خودستایی و خودبینی چشمه

۴. چون بدوم، سبزه در آغوش من / بوسه زند بر سر و بردوش من

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا: بدوم: جاری می‌شوم. (در اینجا) // دوش: کتف و شانه  
 دستور: بیت سه جمله دارد. در جمله دوم قرار می‌گیرد حذف به معنوی / چون (وقتی که): حرف پیوند وابسته ساز / بدوم: فعل (زمان مضارع التزامی) / سبزه: نهاد / آغوش: متمم / من: مضاف الیه / بوسه: مفعول / زند: فعل (زمان مضارع اخباری) / سر: متمم / و: حرف عطف / دوش: متمم / من: مضاف الیه  
**قلمرو ادبی:** تشخیص: دویدن چشمه، آغوش چشمه، بوسه زدن سبزه / مراعات نظیر: سر و دوش (شانه / کتف) / بر و سر یا در و سر: جناس / بوسه زدن: کنایه از احترام گذاشتن / آغوش من، دوش من: اضافه استعاری  
**قلمرو فکری:** وقتی جاری می‌شوم سبزه در آغوش من قرار می‌گیرد و بر سر و کتف من بوسه می‌زند.  
 مفهوم: غرور و خودستایی چشمه.

۵. چون بگشایم ز سر مو، شکن / ماه ببیند رخ خود را به من

**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: شکن: پیچ و خم زلف/ شکن در معنای «شکست» و «چین و چروک»  
 ب) دستور: بیت دو جمله دارد / چون: حرف پیوند وابسته / فعل: بگشایم (مضارع التزامی) / سر: متمم / مو: مضاف الیه / شکن: مفعول / ماه: نهاد / ببیند: فعل (زمان مضارع اخباری) / رخ: مفعول / خود: مضاف الیه  
**قلمرو ادبی:** «شکن از زلف گشودن» کنایه از «آرام و زلال شدن آب چشمه»، / شکن استعاره از موج / تشخیص: ماه چهره داشته باشد و چهره خود را در چشمه ببیند. / مو: استعاره از آب چشمه / مراعات نظیر: سر- مو - رخ / شکن: استعاره از موج  
**قلمرو فکری:** وقتی آرام و زلال می شوم و از جوش و خروش می افتم، ماه چهره خود را در من می بیند. مفهوم: اشاره به صاف شدن چشمه و انعکاس نور ماه در آب چشمه (غرور و خودستایی)

۶. قطره باران که در افتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک

**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: گهر: گوهر / تابناک: درخشان / بدمد: بروید، رشد کند «دمیدن» به معنی «طلوع کردن» هم به کار می رود / بس: بسیار / تابناک: درخشان / بر: نزد، پهلو  
 ب) دستور: بیت دو جمله دارد / قطره باران: نهاد / که: حرف پیوند وابسته ساز / در افتد: فعل (مضارع اخباری) / بدمد: فعل (مضارع اخباری) / بس: قید / گهر: نهاد / تابناک: صفت /  
**قلمرو ادبی:** استعاره: گهر تابناک ( گل ها و گیاهان زیبا و رنگارنگ ) / خاک مجاز از زمین  
**قلمرو فکری:** هنگامی که قطره باران در خاک می افتد و از آن قطره، گل ها و سبزه های رنگارنگی رشد می کند.

۷. در بر من، ره چو به پایان برد / از خجلی سر به گریبان برد

**قلمرو زبان:**

الف) لغت و املا: خجلی: خجالت زدگی / گریبان: یقه / بر: کنار، نزد  
 ب) دستور: در: حرف اضافه / بر: متمم / من: مضاف الیه / ره: مفعول / چو: حرف پیوند وابسته ساز / برد: فعل (مضارع التزامی) / خجلی: متمم / سر: مفعول / گریبان: متمم / برد: فعل (مضارع اخباری). / بر، سر، گریبان: تناسب  
**قلمرو ادبی:** «سر به گریبان بردن» کنایه از « شرمندگی شدن» / جناس: در، بر، سر / ره به پایان بردن: کنایه از به مقصد رسیدن ( مقصد قطره زمین است) / مصرع دوم تشخیص  
**قلمرو فکری:** (قطره باران) در نزد من وقتی به انتهای راه خود می رسد با دیدن عظمت من شرمندگی می شود. مفهوم: غرور و خودستایی چشمه.

۸. ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد

### قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: حامل: دارنده / پیرایه: زینت و زیور. سرمایه: مال و دارایی / پیرایه: زیور و زینت  
 ب) دستور: بیت دو جمله دارد. / ابر: نهاد / حامل سرمایه: گروه مسندی: ترکیب اضافی / باغ: نهاد / صاحب پیرایه: گروه مسندی، ترکیب اضافی / شد: فعل  
**قلمرو ادبی:** «سرمایه ابر» استعاره از «باران» / تشخیص: باغ صاحب زینت بشود / پیرایه: استعاره از (گل و گیاه) / بیت آرایه موازنه دارد.  
**قلمرو فکری:** ابر، سرمایه خود (باران) را و باغ زیور و زینت خود (گیاهان و گل های رنگارنگ) را از من می گیرد.  
 مفهوم: خودستایی

۹. گل به همه رنگ و برازندگی / می کند از پرتو من زندگی

### قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا:  
 برازندگی: شایستگی / پرتو: فروغ، روشنایی، تابش  
 ب) دستور: بیت یک جمله دارد. (شیوه بلاغی) / گل: نهاد / به: حرف اضافه / همه: صفت / رنگ: متمم / و: حرف عطف / برازندگی: معطوف / پرتو: متمم / من: مضاف الیه / زندگی: مفعول / می کند: فعل  
**قلمرو ادبی:** / واج آرایه: «ن»، «گ» / زندگی کردن گل: تشخیص / از پرتو کسی زیستن: کنایه از نیازمند او بودن / برازندگی و زندگی کردن گل: تشخیص / پرتو: استعاره از وجود  
**قلمرو فکری:** گل با تمام زیبایی و شایستگی از نور وجود من زنده است.  
 مفهوم: غرور و خودبینی

۱۰. در بن این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری؟

### قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: بُن: ریشه / همسری کردن: برابری کردن، برتری یافتن / نیلوفری: لاجوردی  
 ب) دستور: بیت یک جمله مرکب دارد. / در: حرف اضافه / بن: متمم / این: صفت / پرده: مضاف الیه / نیلوفری: صفت (نسبی) / کیست ← (مسند + فعل) / کند: فعل / چو: حرف اضافه / منی: متمم / همسری: مسند  
**قلمرو ادبی:** بن در این بیت مجاز از «زیر» / پرده نیلوفری: استعاره از «آسمان» / پرسش انکاری  
**قلمرو فکری:** در زیر این آسمان نیلوفری هیچ کس نمی تواند با من برابری کند.  
 مفهوم: غرور و خودستایی. همسری کردن: کنایه از رقابت

۱۱. زین نمط آن مست شده از غرور / رفت و زمبداً چو کمی گشت دور

### قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: نمط: روش / مبدأ: آغاز (سرچشمه) / زین نمط: بدین ترتیب

ب) دستور: بیت دو جمله و جمله دوم شیوه بلاغی دارد / زین: حرف اضافه + صفت / نمط: متمم / آن: صفت / مست شده: نهاد برای فعل رفت / چو: حرف پیوند وابسته ساز / کمی: قید / گشت: فعل / دور: مسند

**قلمرو ادبی:** مست شده از غرور: استعاره از چشمه

**قلمرو فکری:** آن چشمه مست از غرور، با این تصورات وقتی کمی از سرچشمه کمی فاصله گرفت....  
موقوف المعانی با بیت بعدی

۱۲. دید یکی بحر خروشندهای / سهمگنی، نادره جوشندهای

**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا: بحر: دریا هم آوا با (بهر: برای، به خاطر) / خروشنده: خروشان / سهمگن: مخف سهمگین و ترس آور / جوشنده: جوشان (مواج) / نادره جوشنده: جوشنده بی نظیر

ب) دستور: بیت یک جمله دارد. / دید: فعل و نهادش محذوف (چشمه) است / خروشندهای: صفت / سهمگن و نادره جوشنده (ترکیب وصفی مقلوب): معطوف و صفت

یکی: صفت / بحر: مفعول / یکی بحر، بحر خروشنده، بحر سهمگین، بحر نادره جوشنده، نادره جوشنده ترکیب‌های وصفی بیت هستند.

**قلمرو ادبی:** تکرار صامت های «ن»، «ک» / بحر: نماد بزرگی و عظمت

**قلمرو فکری:** چشمه، دریایی خروشان، ترس آور و جوشان بی نظیری را دید

۱۳. نعره بر آورده، فلک کرده کر / دیده سیه کرده، شده زهره در

**قلمرو زبانی:**

الف) لغت و املا:

نعره: فریاد / کر: ناشنوا / دیده: چشم / زهره: کیسه صفر مجازا جرئت، شهامت، جسارت / زهره در: وحشتناک / زهره در (=زهره درنده): «صفت فاعلی مرکب مرخم»

ب) دستور:

بیت چهار جمله دارد. / حذف فعل «بود» در پایان جمله ها به قرینه معنوی / نعره: مفعول / برآورده: فعل / فلک: مفعول / کرده: فعل / کر: مسند / دیده: مفعول / سیه: مسند / زهره در: مسند

**قلمرو ادبی:** «دیده سیه کردن» کنایه از: عصبانی شدن / زهره در بودن: (صفت فاعلی مرکب) کنایه از ترسناک و وحشتناک بودن / فلک: مجازا گوش فلک / تشخیص و اغراق: کرشدن فلک / تشخیص: اگر سیه کردن دیده به دریا نسبت داده شود.

**قلمرو فکری:** نعره دریا، گوش فلک را کر کرده و (دریا) با چشمان غضبناک خود همه را ترسانده بود.

پیام: توصیف ترسناکی دریا

۱۴. راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن ساحل، یله

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: راست: درست، دقیقاً / یله: رها / یله دادن: رها شدن، تکیه دادن به چیزی به نحوی که بدن در حال استراحت کامل قرار بگیرد.

ب) دستور: بیت یک جمله دارد / بود به قرینه معنوی حذف شده / راست: قید / به مانند: حرف اضافه / یکی: صفت / زلزله: متمم / داده: فعل / تن: مفعول / ش: مضاف الیه / بر: حرف اضافه / تن: متمم / ساحل: مضاف الیه / یله داده: فعل مرکب

قلمرو ادبی: تن ساحل و دریا: تشخیص / تن ساحل: اضافه استعاری / دریا مانند زلزله: تشبیه / تن: تکرار قلمرو فکری: درست مانند زلزله بدنش را به ساحل می کوبید.

۱۵. چشمه کوچک چو به آنجا رسید / وان همه هنگامه دریا بدید

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: وان: مخفف و آن / هنگامه: شور و غوغا

ب) دستور: بیت دو جمله دارد / چشمه: نهاد / کوچک: صفت / چو: حرف پیوند وابسته ساز / آن: صفت / جا: متمم / و: حرف پیوند همپایه ساز آن: صفت / همه: صفت (مبهم) / هنگامه: مفعول / دریا: مضاف الیه (آن همه: روی هم می تواند صفت مبهم نیز باشد)

قلمرو ادبی: دیدن برای چشمه: تشخیص / هنگامه دریا: تشخیص / واج آرایی « - » / هنگامه را دید: حس آمیزی قلمرو فکری: وقتی چشمه کوچک به کنار دریا رسید و آن همه شور و غوغای دریا را دید ... موقوف المعانی با بیت بعدی

۱۶. خواست کزان ورطه، قدم در کشد / خویشتن از حادثه برتر کشد

قلمرو زبانی:

الف) املا و لغت: ورطه: گرداب، زمین پست، مهلکه / قدم در کشد: عقب نشینی کند / حادثه: واقعه، پیش آمد ب) دستور: بیت سه جمله دارد / خواست: فعل / که: حرف پیوند وابسته ساز / زان: حرف اضافه + صفت / ورطه: متمم / قدم: مفعول / در کشد: فعل خویشتن: مفعول / از: حرف اضافه / حادثه: متمم / برتر: قید / کشد: فعل قلمرو ادبی: قدم در کشیدن چشمه: تشخیص و کنایه از عقب نشینی و دور شدن / ورطه: استعاره از دریا / برتر کشیدن کنایه از: خود را آسیب دور کردن، خود را در امان نگه داشتن

قلمرو فکری: خواست که از آن گرداب هلاکت، خودش را دور کند و خود را از آن حادثه نجات دهد.

۱۷. لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین سخنی گوش ماند

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: لیک: اما / خیره: حیران، شگفت زده، / ماند: شد  
 ب) دستور: بیت دو جمله دارد / لیک: حرف پیوند همپایه ساز / چنان: قید / خیره: مسند / و: واو عطف /  
 خاموش: معطوف / ماند: فعل / که: حرف پیوند وابسته ساز / همه: صفت / شیرین سخنی: متمم / گوش: مسند  
**قلمرو ادبی:** حس آمیزی: شیرین سخنی (چشیدن سخن به جای شنیدن آن) / گوش یا خاموش ماند: کنایه از سکوت کردن / شیرین سخنی کنایه از خوش صحبتی / گوش: مجاز از شنیدن  
**قلمرو فکری:** اما چشمه آن چنان شگفت زده شد که به جای آن همه خوش زبانی، فقط سکوت کرد.  
 مفهوم: سکوت و حیرت در برابر عظمت.

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زبانی:

(۱) معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید:  
 در بن این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری؟  
 امروزه در معنی ازدواج و زناشویی است؛ اما در گذشته و نیز در این شعر در معنی «برابری و رقابت» به کار رفته است.  
 راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن ساحل یله  
 امروزه در معانی مستقیم، مقابل چپ، متناسب و متضاد دروغ به کار می‌رود؛ اما در گذشته و نیز در این شعر در معنی قیدی یعنی «درست و عینا» به کار رفته است.  
 بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید و نام اجزای اصلی آن را مشخص نمایید:

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا»  
 یکی چشمه غلغله زن، چهره نما، تیزپا از سنگی جدا گشت.

#### قلمرو ادبی:

(۱) هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.  
 - چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه بیند رخ خود را به من  
 کنایه: شکن از مو گشادن ← «آرام گرفتن و صاف شدن چشمه» / مراعات نظیر: سر، مو، رخ / تشخیص: ماه رخ داشته باشد و چهره خود را ببیند یا چشمه مو داشته باشد و مویش را بگشاید.

- گه به دهان، بر زده کف چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف  
 کف به دهان برزدن: کنایه از خشم و این جا هیجان / تشخیص: کف بر دهان زدن صدف / مراعات نظیر: تیر و هدف / جناس ناهمسان (ناقص اختلافی): صدف، هدف
- ۲) با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟ انسان‌های مغرور و خودشیفته
- ۳) نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی (حس آمیزی) را در سروده نیما بیابید. شیرین سخنی
- ۴) در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.  
 پرده نیلوفری: مجازا آسمان / گوش: مجازا از شنونده

### قلمرو فکری:

- ۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟ چشمه با دیدن عظمت دریا، حیرت زده شد و سکوت اختیار کرد.
- ۲- معنای بیت زیر را به نثر روان بنویسید:  
 «نعره بر آورده، فلک کرده کر / دیده سیه کرده، شده زهره در»  
 دریا، چنان فریادی برکشیده که گوش فلک را کر کرده و غضبناک شده بود.
- ۳- سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید:  
 یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید  
 که جایی که دریاست من کیستم؟ / گر او هست حقاً من نیستم  
 چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید  
 بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد

هر دو در قالب مثنوی هستند / موضوع "چشمه" پرهیز از خودبینی است در حالیکه شعر سعدی تاکید بر فروتنی است / تعداد ابیات نیما بیشتر از شعر سعدی است در شعر نیما، چشمه فقط تغییر می‌یابد و غرورش را از دست می‌دهد، اما در شعر سعدی، قطره علاوه بر تغییر پیدا کردن به گوهری گرانبها تبدیل می‌شود.

چشمه، در آغاز شعر نیما، نماد افراد مغرور و خود خواه بود، آن چنان که خود را برتر از همه پدیده‌ها می‌دانست؛ ولی در شعر سعدی قطره باران، از همان ابتدا با دیدن دریا، فروتنی و تواضع اختیار کرد. در شعر سعدی، قطره باران در مقابل عظمت دریا، فروتنی می‌کند و چون خودش را پست و بی ارزش می‌بیند، به مقام ارزشمند می‌رسد؛ اما در شعر نیما، چشمه، مغرور است و خودش را برتر از دیگران می‌بیند و زمانی که با دریای طوفانی و سهمگین رویارو می‌شود، می‌خواهد از دریا دوری کند و خود را نجات دهد؛ اما چنان در برابر عظمت دریا مبهوت و حیران می‌ماند که چاره‌ای جز سکوت و تسلیم شدن ندارد. قطره باران، نماد انسان‌های خاکسار و رشد یافته است. چشمه، در پایان در برابر عظمت دریا، مبهوت ماند و به جای اظهار وجود، به ناچار سکوت کرد و غرور را کنار گذاشت.

## گنج حکمت

## پیرایه خرد

در آگیری سه ماهی بود: دو حازم، یکی عاجز. از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که هر سه را بگیرند. ماهیان این سخن بشنودند؛ آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب درمی آمد، بر فور بیرون رفت.

قلمرو زبانی: آگیری: تالاب، حوض / حازم: محتاط، دور اندیش / هم آوا با هاضم: هضم کننده، گوارنده عاجز: ناتوان / از قضا: اتفاقاً / قضا: تقدیر، قضاوت، هم آوای غذا: جنگ و غذا: خوراک / صیاد: شکارچی / میعاد: وعده، قرار / میعاد نهادن: قرار گذاشتن / حزم: دور اندیشی هم آوا با هضم / دست برد: هجوم و حمله / دست برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن، گوشمالی / جافی: ستمگر، ظالم / سبک: تند، سریع / روی به کار آورد: دست به کار شد / آب در می آمد: آب وارد می شد / بر فور: سریع

قلمرو ادبی: پیرایه خرد: اضافه تشبیهی (خرد مانند پیرایه است) / ذخیرت تجربت: اضافه تشبیهی (تجربه مانند یک ذخیره است). / زمانه جافی: تشخیص / جان به سلامت بردن: کنایه از نجات یافتن، زنده ماندن.

قلمرو فکری: در برکه ای سه تا ماهی زندگی می کردند: دو تا محتاط و یکی ناتوان. اتفاقاً روزی دو صیاد از آنجا می گذشتند و با یکدیگر قرار گذاشتند که تور ماهیگیری بیاورند و هر سه ماهی را صید کنند. ماهی ها این سخنان ماهی گیران را شنیدند؛ آن ماهی که خیلی محتاط و زرنگ بود و چندین بار گوشمالی روزگار ستمگر را دیده بود، سریع اقدامی کرد و از آن سو که آب داخل می شد (ورودی)، فوراً بیرون رفت.

\*\*\*\*\*

در این میان، صیادان برسیدند و هر دو جانب آگیری محکم بیستند. دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی بهره نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست است. هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند.

قلمرو زبانی: در این میان: در این زمان، در این حین / پیرایه: زینت / فرجام: عاقبت / حیلست: چاره / تدبیر: اندیشیدن، مشورت / مکاید: کیده‌ها، نیرنگ ها / صواب نبیند: درست نمی داند، جایز نمی شمارد. / صواب: درست، صحیح، مصلحت هم آوای ثواب: به معنی پاداش، اجر، مزد / تاخیر: مفعول / صواب: مسند

**قلمرو ادبی:** پیرایه خرد: اضافه تشبیهی (خرد مانند پیرایه است) ذخیرت تجربت: اضافه تشبیهی (تجربه مانند یک ذخیره است). یک و دو و سه: تناسب / ماهی و آبگیر، صیاد و دام: تناسب / دست برد زمانه دیدن: کنایه از با تجربه بودن

**قلمرو فکری:** در این میان، ماهی گیران رسیدند و هر دو طرف (ورودی و خروجی) آبگیر را محکم بستند. ماهی دوم هم که از خرد و تجربه بهره‌ای داشت به خودش گفت: نادانی کردم و پایان کار انسان نادان گرفتاری و مرگ است. الآن زمان چاره‌اندیشی و حيله‌گری است، اگرچه چاره‌اندیشی در هنگام بلا فایده زیادی ندارد؛ با این همه دانا هیچگاه از سود دانش ناامید نمی‌شود و در دفع حيله‌های دشمن تأخیر را کار درستی نمی‌داند.

\*\*\*\*\*

وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است. پس خویشتن مرده کرد و بر روی آب می‌رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلت خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد. و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان، چپ و راست می‌رفت و در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد.

**قلمرو زبانی:** صورت شد: تصور شد، به نظر آمد / صورت شدن: به نظر آمدن / افعال: کارها / پای‌کشان: لنگان لنگان، ناتوانم / احوال: جمع حال / وضع‌ها: سرگذشت‌ها / غالب: چیره، مسلط هم آوای قالب به معنای شکل، پیکر، تن / عجز: ناتوانی / افعال جمع فعل / مدهوش: سرگشته، حیران

**قلمرو ادبی:** جان به سلامت برد: کنایه از زنده ماندن

فراز و نشیب: بلندی و پستی تضاد دارند / نشیب: سرازیری، پستی

**قلمرو فکری:** اکنون زمان پایداری مردان و روز اندیشیدن خردمندان است. پس خودش را به مردن زد و بر روی آب شناور شد. ماهی گیر ماهی دوم را برداشت و به نظرش آمد که مرده است آن را دور انداخت. ماهی با تلاش خودش را به رود انداخت و زنده ماند. ماهی سوم که نادان بود و ناتوانی در کارهای او نمایان بود سرگشته و سرگردان شد و با ناتوانی به این طرف و آن طرف می‌رفت تا اینکه صید شد.

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

## درس دوم

## از آموختن، ننگ مدار



## اهداف کلی:

- ۱) آشنایی بیشتر با آموزه‌های اخلاقی در آثار کهن ادب فارسی (علم)
- ۲) درک و خوانش نثر تاریخی قابوسنامه با لحن مناسب (عمل)
- ۳) تقویت هنجارهای اخلاقی متناسب با متن درس (اخلاق)
- ۴) ارج نهادن به الگوهای اخلاق دینی، ملی و اجتماعی (اخلاق)
- ۵) توانایی درک بخش‌های زبانی و ادبی متن درس (تفکر)
- ۶) کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۷) توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر)

## اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب‌های جدید متن را بیان می‌کند.
- ۲) املاهای صحیح واژه‌ها در ساختار متن را شناسایی می‌کند.
- ۳) پیام‌های آموزشی و اخلاقی متون کهن از جمله از آموختن ننگ مدار را شرح می‌دهد.
- ۴) آموزه‌های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می‌کند.
- ۵) آموزه‌های درس را در قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی و تاریخ ادبیات) بررسی و تحلیل می‌کند.
- ۶) آموزه‌های درس را در قلمرو فکری (متن کاوی، درک و دریافت مفهوم جمله‌ها و مضمون یابی) بررسی و تحلیل می‌کند.

بند اول: تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش. به زبان دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی، و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد، از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد و اگر غم و شادیت بود بُود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعلِ کودکان باشد.

### قلمرو زبانی:

الف) املا و لغت:

میاسا: آسوده و فارغ نباش / نمای - نمودی، نموده: از مصدر نمودن به معنی نشان دادن، ارائه دادن و واضح ساختن است. / داد: حق، انصاف / مستغنی: بی نیاز / تیمار داشتن: مراقبت کردن محافظت نمودن / پیدا مکن: نشان نده - فعل: کار، عمل / گندم نما: (گندم نماینده) / جو فروش: (جو فروشنده) / و اندر همه کاری داد از خویشتن بده: در همه کارها عدالت را از خود آغاز کن. (حاسبوا قبل ان تحاسبوا).

ب) دستور

تا: حرف پیوند وابسته ساز / توانی: فعل / از: حرف اضافه / نیکی کردن: متمم / میاسا: فعل / و: حرف پیوند همپایه ساز / خود: مفعول / را: نشانه ی مفعول / به: حرف اضافه / نیکی: متمم / و: حرف عطف / نیکوکاری: معطوف / به: حرف اضافه / مردم: متمم / نمای: فعل / و: حرف پیوند همپایه ساز / چون: حرف پیوند وابسته ساز / نمودی: فعل / به: حرف اضافه / خلاف: متمم / نموده: مسند / مباش: فعل / به: حرف اضافه / زبان: متمم / دیگر: مفعول / مگو: فعل / و: حرف پیوند همپایه ساز / به: حرف اضافه / دل: متمم، دیگر: مفعول / مدار: فعل / تا: حرف پیوند وابسته ساز / گندم نمای: مسند / جو فروش: صفت، نباشی: فعل / و: حرف پیوند همپایه ساز / اندر: حرف اضافه، همه: صفت، کاری: متمم، داد: مفعول / از: حرف اضافه / خویشتن: متمم بده: فعل / که: حرف پیوند وابسته ساز، داد: مفعول / از: حرف اضافه، خویشتن: متمم / بدهد: فعل / از: حرف اضافه، داور: متمم / مستغنی: مسند / باشد: فعل، و: حرف پیوند همپایه ساز / اگر: حرف پیوند وابسته ساز / غم: نهاد / و: حرف عطف، شادی: معطوف به نهاد / ت: متمم، بود: فعل به: حرف / آن: صفت / کس: متمم، گوی: فعل / که: حرف پیوند وابسته ساز / او: نهاد، تیمار: مفعول، غم: مضاف الیه، و: حرف عطف / شادی: معطوف به مضاف الیه / تو: مضاف الیه / دارد: فعل / و: حرف پیوند همپایه ساز / اثر: مفعول / غم: مضاف الیه / و: حرف عطف / شادی: معطوف به مضاف الیه / پیش: قید / مردمان: مضاف الیه، بر: حرف اضافه / خود: متمم، پیدا: مسند / مکن: فعل / و: حرف پیوند همپایه ساز / به: حرف اضافه / هر: صفت / نیک: متمم / و: حرف عطف / بد: معطوف به متمم / زود: قید / شادان: مسند / و: حرف عطف / زود: قید / شادان: مسند / و: حرف عطف / زود: قید / اندوهگین: معطوف به مسند / مشو: فعل / که: حرف پیوند وابسته ساز / این: نهاد / فعل: مسند / کودکان: مضاف الیه / باشد: فعل

**قلمرو ادبی:** نیاسودن در اینجا کنایه از دست برنداشتن / تناسب = زبان و دل / گندم نمودن و جوفروختن : تضاد / گندم نما و جوفروش: کنایه از به زبان دیگر گفتن و به دل دیگر داشتن - کنایه از دورویی / گندم نمای جو فروش ( کنایه و تمثیل از ریاکار و دورو / داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن / تضاد: (نیک و بد) ، ( شادان و اندوهگین ) ، ( غم و شادی ) .

**قلمرو فکری:** تا می توانی از نیکی کردن به دیگران دست بر ندار و خود را به مردم آنگونه نشان بده که فردی نیکوکاری هستی. چون این چنین نشان دادی خودت برخلاف آن رفتار مکن . به زبانت چیزی نگو که دلت چیزی دیگر باشد (کنایه از دورو نبودن) تا مانند کسی نباشی که به مردم گندم نشان می دهد؛ ولی جو می فروشد و در هر کاری حق آن را ادا کن؛ زیرا هر کس که حق را ادا کند، نیاز به قاضی ندارد و از آن نمی ترسد. اگر غم و شادی برایت پیش آمد، به کسی بگوی که دوست دوست و قصد کمک به تو را دارد و غم و شادیت را برای هر انسانی آشکار نکن و به ایشان نشان نده و با هر اندک خوبی و بدی، زود شاد و غمگین نشو که این کار بچه ها است.

**مفاهیم:** نیکوکاری ، دورو نبودن ، کلاه خود را قاضی کردن ، ، در آشنایی ، پنهان داشتن راز از بیگانه ، دعوت به آرامش روانی .

**بند دوم:** بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بنگردی ، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند و هر شادی که بازگشت آن به غم است ، آن را شادی مشمرو به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید ، بسته دان و امید را در نومیدی.

**قلمرو زبانی:**

الف) املا و لغت: مُحال: اندیشه باطل / حال: حالت / نهاد: سرشت ، خلقت ، بنگردی : تغییر نیابی / از جای شدن: خشمگین شدن ، دگرگون شدن /

ب) دستور: آن را شادی مشمر: ۴ جزئی گذرا به مفعول و مسند/ امید را در نومیدی...: فعل « بسته دان » حذف به قرینه ی لفظی است.

بدان: ضمیر اشاره / کوش: فعل / که: وابسته ساز/ به: حرف اضافه / هر: صفت / مُحال: غیر ممکن / مُحال: جمع محال / متمم / از: حرف اضافه / و: حرف عطف / نهاد: معطوف / خویش: مضاف الیه / بنگردی: تغییر نکنی، بای تاکید کاربرد تاریخی دستور، فعل / که: وابسته ساز/ بزرگان: نهاد/ به: حرف اضافه / هر: صفت / حق: متمم / و: حرف عطف / باطل: معطوف / از جای نشوند: فعل مرکب / و: هم پایه ساز/ هر: صفت / که: وابسته ساز/ بازگشت: نهاد/ آن: مضاف الیه / به: حرف اضافه / غم: متمم / به غم: مسند / آن: مفعول / شادی: مسند / مشمر: فعل / و: هم پایه ساز / به: حرف اضافه / وقت: متمم / نومیدی: مضاف الیه / امیدوار: مسند / باش: فعل / و: هم پایه ساز / نومیدی: مفعول / در: حرف

اضافه / امید: متمم / بسته: مسند / دان: فعل / بسته دان: وابسته بدان / و: هم پایه ساز / امید: مفعول / در: حرف اضافه / نومیدی: متمم / وابسته بدان: حذف به قرینه ی لفظی .

**قلمرو ادبی:** از جای شدن: کنایه از عصبانی شدن، تغییر حالت دادن / حال، محال: جناس افزایشی / از حال ونهاد خویش بنگردی: کنایه، تغییر نکردن / حق و باطل: تضاد / شادی و غم: تضاد

**قلمرو فکری:** تلاش کن با هر کار غیرممکنی تغییر نکنی چرا که، بزرگان با هر کار (چه حق و چه باطل) عصبانی نمی شوند و هر شادی که پایان آن غم است، شادی به شمار نیاور، و بدان که نومیدی وابسته به امید و امید به ناامیدی (وابسته است).

**مفاهیم:** آرامش بزرگان ، ثبات در رفتار، شادی واقعی ، دعوت به امیدواری ، ارتباط امید و ناامیدی.

**بند سوم:** رنج هیچ کس را ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش ؛ خاصه قرابت خویش را، چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار ، و لیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی عیب نیز بتوانی دید و اگر از بیگانه نا ایمن شوی زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن ، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

**قلمرو زبانی:**

الف) املا و لغت : ضایع : باطل / به سزا : شایسته / قرابت : خویشاوندی / طاقت : امکان / حرمت دار : احترام بگذار / مولع : حریص ، شیفته / هنر: فضیلت / ایمن گرداندن: در امان بودن / ننگ: شرمساری، بی آبرویی / رسته: نجات یافته / لیکن: اما / مدارا: مقابله به مثل پرهیز از افراط در دشمنی .

ب) دستور: در جمله "همه کس را به سزا ، حق شناس باش" نوع "را" فک اضافه است و در برگردان به این شکل نوشته میشه "حق شناس شایسته همه کس باش . و در جمله: خاصه قرابت خویش را نوع «را» فک اضافه، حق شناس باش: حذف به قرینه ی لفظی . در برگردان " به خصوص حق شناس خویشاوندان خود باش / / پیران قبیله ی خویش را حرمت دار:" را « فک اضافه » ، حرمت پیران قبیله ی خویش .

رنج: مفعول / هیچ: صفت / کس: مضاف الیه / ضایع: مسند / مکن: فعل / و: هم پایه ساز / همه: صفت / کس: مضاف الیه / را: فک اضافه / سزا : قید / حق شناس: مسند / باش: فعل / حق شناس همه کس باش / را: فک اضافه، جانشین نقش نمای اضافه ) / خاصه قرابت: مخصوصاً خویشاوندان، خاصه: قید / قرابت: مفعول / خویش: مضاف الیه / را: نشانه / چندان: قید / طاقت: نهاد / باشد: فعل / با: حرف اضافه / ایشان: متمم / نیکی: مفعول / کن: فعل / و: هم پایه ساز / پیران: مضاف الیه / قبیله: مضاف الیه / خویش: مضاف الیه / را: فک اضافه / حرمت دار: حرمت: مفعول، دار: فعل / ولیکن: هم پایه ساز / به: حرف اضافه / ایشان: متمم / مولع: حریص، بسیار مشتاق، آزمند، مسند / مباش: فعل / تا: وابسته ساز / همچنان: قید / هنر: مفعول / ایشان: مضاف الیه / همی بینی: فعل / عیب: مفعول / نیز: قید / بتوانی: فعل / دید: مفعول / و: هم پایه ساز / از: حرف اضافه / بیگانه: متمم / ناایمن: مسند / زود: قید / به مقدار: قید / ناایمنی:

مضاف الیه/ خویش: مفعول/ از: حرف اضافه/ وی « متمم/ ایمن: مسند/ گردان: فعل/ و: هم پایه ساز/ از: حرف اضافه/ آموختن: متمم/ ننگ: مفعول/ مدار: فعل/ تا: وابسته ساز/ از: حرف اضافه/ ننگ: متمم/ ننگ مدار: فعل مرکب/ رستن: رها شدن، رسته باشی: ماضی التزامی

**قلمرو ادبی:** تضاد: هنر و عیب؛ نایمن و ایمن.

**قلمرو فکری:** تلاش هیچ کس را تباه مکن و شایسته ی هر کس حق شناس باش؛ به ویژه خویشاوندان خود را و تا می توانی به خویشانت نیکی کن و احترام پیران خاندانت را نگه دار؛ ولی شیفته پیران مشو تا همانطور که فضیلت آنها را می بینی، عیب آنها را نیز ببینی، و اگر از غریبه های احساس ناامنی می کنی، به اندازه ای که احساس ناامنی داری خود را از اودر امان دار. و از آموختن شرم مکن تا از بی آبرویی نجات پیدا کنی.

**مفاهیم:** قدر شناسی و تباه نکردن رنج دیگران، احترام به بزرگان ، پرهیز از علاقه افراطی ، واقع بینی ، پرهیز از خوش بینی ، عاقبت اندیشی و احتیاط ، تاکید بر یادگیری.

قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنی واژه های مشخص شده را بنویسید.

- کتابی که در او داد سخن آرای توان داد.  
 سعدالدین وراوینی  
 حق ادا کرد

- عشق، شوری در نهاد ما نهاد  
 فخرالدین عراقی  
 وجود ، سرشت، ذات قرار داد

۲- در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید. غم، شادی / نیک، بد / حق، باطل / ایمن، نایمن

۳- در کدام جمله متن درس ، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی ( بسته دان ) حذف به قرینه لفظی

۴- جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

|              |           |      |             |
|--------------|-----------|------|-------------|
| مضارع اخباری | ساخت منفی | امر  | فعل         |
| می شنوی      | نشو       | بشنو | شنیده بودی  |
| می روی       | نمی روی   | برو  | داری می روی |

|              |        |               |          |
|--------------|--------|---------------|----------|
| خواهید پرسید | بپرسید | نخواهید پرسید | می پرسید |
|--------------|--------|---------------|----------|

## قلمرو ادبی:

۱- بهره‌گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟ نوشته را زیبا می‌سازد و بر تأثیر و تاکید سخن می‌افزاید.

۲- دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

گندم نمای جو فروش (کنایه و تمثیل از ریا کار و دو رو / داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن)، از جای شدن: کنایه از عصبانی شدن.

## قلمرو فکری:

۱- نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟ زود شاد و اندوهگین شدن را.

۲- در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟

« اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.»

خویشتن دار بودن و بروز ندادن بیش از حد احساسات

۳- مفهوم عبارت « گندم نمای جو فروش مباش » را بنویسید؟ پرهیز از دو رویی و ریا

۴- برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.

«شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می‌گذرند» ابن‌حسام خوسفی

بزی: زندگی کن (مصدر: زیستن)

هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مَشْمُر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

۵- حدیث « حاسبوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا » با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟ هر که داد از

خویشتن بدهد از داور مستغنی باشد.

## روان خوانی دیوار

بالای پله ها ایستاده بود و بر و بر نگاه می کرد اما چیزی دستگیرش نمی شد. چشم هایش خواب آلود و حیرت زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم هایش عوض شده بود؛ چیزهای باور نکردنی تازه ای می دید که روزهای دیگر ندیده بود.

قلمرو زبانی: بر و بر: با دقت، خیره خیره

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می گشت و با آب پاش کوچک خود، گل ها و سبزه ها را آب می داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان هایش را مسواک می کرد. همان طور که بی حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود، همه اینها را می دید اما دیروز، هیچ کدام را نمی توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب پاش خود دور باغچه ها و گلدان ها می گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان هایش را می شست. تعجب برش داشته بود نمی دانست چرا امروز این طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و براقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می شد. سر و صدای شلوغ گنجشک ها، حیاط را برآشته بود. چند بار با خنده و خوشحالی، دست هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن..... من را می بینی؟..... بهمن.....!

قلمرو زبانی: داشت پیدا می شد: ماضی مستمر سوم شخص مفرد / سرگرم بودن: کنایه از مشغول بودن / دهان باز ماندن: کنایه از حیرت کردن، تعجب کردن.

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط ها سر به هم آورده و خانه هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره های خشت و خرده های گچ، روی هم ریخته بود. از پله ها پایین دوید؛ خوشحال بود. توی اتاق آمد مامانش که برایش چای می ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس هایش بود، با اوقا تلخی گفت: "همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی شود اطمینان کرد."

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: "بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی شود اطمینان کرد؛ عجب روزگاری است." قلمرو زبانی: به کار خود سرگرم بود: مشغول کاری بود / حساب می کرد: در نظر م گرفت / صدایش را صاف کرد: آماده شدن برای سخن گفتن

درست همین موقع بهمین به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه در کوچه را بزند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک ریز می خندید وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمین با خنده گفت: "می دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار را خراب کرده!... حالا دیگر می شود همین طوری بیایی خانه ما بازی...". ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: "باد دیوار را خراب کرده؟! چه طوری خراب کرده؟" بهمین گفت: "خوب خراب کرده دیگر!"

طولی نکشید که همه چیز مهمان بازی شان رو به راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمین سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زرد آلو و گیلای از ما مانس گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمین، همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودش آمد، همه چیز را با دهان پر خنده برای دامانش تعریف کرد.

قلمرو زبانی: نیشش باز شده بود: می خندید / روبه راه شد: آماده شد / اخم کرده روی قالیچه نشستند: با حالت جدی نشستن / یک ریز: پشت سر هم، پی در پی / قاش: برش، ترک، قاچ، پاره، قطعه، واژه ی ترکی است.

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می کرد. چشم هایش دیگر نمی خندید. لب هایش شل و آویزان شده بود. دلش می خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می شد. دیواری نو و آجری از میان خانه ها سر بیرون می آورد و آنها را از هم می برید. ناصر می دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول کوچک می شود؛ خیلی کوچک. با خودش می گفت: "بله، دیگر کوچولوی کوچولو شده، درست مثل یک قفس...". فکر می کرد که دیگر نمی تواند با بهمین و بچه های دیگر گرم به هوا بازی کند و مثل ماهی های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده کنان و نفس زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند.

پشت پنجره ایستاده بود و میله های آهنی را با دست هایش می فشرد. مثل بچه ای دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی تربیتی، دعوایش کرده بودند. نوساز، به بنا و عمله ها خیره شده بوداز همه آنها، از دیوار و بنا و عمله ها نفرتش می گرفت.

قلمرو زبانی: چشم هایش دیگر نمی خندیدند: خوشحال نبود، خندیدن چشم: کنایه از خوشحالی و شادمانی / لب هایش شل و آویزان شده بود: غمگین و ناراحت بود، لب شل و آویزان بودن: کنایه از غمگین و ناراحت بودن / سر بیرون می آورد: به وجود آمد / کول: کتف، شانه / لب برچیده بود: آماده ی گریه شده بود، لب

برچیدن : کنایه از گریه کردن ، آماده ی گریه شدن / عمله: در اصل جمع مکسر عامل به معنای کارگران ؛ در فارسی امروز کلمه ی عمله ، به صورت مفرد ، به معنی یک تن کارگر زیر دست بنا به کار می رود. /خیره شده بود: نگاه طولانی.

از حرصش با آنها لج می کرد و هر چه از او می خواستند یا هر چه از او می پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند ، همه را نشنیده می گرفت . گاهی مشت مشت شن و خاک و سنگریزه برمی داشت ، به سر و صورت آنها می زد و فرار می کرد.

بارها او را صدا کرده بودند : " آقا کوچولو، آقا پسر .... زنده باشی ! یک چکه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک الله ، خیلی تشنه ایم " اما او اعتنایی نمی کرد . پشتش را به آنها می کرد و می رفت . دلش می خواست همانطور که مشغول بالا بردن دیوار هستند ، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه شان زیر آن بمیرند . غصه دار آرزو می کرد: الهی بمیرند ، الهی همه شان بمیرند .

دیگر نمی توانست به خانه بهمن برود. عمله بناها و دیوار ، راه ، را بر او بسته بودند . در آن حال که بغض گلویش را می فشرد ، چندین بار به طرف در کوچی رفت که خود را به لهن برساند و بازی شان را از سر بگیرند اما در کوچی بسته بود و دستش به قفل در نمی رسید با، خشم و اندوه به دیوار و عمله بناها نگاه می کرد و همه بدبختی ها را از چشم آنها می دید.

قلمرو زبانی : حرص : آز ، جوش ، خودخوری، خشم / زنده باشی : آرزوی سلامتی جمله دعایی مثبت / بارک الله : آفرین خدا بر تو باد جمله دعایی مثبت / بمیرند: فعل دعایی برای نفرین بغض : حالتی از گلو که شخص جلوی گریه ی خود را بگیرد ، دشمنی ، کینه / از چشم آنها می دید: تنفر داشتن /

هر چه فکر می کرد نمی فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد . آن چند روزی که دیوار خراب شده بود ، همه آنها راحت تر بودند . آن روزی که مادرش سبزی خشک کردنی خریده بود ، مادر بهمن و بقیه بچه ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند ، همه را تا عصر پاک کردند ، مامانش می گفت اگر آنها نبودند ، پاک کردن سبزی ها چهار پنج روز طول می کشید. یا هنگامی که مادر بهمن پرده های اتاقشان را می کوید ، مامانش به کمک او رفت . تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود ، شب ها وی حیاط فرش می انداختند و سماور را آتش می کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می فرستادند.

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند ، وضع به این حال نبود . شاید هفته ها می گذشت که همدیگر را نمی دیدند . دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جز خیالات بود . اگر گاهی هم از دل تنگی ، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می کردند ، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می داشت و عوض آن صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می داد . جوابی هم که به این صدا

می آمد ، خشک و بی مهر و نارسا بود ؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه ، زورکی با هم صحبت می کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی ، سرسنگین حرف می زد.

قلمرو زبانی : اصرار : پافشاری / جوابی خشک : بی مهری / سرسنگین : بی اعتنا ، بی توجه ، نامهربان .  
به دیوار نیمه کاره ، به بنای چاق و گنده و عمله ها ، به درخت ها که باد توی آن ها مثل جیرجیرک ها " سی سی سی ..... سی سی سی می خواند ، نگاه کرد همه مشغول بودند ؛ دیوار مشغول بالا رفتن ، بنا مشغول ساختن و عمله ها مشغول نیمه بالا انداختن ، فقط باد بود که بیکار توی درخت ها نشسته بود و برای خودش آواز می خواند . مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند مثل اینکه هیچ دلش نمی خواست به طرف دیوار نوسازِ آجری حمله ور شود خوش داشت که آن بالا ، روی شاخه درخت ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک ریز خودش را روی شاخه ها تاب بدهد.

ناصر زیر لب گفت : " دیگر باد نمی آید دیوار را بخواباند ؛ دیگر نمی خواهد بیاید ..... دیگر ترسیده ."  
دیوار داشت به بلندی گذشته خود می رسید بنا و عمله ها تند تند کار می کردند ، گچ می ساختند ، می رفتند و می آمدند و دیوار بالا و بالاتر می رفت.

ناصر هنوز می توانست با چشم های غم زده اش ، گوشه ای از آن حیاط را تماشا کند.

قلمرو زبانی : نیمه : نصف آجر و خشت

مامانش بی آنکه سرخود را برگرداند ، گفت : -ها .... بابات آمده؟ -نه. - هر وقت آمد مرا خبر کن . - کجا می خواهید بروید؟ - خواستگاری . - یا الله من هم می خواهم بیایم . مامانش او را وگاہ کرد و با تعجب پرسید : - کجا ؟ - خواستگاری . - آها پس این طور ! دیگر کجا می خواهی بیایی ؟ ها ؟ ناصر ساکت شد . از حرف های مامانش فهمید که التماس کردنش بی نتیجه است و او را با خود نخواهن برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد . مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبد و دهانش برای گفتن باز نشود ، مدتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود گاه می کرد ؛ آخر طاقت نیاورد و گفت : -مامان ! ..... -بفرمایید . - چرا اینها دارند میان خانه ؟ و بهمن دیوار می کشند ؟ - چرا دارند دیوار می کشند ؟ چه یزها می پرس ! آخر همین طوری که نمی شود ..... - چطوری ؟ - خانه هامان بی دیوار باشد - چرا نمی شود مامان ؟ - ای ، چه می دانم دست از سرم بردار . مگر نمی بینی میان همه خانه ها دیوار است ؟ - چرا میان همه خانه ها دیوار است ؟ - برو بازی را بکن ! این قدر از ؟ حرف نگیر بچه .

ناصر ساکت شد ، چیزی دستگیرش نشده بود . مادرش از اتاق بیرون رفت . ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و له بیرون ، به بنا و عمله ها و درخت ها ، نگاه کرد . درخت ها ، بی حرکت ، راست

ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درخت ها سی سی .... سی سی " آواز نمی خواند و روی اخه ها تاب نمی خورد. فهمید که باد ترسده و از میان درخت ها رفته ..... دررفته. قلمرو زبانی: مامانش او را نگاه کرد: مامانش به او نگاه کرد، " را " در معنای " به " / جرئت: واژه ی دو املائی است ولی ترجیحا به همین شکل نوشته می شود / این پا و آن پا شدن: کنایه از درنگ کردن، مردد شدن / دست از سرم بردار: راحتم بگذار / این قدر از من حرف نگیر: پرسیدن زیاد / چیزی دست گیرش نشده بود: نفهمیده بود.

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس. جلوی چشم های غم زده اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می کرد. همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می کرد، با خود گفت: " آره مثل دیواست، درست مثل دیواست. " سر شاخه ها و روی برگ ها آفتاب بی مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می کردند. آن وقت مثل اینکه برگ ها و شاخه ای تاریک و خالی بر می گشتند و به او نگاه می کردند. همه به او نگاه می کردند..... درها، درخت ها، دیوارها... همه اخم کرده ودند و با او سر دعوا داشتند.

قلمرو زبانی: دلش از غم فشرده شد: غمگین و ناراحت شد، فشرده شدن دل: کنایه از غمگینی و ناراحتی است.

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بنا و عمله ها گذشت. بی آنکه نگاهی به آنها بکند، به طرف اتاق های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بنا و دیوار سفید خیره شد. برق خوش حالی در چشم هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت سراپایش را فرا گرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این ور و آن ور خود نگاه کرد. هیچ کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بنای خپله ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد در حالی که دست هایش می لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بنای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد.....

قلمرو زبانی:

برق خوشحالی در چشم هایش دوید: خوشحال شد، برق خوشحالی در چشم دیدن: کنایه از خوشحال شدن است / طاس: بی مو / خپله: چاق و قد کوتاه / دست هایش می لرزید: کنایه از ترسیدن / رنگش به سختی

پریده بود: کنایه از ترسیدن قلب در سینه مثل گنجشک پرپر می زد : دلهره داشت ، قلب در سینه مثل گنجشک پرپر زدن : کنایه از دلهره داشتن.

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت در همان دم که می خواست آجر را پرتاب کند ، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم گنده سرخش چپ چپ به او نگاه کردو به طرفش راه افتاد . تنش رعشه شدیدی گرفت . دستش لرزید و شل و بی حس شده پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت هایش روی زمین افتاد با چشم هایش بیرون زده گفت : دیو...دیو...دیوار..... . جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد مادرش سراسیمه ، ر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید : " چه شده ؟ چطور شده؟ " ناصر در حالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می لرزید ، با هق هق گریه گفت : " دیو .... دیو ... آمده من را بخورد ."

قلمرو زبانی: چپ چپ به او نگاه می کرد : کنایه از خشم / رعشه : لرزش ، لرزیدن / دستش لرزید: کنایه از ترس / جیغ : فریاد.

دیوار، جمال میرصادقی(با اندکی تصرف و تلخیص)

## درک و دریافت:

۱- اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم ، هر یک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟  
بنا: عامل یا مسبب جدایی ، برهم زنده تفاهم، نماد انسانهای تفرقه افکن که هدفشان ایجاد اختلاف و جدایی است. / دیوار: نماد جدایی انسانها و مانع تفاهم و یجاد بیگانگی جوامع بشری، دیوار از نظر نویسنده همان دیو است که قصد نابودی تفاهم و همدل رد دارد. / همسایه : نماد آدم هایی که با هم زندگی می کنند ( نماد دوست و هم نوع) ، نمدد مردم عادی که زندگ مشترک در کنار آنها زیباست.

۲- درباره « زاویه دید » و « شخصیت اصلی » داستان توضیح دهید.  
زاویه دید: سوم شخص مفرد یا دانای کل یعنی او روایت شده است که خود در داستان حضور ندارد و از شخصیت های داستان محسوب نمی شود. درون مایه کلی داستان اعتراض به وجود دیوار است که خود نمادی از محدودیت ها و مقررات محدود کننده است .

شخصیت اصلی « ناصر » است ؛ دیوار را به شکل یک دیو می بیند که مانع دوستی و روابط انسانی میان آن ها می شود.

## فصل دوم

درس سوم: پاسداری از حقیقت

درس پنجم: بیدادظالمان

تدوین شده: استان کرمان

اصلاح شده: استان خوزستان

## درس سوم پاسداری از حقیقت

### اهداف کلی:

- ۱) آشنایی بیشتر با ادب پایداری و سید علی موسوی گرمارودی (علم)
- ۲) توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳) تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۴) کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۵) باور مفهوم عاشورا، ایثار، حق، ارزشمندی شهادت و فرهنگ شهادت طلبی (ایمان)
- ۶) توجه به ارزش‌های اخلاقی و ویژگی‌های امام حسین(ع) چون شجاعت، پاسداری از حقیقت، صداقت که حتی عقل توان درک آن را ندارد (اخلاق)

### اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب‌های جدید متن را بیان می‌دهد.
- ۲) املای صحیح واژه‌ها در بافتار متن را شناسایی می‌کند.
- ۳) پیام‌های آموزشی، دینی و فرهنگی متون معاصر و کهن را شرح می‌دهد.
- ۴) آموزه‌های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می‌کند.
- ۵) آموزه‌های درس را در قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی و تاریخ ادبیات) بررسی و تحلیل می‌کند.

**بند اول:** درختان را دوست می دارم / که به احترام تو قیام کرده اند / و آب را که مهر مادر دوست. **قلمرو زبانی:** قیام کردن: برخاستن به قصد تغییر / مهر: مهریه / که: حرف ربط وابسته ساز پس جمله مستقل مرکب: درختان را دوست می دارم: جمله هسته / که به احترام تو قیام کرده اند: جمله وابسته / آب را دوست دارم ← جمله هسته ، که مهر دوست ← جمله وابسته (جمله مستقل مرکب) / چهار جمله / درختان: مفعول / که: پیوند وابسته ساز / آب: مفعول / فعل دوست می دارم حذف یه قرینه لفظی. آب را دوست دارم / مهر: مسند / مادر، تو: مضاف الیه / مهر مادر تو: گروه مسندی / است: فعل اسنادی / احترام: متمم

**قلمرو ادبی:** قیام درختان برای احترام به امام حسین: حسن تعلیل و تشخیص / آرایه تلمیح / قیام: ایهام: ۱. ایستادن ۲. شورش علیه ظلم.

**قلمرو فکری:** ای امام حسین (ع) درختان را که به احترام تو به پاخاسته و ایستاده اند و آب را که مهریه مادرت حضرت زهرا است، دوست دارم.

**بند دوم:** خون تو شرف را سرخگون کرده است / شفق آینه دار نجابت / و فلق، محرابی که تو در آن نماز صبح شهادت گزارده ای

**قلمرو زبانی:** شرف: آبرو، بزرگواری / شفق: سرخی غروب آفتاب / فلق: سپیده صبح، فجر / نجابت: اصالت پاک منشی، بزرگواری / محراب: مقدس ترین مکان در مسجد که محل نماز خواندن امام جماعت است، در لغت به معنی محل جنگ با شیطان / گزاردن: به جای آوردن، اقامه کردن / گون در سرخگون پسوند رنگ است / کرده است: ماضی نقلی / خون تو... کرده است ← جمله مستقل ساده / شفق آینه دار نجابت است. ← جمله مستقل ساده / و فلق محرابی است: جمله هسته، که ← (پیوند وابسته ساز) تو در آن نماز صبح شهادت گزارده ای: جمله وابسته / خون: نهاد / تو: مضاف الیه / سرخ گون: مسند / شفق: نهاد / آینه دار: مسند / نجابت، ت، مضاف الیه / حذف فعل (است) به قرینه لفظی نجابت است، فلق محرابی است / نماز: مفعول / نماز صبح شهادت: گروه مفعولی / صبح: قید

**قلمرو ادبی:** خون: مجاز از شهادت / شرف: استعاره مکنیه و تشخیص دارد / سرخگون کردن: کنایه از اعتبار بخشیدن / شفق: مشبه، آینه دار: مشبه به / آینه دار بودن شفق: تشخیص، آرایه تلمیح به رسم آینه داری در قدیم / فلق: مشبه، محراب: مشبه به / شفق، فلق، صبح: مراعات نظیر / شفق و فلق: تضاد / محراب و نماز: تناسب / خون و شهادت: تناسب

**قلمرو فکری:** شهادت تو شرف را با ارزش تر کرد و سرخی غروب نشانه ای از پاکی و نجابت و مظلومیت تو است. شفق آینه داری می کند و نمایانگر مظلومیت و سرخی خون تو است. سرخی طلوع خورشید مانند محرابی است که تو در آن نماز شهادت را خواندی.

**بند سوم:** در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حسیض هم می توان عزیز بود / از گودال بپرس.

**قلمرو زبانی:** حسیض: جای پست در زمین یا پایین کوه / رفیع: بلند، مرتفع، ارزشمند / گودالم: م ← در اینجا مخفف فعل اسنادی (هستم) است می باشد. / فکر: متمم / «در فکر»: مسند / آن: صفت اشاره / گودال: مضاف الیه / مکیده است: ماضی نقلی / نهاد جمله دوم حذف شده است / خون: مفعول / تو: مضاف الیه / هیچ گودالی: مفعول، ترکیب وصفی (هیچ: صفت مبهم) / عزیز: مسند / بود: فعل اسنادی / از گودال بپرس: نهاد محذوف است

در فکر گودالم ← جمله هسته / که ← پیوند وابسته ساز / خون تو را مکیده است. ← جمله وابسته / جمله هسته و وابسته ← جمله مستقل مرکب / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم، در حسیض هم می توان عزیز بود، از گودال بپرس ← سه جمله مستقل ساده

**قلمرو ادبی:** گودال خون تو را مکیده است: استعاره مکنیه / اشاره به ماجرای کربلا و گودال قتلگاه امام حسین: تلمیح / پرسش از گودال: تشخیص و استعاره / رفیع بودن گودال و در حسیض عزیز بودن: پارادوکس / گودال: تکرار / تلمیح: شرف امکان بالمکین / رفیع و حسیض: تضاد

**قلمرو فکری:** من در فکر گودال قتلگاه هستم که خون تو را خورده است (چگونه توانسته خون با عظمت تو را در خود فرو ببرد) من تا کنون هیچ گودالی به این عظمت و بلندی و ارزشمندی ندیده بودم. با کوچکی و پستی می توان عزیز هم بود از گودال سوال کن تا به درستی سخن من پی ببری.

**بند چهارم:** شمشیری که برگلوی تو آمد / هرچیز و همه چیز در کاینات را به دو پاره کرد / هرچه در سوی تو، حسینی شد / دیگر سو یزیدی...

**قلمرو زبانی:** کائنات: موجودات / شمشیر: نهاد / که: حرف پیوند وابسته ساز / گلو: متمم / تو: مضاف الیه / آمد: ماضی ساده / هرچیز، همه چیز: ترکیب وصفی / و: واو عطف / هرچه (که) در سوی تو (بود) در این جمله فعل

(بود) به قرینه معنوی حذف شده و غیر اسنادی است / حسینی: مسند/ هرچه که دیگر سو بود: حذف این بخش از کلام / یزیدی: مسند/ حذف فعل (شد) به قرینه معنوی

شمشیر هرچیز و همه چیز از کاینات را به دو پاره کرد. ← جمله هسته / بر گلوی تو آمد. ← جمله وابسته / هرچه حسینی شد ← جمله هسته / در سوی تو (بود) ← جمله وابسته / هرچه یزدی (شد) ← جمله هسته / دیگر سو (بود) ← جمله وابسته (جمله هسته + جمله وابسته = جمله مستقل مرکب)

**قلمرو ادبی:** همه چیز را به دو پاره کرد: کنایه از جدا کردن / شمشیر: مجاز از تیغه شمشیر / حسینی شدن و یزیدی شدن: کنایه از اهل حق شدن و اهل باطل شدن / حسینی و یزیدی: تضاد / حسینی: نماد حق / یزیدی: نماد باطل.

**قلمرو فکری:** شمشیری که بر گلوی مبارک تو را برید و موجب شهادت تو شد، همه موجودات را به دو گروه تقسیم کرد؛ هر کسی که طرفدار تو باشد برحق است و هرکه در سوی دیگر و مخالف تو باشد باطل است.

مفهوم ← شهادت امام حسین معیار و سنجش حق و باطل و مظلومیت ستمکاری است.

**بند پنجم:** آه، ای مرگ تو معیار! / مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت / و آن را بی قدر کرد / که مردنی چنان غبطه بزرگ زندگانی شد.

**قلمرو زبانی:** سخره: مسخره کردن، ریشخند / غبطه: رشک بردن، حال روز کسی را آرزو داشتن، بی آنکه خواهان زوال آن باشیم. / آه: شبه جمله / ای: حرف ندا / منادا امام حسین است به قرینه معنایی حذف شده است / مرگ: نهاد / تو: مضاف الیه / در جمله مرگ تو معیار است. فعل (است) به قرینه معنایی حذف شده است / معیار: مسند / گرفت: فعل ماضی / مرگ: نهاد / چنان: قید / زندگی: مفعول / را: مفعولی / مرگ: در عبارت آن را بی قدر کرد، نهاد محذوف است / آن: مفعول / بی قدر: مسند / کرد: فعل اسنادی / مردنی: نهاد / چنان: صفت اشاره / غبطه: مسند / بزرگ: صفت / زندگانی: مضاف الیه / شد: فعل اسنادی / قدر، ارزش ← هم آوا با غدر: مکرو حيله

**بررسی جمله‌ها:** این بخش از شعر شش جمله دارد. / آه: شبه جمله ← جمله مستقل ساده / ای + ( امام حسین یا کسی که ): شبه جمله و منادای محذوف ← جمله مستقل ساده / مرگ تو معیار است ← جمله مستقل ساده / مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت و آن را بی قدر کرد ← جمله های هسته / مردنی چنان غبطه بزرگ زندگانی شد ← جمله وابسته

**قلمرو ادبی:** مرگ زندگی را به سخره گرفت: تشخیص و استعاره مکنیه/ غبطه خوردن زندگانی: تشخیص و استعاره مکنیه/ تشبیه: مرگ: مشبه معیار: مشبه به / به سخره گرفتن: کنایه از بی اعتبار کردن زندگی/ مرگ و زندگی، مردن و زندگانی: تضاد

**قلمرو فکری:** آه! ای کسی که شهادت تو معیار حق و باطل شد و مرگت آن گونه زندگی را مسخره و بی ارزش کرد که حتی زندگی نیز آرزوی مرگی مانند مرگ تو را دارد.

**بند ششم:** خونت/ با خون بهایت حقیقت/ در یک تراز ایستاد/ و عزم، ضامن دوام جهان شد/ - که جهان با دروغ می پاشد- / و خون تو، امضای «راستی» است...

**قلمرو زبانی:** خون بها: بهای خون، دیه / عزم: قصد، اراده/ ضامن: ضمانت کننده، کفیل، به عهده گیرنده / ترازی: سطح/ عزم: اراده/ دوام: پایداری، بقا / خونت با خون بهایت حقیقت در یک تراز ایستاد ← جمله مستقل ساده / جمله مرکب ← عزم ضامن دوام جهان شد: جمله هسته / که: حرف پیوند وابسته ساز / جهان با دروغ می پاشد: جمله وابسته / خونت امضای راستی است ← جمله مستقل ساده/ خون: نهاد/ ت: مضاف الیه/ خون بهایت: خون بها: متمم / ت: مضاف الیه / ایستاد: فعل/ عزم: نهاد / ت: مضاف الیه/ ضامن دوام جهان: گروه مسندی/ ضامن: هسته مسند / دوام و جهان: مضاف الیه / جهان: نهاد/ می پاشد: فعل مضارع اخباری / خون: نهاد/ تو: مضاف الیه/ امضای: مسند/ راستی: مضاف الیه / است: فعل اسنادی

**نکته:** که جهان با دروغ می پاشد: جمله معترضه است.

**قلمرو ادبی:** خون: مجاز از شهادت/ دریک ترازو ایستادن: کنایه از برابری / دروغ و حقیقت، دروغ و راستی: تضاد/ ضامن شدن عزم: تشخیص و استعاره مکنیه / امضا: مجاز از تایید کردن

**قلمرو فکری:** حقیقت که خون بهای توست با خون هم ارزش است (شهادت تو برای برپایی حق بود، پس شهادت تو خود حق است) اراده تو در مبارزه با ظلم، ضمانت کننده بقای جهان شد؛ زیرا دنیا با دروغ از بین می رود؛ ولی تو با خون خود، راستی و حقیقت را رواج دادی.

**بند هفتم:** تو تنها تر از شجاعت/ در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای/ به پاسداری از حقیقت

**قلمرو زبانی:** یک جمله مستقل ساده / پاسداری: نگهبانی/ تو : نهاد/ تنها تر از شجاعت: گروه قیدی/ گوشه روشن وجدان تاریخ: گروه متممی/ گوشه: هسته/ روشن: صفت برای گوشه/ وجدان و تاریخ: مضاف الیه/ ایستاده ای: فعل ماضی نقلی/ به پاسداری از حقیقت: گروه قیدی.

**قلمرو ادبی:** شجاعت: تشخیص/ وجدان تاریخ: اضافه استعاری و تشخیص/ روشن بودن : کنایه از بیداری/

**قلمرو فکری:** تو که مانند خود شجاعت تنها هستی و در شجاعت نظیری نداری و در گوشه ای از وجدان بیدار بشریت برای پاسداری از حقیقت همیشه حاضری.

**بند هشتم: و صداقت/ شیرین ترین لبخند/ بر لبان اراده توست/ چندان تناوری و بلند/ که به هنگام تماشا/ کلاه از سر کودک عقل می افتد.**

**قلمرو زبانی:** تناور: قوی جثه، قوی هیكل/ صداقت: نهاد / شیرین ترین: وابسته پیشین، صفت برترین/ لبخند: مسند/ لبان: متمم/ اراده و تو: مضاف الیه/ است: فعل اسنادی/ تناور: مسند/ «ی» در تناوری: مخفف فعل اسنادی «هستی» / و: واو عطف/ بلند: معطوف به مسند/ کلاه: نهاد/ سر: متمم/ کودک: مضاف الیه/ عقل: مضاف الیه/ می افتد: فعل

صداقت شیرین ترین لبخند بر لبان اراده توست ← جمله مستقل ساده / جمله بعد مستقل مرکب ← چندان تناوری و بلند ← جمله هسته / که: حرف پیوند وابسته ساز / به هنگام تماشا کلاه از سر کودک عقل می افتد ← جمله وابسته

**قلمرو ادبی:** صداقت: مشبه و لبخند: مشبه به/ لبخند شیرین: حس آمیزی / شیرین بودن: کنایه از دلپذیر بودن/ تشبیه: عقل: مشبه، کودک: مشبه به/ لبان اراده: اضافه استعاری و تشخیص/ کلاه از سر افتادن: کنایه از ناتوانی و حیران شدن/ کلاه، سر: مراعات نظیر

**قلمرو فکری:** صداقت و راستی لبخند شیرینی است که بر لب های تو نقش بسته است و آنچنان مقام بلندی دارد که عقل ناتوان انسان در برابر عظمت تو عاجز و متحیر می شود.

**بند نهم: بر تالابی از خون خویش/ در گذرگه تاریخ ایستاده ای/ با جامی از فرهنگ/ و بشریت رهگذار را می آشامانی/ هر کس را که تشنه شهادت است...**

**قلمرو زبانی:** تالاب: آبگیر، برکه/ ایستاده ای: فعل ماضی نقلی/ رهگذار: صفت / تشنه: مسند/ شهادت: مضاف الیه / است: فعل اسنادی/ می آشامانی: فعل مضارع اخباری/ نوع را (راهگذر را و هر کس را): حرف اضافه «به»/ باجمی از فرهنگ بر تالابی از خون خویش در گذرگه تاریخ ایستاده ای: جمله مستقل ساده / بشریت رهگذار را می آشامانی: جمله مستقل ساده / هرکس را که تشنه شهادت است (می آشامانی): جمله مستقل غیر ساده (مرکب) فعل می آشامانی دوم به قرینه حذف شده است.

**قلمرو ادبی:** تالابی از خون: اغراق/ گذرگه تاریخ: اضافه تشبیهی (تاریخ: مشبه، گذرگه: مشبه به) / جام: مجاز از شراب/ جام فرهنگ: فرهنگ: مشبه، جام: مشبه به / تشنه: کنایه از اشتیاق/ تشنه شهادت: تشنه شهادت استعاره مکنیه / آشامیدن با جامی از فرهنگ: کنایه از فرهنگ سازی، آموزش فرهنگ

**قلمرو فکری:** در حالیکه در کنار آبگیری از خون خود و در مسیر عبور تاریخ ایستاده ای به عاشقان شهادت، فرهنگ شهادت را می آموزی (شهادت امام حسین(ع) بستری برای آگاهی و بصیرت فراهم آورد. امام حسین با شهادت خود اندیشه و فرهنگ عاشورایی را تداوم بخشید).

مفهوم: امام حسین (ع) راهنمای فرهنگ و شهادت طلبی است.

قربت معنایی دارد با قسمتی از زیارت اربعین « و بذل مهجتهه فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله» او حسین خورش را در راه تو داد تا بندگان را از گمراهی و سرگردانی نادانی نجات بخشد.

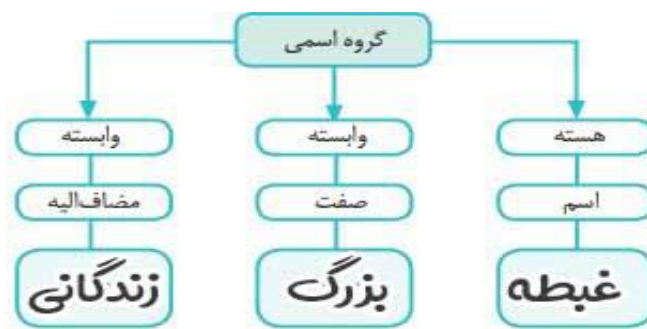
گوشواره عرش (مجموعه کامل شعرهای آیینی)، سید علی موسوی گرمارودی

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- مترادف و متضاد واژه « رفیع» را از متن درس بیابید. مترادف: بلند متضاد: حزیض

۲- از متن درس، برای نمودار زیر، گروه اسمی مناسب بیابید؛ سپس به کمک آن، جاهای را پر کنید.



قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه از کاربرد «تشخیص» در متن درس مشخص کنید. «درختان» (...قیام کرده اند)، (از گودال پیرس)

۲- «شعر سپید، گونه ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه ها در آن مشخص نیست»

شعر «پاسداری از حقیقت» را از این دید بررسی کنید.

این شعر وزن عروضی ندارد و مثل شعرهای سنتی، در پایان تمام مصراع ها قافیه دیده نمی شود، از معدود قافیه ها ی این شعر سپید می توان به شجاعت، حقیقت و صداقت اشاره کرد.

۳- در کدام قسمت از متن درس، «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید. مصراع اول درس «درختان را دوست می دارم که به احترام تو قیام کرده اند» شاعر علت ایستادن درختان را ادای احترام به امام حسین(ع) می داند.

قلمرو فکری:

۱- با توجه به متن درس، شاعر چه نوع مرگی را غبطه بزرگ زندگانی می داند؟  
شهادت با عزت امام حسین(ع)؛ مرگی که معیار تشخیص حق و باطل است، مرگی که زندگی را به تمسخر می گیرد و آن را بی ارزش می داند.

۲- در متن درس «عقل» با چه ویژگی هایی وصف شده است؟ چرا؟  
عقل به کودکی ناتوان و حیرت زده (در تلاش برای شناخت عظمت امام حسین(ع) تشبیه شده است) ضعیفی و ناتوانی عقل

۳- هر یک از موارد زیر با کدام قسمت از شعر «پاسداری از حقیقت» ارتباط معنایی دارد؟  
الف) شرف المكان بالمکین (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن مکان قرار گرفته است). ←  
«هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم/ در حوض هم می توان عزیز بود»  
ب) وبذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله وخیرالصلاه. (او، حسین(ع)، خونش را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد). ← «بر تالابی از خویش/ در گذرگه تاریخ ایستاده ای/ با جامی از فرهنگ/ و بشریت راهگذار را می آشامانی/ هرکس تشنه شهادت است».

## گنج حکمت

## دیوار عدل

عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوارشهر، خراب شده است، آن را عمارت باید کردن. جواب نبشت که شهر را از عدل، دیوارکن و راه ها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ.

قلمرو زبانی: عامل: حاکم، والی / خلیفه: جانشین (اینجا پادشاه) / نبشت: شکل دیگری از «نوشت» عمارت

کردن: بنا کردن، آباد نمودن، آبادانی / خوف: ترس، واهمه، حاجت: نیاز / خشت: آجر خام و نیخته

نکات مهم املائی: عامل و حاکم / حاجت و نیاز / خشت، آجر پخته / کتاب خواجه نظام الملک توسی (واژه توسی)

دو املائی است هر دو شکل آن (توسی، طوسی) درست است.

قلمرو ادبی: شهر را از عدل دیوار کن: عدل: مشبه، دیوار: مشبه به / خراب و عمارت: نوعی تضاد / دیوار، گل،

خشت، سنگ و گچ: مراعات نظیر

قلمرو فکری: ۱. توصیه به عدالت ۲. آبادانی یک سرزمین و ایجاد امن

سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی

## درس پنجم بیداد ظالمان

### اهداف کلی:

- ۱) آوردن مفهوم امیدواری و مقاومت، دوری از یأس و ناامیدی و توکل به خداوند (ایمان).
- ۲) آشنایی بیشتر با ادبیات پایداری و سیف فراغانی (علم).
- ۳) خودداری از نگرش منفی نسبت به ناپایداری و سختی‌های زندگی (اخلاق)
- ۴) توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۵) تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۶) کاربرست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

### اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب‌های جدید متن را بیان می‌دهد.
- ۲) املا صحیح واژه‌ها در بافتار متن را شناسایی می‌کند.
- ۳) پیام‌های آموزشی، دینی و فرهنگی متون معاصر و کهن را شرح می‌دهد.
- ۴) آموزه‌های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می‌کند.
- ۵) آموزه‌های درس را در قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی و تاریخ ادبیات) بررسی و تحلیل می‌کند.

### ۱. هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد/ هم رونق زمان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: هر مصرع یک جمله مستقل ساده است/ رونق: شکوه، زیبایی، فروغ، اعتبار/ مرجع ضمیر شما، حاکمان ظالم مغول/ بگذرد: «می‌گذرد» مضارع اخباری / هم...هم: حرف ربط همپایگی مزدوج / مرگ: نهاد/ جهان شما: گروه متممی / شما: مضاف الیه/ رونق زمان شما: گروه نهادی/ زمان: مضاف الیه/ شما: مضاف الیه

**قلمرو ادبی:** قافیه: جهان، زمان/ردیف: شما نیز بگذرد/ جهان: مجاز از زندگی/ تلمیح: اشاره به آیه ۱۸۵ سوره آل عمران «کل نفس ذائقة الموت (هر نفسی، چشنده مرگ است)» مرگ بر جهان کسی گذشتن: کنایه از فرا رسیدن مرگ او.

**قلمرو فکری:** مرگ به طور حتم، به سراغ شما خواهد آمد و این شهرت و رونق شما روزی به پایان خواهد رسید.

**مفهوم:** ناپایداری ظلم و حاکمان ظالم

## ۲. وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب / بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت دو جمله است/ کل بیت یک جمله مرکب مستقل است/ بوم: جغد/ محنت: غم و سختی و رنج/ آشیان: لانه/ از پی آن: برای آن، به خاطر آن/ دولت: خوشبختی/ دولت آشیان: آشیانه‌ی خوشبختی/ این بوم محنت: نهاد (بوم: هسته/ این: صفت اشاره/ محنت: مضاف‌الیه) از پی آن: متمم/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ کند: فعل/ خراب: مسند/ بر: حرف اضافه/ دولت آشیان: متمم/ شما: مضاف الیه/ نیز: قید/ بگذرد: فعل/ یک جمله مستقل مرکب/ تا این بوم محنت از پی آن خراب کند، بر آشیانه دولت شما نیز می‌گذرد/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ این بوم محنت از پی آن خراب کند: جمله وابسته (پیرو)/ بر دولت آشیان شما نیز بگذرد: جمله هسته (پایه)

**قلمرو ادبی:** بوم محنت: اضافه تشبیه‌ی/ خراب، بوم، آشیان: مراعات النظیر/ دولت آشیان (آشیانه خوشبختی): ترکیب وصفی مقلوب، تشبیه/ بوم محنت بر آشیان کسی گذشتن: کنایه از نابودی قدرت و اعتبار و از بین رفتن خوشبختی/ جغد: نماد شومی و نامبارکی است.

**قلمرو فکری:** معنی بیت: محنت و سختی جغد ویرانگری است که به ما بسنده نمی‌کند، شما را نیز خانه خراب خواهد کرد.

**مفهوم:** نابودی قدرت و اعتبار و از بین رفتن خوشبختی

## ۳. آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام / بر حلق و برد هان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت دو جمله است/ کل بیت یک جمله مرکب مستقل است/ اجل: مرگ/ خاص: درباریان/ عام: توده مردم/ آب اجل: گروه نهادی/ که: پسوند وابسته‌ساز/ گلوگیر خاص: گروه مسندی/ و: واو عطف/ عام عطف به

مسند/ بر: حرف اضافه/ حلق: متمم/ و: واو عطف/ بر دهان شما: عطف به متمم/ شما: مضاف الیه/ نیز: قید/ بگذرد: می‌گذرد، مضارع اخباری/ که هست گلوگیر خاص و عام: جمله وابسته یا پیرو/ آب اجل برحلق و دهان شما نیز بگذرد جمله وابسته یا پیرو/ کل بیت یک جمله مستقل مرکب است

**قلمرو ادبی:** آب اجل: (اضافه تشبیهی) تشبیه فشرده/ گلوگیر شدن: کنایه از نابودکننده شدن/ خاص و عام: مجازا همه و تضاد/ گلو، حلق، دهان: مراعات‌النظیر/ آب اجل بر حلق کسی گذشتن: کنایه از فرارسیدن مرگ و نابودی آن/ تلمیح به آیه (کل نفس ذائقه الموت) هر نفسی چشنده مرگ است)

**قلمرو فکری:** مرگ که نابودکننده همگان است روزی شما را نیز نابود خواهد کرد.

#### ۴. چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد / بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت دو جمله است/ چون: وقتی که/ داد: انصاف، عدل/ عادلان: انسان‌های با عدل و انصاف/ بقا نکرد: باقی نماند/ بیداد: ظلم و ستم/ ظالمان: ستمگران/ چون: پیوند وابسته‌ساز/ داد عادلان: گروه نهادی/ به جهان در: جهان: متمم برای دو حرف اضافه، متمم به شیوه تاریخی دارای دو حرف اضافه است (حروف اضافه: به و در)/ بقا نکرد: فعل مرکب/ بیداد ظالمان شما: گروه نهادی/ نیز: قید/ بگذرد: می‌گذرد، مضارع اخباری/ چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد: جمله وابسته یا پیرو/ بیداد ظالمان شما نیز بگذرد: جمله هسته یا پایه/ کل بیت: یک جمله مستقل مرکب/

**قلمرو ادبی:** داد و بیداد: تضاد/ عادلان و ظالمان: تضاد/ واج ارایبی صامت "د"

**قلمرو فکری:** همانگونه که عدل و انصاف انسان‌های عادل و دادگر در جهان باقی نمی‌ماند، ستم ستمگران نیز بیگمان از بین خواهد رفت.

**مفهوم:** هیچ چیز در این دنیا پایدار و ابدی نیست، حتی عدالت و ظلم نیز پایدار نمی‌ماند.

#### ۵. در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت / این عو عو سگان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت سه جمله است./ یک جمله مرکب مستقل و یک جمله ساده مستقل/ در مملکت چو غرش شیران گذشت: جمله وابسته و رفت جمله ساده مستقل است./ این عو عو سگان شما بگذرد: جمله هسته/ غرش: فریاد ترسناک، صدای مهیب/ در: حرف اضافه/ مملکت: متمم/ چو: پیوند وابسته‌ساز/ غرش شیران: گروه

نهادی/گذشت: فعل ماضی ساده/ و: حرف ربط همپایگی/ رفت: فعل ماضی ساده/ این عوعو سگان شما: گروه نهادی/ سگان: مضاف‌الیه/ شما: مضاف‌الیه/ نیز: قید/ بگذرد: فعل مضارع اخباری

**قلمرو ادبی:** شیران: استعاره از حاکمان عادل/ سگان: استعاره از مزدوران پادشاهان ستمگر/ عوعو: استعاره از قدرت‌های ظاهری/ واج آرایی: صامت((ش)) / غرش، عوعو: تضاد/ سگان و شیران: تضاد و تناسب از آن روی سگ نماد پستی و حقارت و شیر نماد شجاعت و قدرت است تضاد دارد و از آن روی که هر دو حیوان هستند تناسب دارد.

**قلمرو فکری:** چون بانگ و خروش انسان‌های دلیرگذشت، این هیاهوی توخالی شما انسانهای پست نیز می‌گذرد.

**مفهوم:** دنیا و هیاهوی آن در حال گذراست.

#### ۶. بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت/ هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت دارای دو جمله است/ بیت یک جمله‌ی مستقل مرکب است/ بادی هم بر چراغدان شما بگذرد: جمله‌ی هسته یا پایه/ که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت: جمله‌ی وابسته یا پیرو/ کشتن: اینجا یعنی خاموش کردن/ چراغدان: جای نهادن چراغ/ بادی: نهاد/ که: پیوند وابسته‌ساز/ در: حرف اضافه/ زمانه: متمم/ بسی: قید/ شمع‌ها: مفعول/ بکشت: فعل ماضی ساده/ هم: قید/ بر: حرف اضافه/ چراغدان شما: گروه متممی/ شما: مضاف‌الیه/ نیز: قید/ بگذرد: درمعنی می‌گذرد فعل مضارع اخباری

**قلمرو ادبی:** باد: استعاره از مرگ/ شمع: استعاره از انسان/ باد و شمع: تضاد/ چراغدان: استعاره از زندگی و وجود/ شمع و چراغدان: مراعات‌النظیر/ باد بر شمع و چراغدان وزیدن: کنایه از فرا رسیدن مرگ و نابودی/ تلمیح: به آیه‌ی کل نفس ذائقه الموت(هر نفسی چشنده‌ی مرگ است)

**قلمرو فکری:** مرگ مانند بادی است که انسان‌ها را نابود می‌کند و این باد شما ظالمان و ستمگران را نیز نابود خواهد کرد.

**مفهوم:** ستمگران نیز نابود می‌شوند

#### ۷. زین کاروانسرای، بسی کاروان گذشت/ ناچار کاروان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت دو جمله است/ بیت دارای دو جمله‌ی ساده‌ی مستقل است/ کاروانسرا: جایی در راه که کاروان مسافران در آنجا اقامت می‌کردند/ ز: حرف اضافه/ این کاروانسرای: گروه متممی/ بسی: قید/ کاروان: نهاد/ گذشت: فعل ماضی ساده/ ناچار: قید/ کاروان شما: گروه نهادی/ شما: مضاف‌الیه/ نیز: قید/ بگذرد: در معنای می‌گذرد، فعل مضارع اخباری/ کاروان دو تلفظی است با سکون و کسره (ر) تلفظ می‌شود.

**قلمرو ادبی:** کاروانسرا: استعاره از دنیا/ کاروان: استعاره از مردم دنیا/ کاروان شما: استعاره از گروه ظالمان حاکم

**قلمرو فکری:** انسان‌های زیادی به این دنیا آمدند و رفتند و روزی شما نیز (فرمانروای ستمگر) نابود خواهید شد  
**مفهوم:** همه انسان‌ها حتی ظالمان و ستمگران نیز از دنیا خواهند رفت و نابود می‌شوند.

#### ۸. ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن/ تاثیر اختران شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت سه جمله دارد و جمله‌های ساده‌ی مستقل هستند/ مفتخر: سربلند، صاحب افتخار/ طالع: بخت، اقبال/ اختران: ستارگان/ شما در اینجا: حکمرانان ستمگر/ ای: حرف ندا/ کسی: منادای محذوف/ حذف فعل به قرینه‌ی معنوی/ به: حرف اضافه/ طالع مسعود خویشتن: گروه متممی/ طالع: هسته گروه متممی، نتن اصلی/ مسعود: صفت بیانی/ خویشتن: مضاف‌الیه/ تاثیر اختران شما: گروه نهادی/ تاثیر: هسته گروه نهادی، نهاد اصلی/ اختران: مضاف‌الیه/ شما: مضاف‌الیه/ نیز: قید/ بگذرد: در معنای می‌گذرد فعل مضارع اخباری/ طالع و اختر و مسعود: مراعات‌النظیر

**قلمرو ادبی:** اختر: استعاره از عوامل خوشبختی/ مصراع دوم کنایه از گذرا بودن خوشبختی/ طالع و اختر: مراعات‌النظیر/ مصراع اول تلمیح دارد به اعتقاد به تاثیر اجرام آسمانی در سرنوشت انسان/ مصرع دوم تلمیح دارد به حدیث (الدهر یومان یوم لک و یوم علیک) (روزگار دو روز است روزی به سود تو و روزی به زیان تو)/ واج آرایی: ((ت))

**قلمرو فکری:** ای کسی که به بخت خوب خود افتخار میکنی این بخت واقعا فرخنده‌ی شما نیز به پایان خواهد رسید.

**مفهوم:** بخت و اقبال نیک هم ناپایدار است.

#### ۹. بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم/ تا سختی کمان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت دو جمله دارد/ کل بیت یک جمله‌ی مستقل مرکب است/ بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم: جمله‌ی هسته/ تا: پیوند وابسته‌ساز/ سختی کمان شما نیز بگذرد: جمله‌ی وابسته یا پیرو/ جور: ظلم و ستم/ سختی: سخت بودن/ تحمل: صبر/ بر: حرف اضافه/ تیر جورتان: گروه متممی/ جور: مضاف‌الیه/ تان: مضاف‌الیه/ ز: حرف اضافه/ تحمل: متمم/ سپر: مسند/ کنیم: در در معنای فعل اسنادی ← دوازدهم/ تا: پسوند وابسته‌ساز/ سختی کمان شما: گروه نهادی/ کمان: مضاف‌الیه/ شما: مضاف‌الیه/ نیز: قید/ بگذرد: در معنای می‌گذرد: مضارع اخباری.

**قلمرو ادبی:** تیر جور: اضافه تشبیه‌ی/ از تحمل سپر کنیم: تشبیه پنهان تحمل به سپر/ کمان: مجاز از قدرت و نیرو/ سپر کردن: کنایه از دفاع کردن/ سخت کمان بودن: کنایه از توان و ورزیدگی در تیراندازی/ تیر، سپر، کمان: مراعات‌النظیر/ تیر و سپر: تضاد

**قلمرو فکری:** با بردباری در برابر ستم شما ستمگران پایداری می‌ورزیم تا روزگار حکومت شما نیز به پایان برسد.

**مفهوم:** بردباری واستقامت ستمگران را نابود می‌کند.

### ۱۰. ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع / این گرگی شبان شما نیز بگذرد

**قلمرو زبانی:** بیت دارای سه جمله است/ رمه: گله/ طبع: سرشت/ گرگ طبع: درنده خو/ شبان: چوپان/ منادا در مصراع اول بعد از این حذف شده کسی می‌باشد/ تو: نهاد جمله‌ی بعد است/ رمه: مفعول/ سپرده: فعل ماضی نقلی، سپرده‌ای/ به: حرف اضافه/ چوپان گرگ طبع: گروه متممی/ گرگ طبع: صفت بیانی مرکب/ این گرگی شبان شما: گروه نهادی/ شبان: مضاف‌الیه/ شما: مضاف‌الیه/ نیز: قید/ بگذرد: در معنای مضارع اخباری، می‌گذرد/ چوپان و شبان: ترادف

**قلمرو ادبی:** شبان، چوپان، رمه: مراعات‌النظیر/ گرگ و رمه: تضاد/ گرگی شبان و چوپان گرگ طبع: متناقض‌نما (اختلاف نظر به دلیل عدم تضاد قوی بین چوپان و گرگ)/ رمه: استعاره از مردم/ چوپان و شبان: استعاره از کارگزاران ستمگر حکومت/ گرگ طبع: اضافه تشبیه‌ی/ گرگ، رمه، چوپان، شبان: مراعات‌النظیر/ گرگی: گرگ بودن: کنایه از درنده‌خویی و ستمگری

قلمرو فکری: ای کسانی که مردم را به دست کارگزاران ستمگر درنده‌خو سپرده‌اید آگاه باشید که این ستمگری شما نیز روزی به پایان خواهد رسید.

مفهوم: تمام شدن ظلم و ستم و پایان یافتن ستمگری کارگزاران ستمگر

سیف فرغانی

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱\_ در شعری که خوانده‌اید پنج واژه مهم املائی بیابید و بنویسید. اجل، محنت، طالع، رمه، عوعو

۲\_ تفاوت معنایی فعل <<کشت>> را در ابیات زیر توضیح دهید.

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت/گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید.

کشتن : معنی امروزی آن از بین بردن است

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت/هم بر چراغدان شما نیز بگذر

کشتن : معنای قدیمی آن ، خاموش کردن

۳\_ برای هر واژه مشخص شده یک مترادف از متن درس بیابید.

بردربخت بد فرو آید/هرکه گیرد عنان مرکبش

بخت: طالع

همت بلند دار که نزد خداوخلق/باشد به قدرهمت تو اعتبار تو  
اعتبار: ارزش، رونق

### قلمرو ادبی:

۱- قافیه وردیف رادربیت نخستین این سروده مشخص کنید.

قافیه جهان/زمان/آشیان

ردیف: شما نیز بگذرد.

۲- دربیت زیر کنایه ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

برتیر جورتان ز تحمل سپر کنم /تا سختی کمان شما نیز بگذرد.

سپر کردن: کنایه از دفاع کردن

سختی کمان: توان و ورزیدگی در تیراندازی

۳- در بیت پنجم، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هریک را بنویسید.

شیران = استعاره از دلیران، مردان شجاع

سگان = استعاره از مزدوران ستمگران

عو = عو = واق واق استعاره «از قدرت های ظاهری»

### قلمرو فکری:

۱- با توجه به توضیح زیر، معنی و مفهوم بیت اول درس را به نثر روان بنویسید.

سیف الدین محمدفرغانی، در سده هفتم، هـ. ق، هنگامی شهرهای بزرگ و آباد ایران، در آتش بیداد مغولان می‌سوخت، این شعر را سرود. سیف در این سروده، از رفتار ظالمانه ی فرمانروایان و تاخت سپاه مغول، با بیان کوبنده‌ای انتقاد می‌کند.

بیت مورد نظر:

هم مرگ برجهان شما نیز بگذرد / هم رونق زمان شما نیز بگذرد.

معنی بیت: سرانجام مرگ به سراغ شما می‌آید و شیوه روزگار شما نیز روزی به پایان میرسد.

مفهوم بیت: ناپایداری ظلم و حاکمان ظالم

۲- در بیت زیر مقصود شاعر از ((رمه))، ((چوپان گرگ طبع)) و ((گرگی شبان)) چیست؟

به ترتیب منظور: مردم/حاکم ظالم/درنده خویی است.

۳- از متن درس، برای حدیث وای هی زیر، نمونه بیتی مرتبط بیابید و بنویسید.

الدهر یومان یوم لک و یوم علیک ( حضرت علی (ع) )

ابیات مربوط به حدیث:

الف\_ ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن/تاثیر اختران شما نیز بگذرد.

ب\_ برتیر جورتان ز تحمل سپر کنیم /تا سختی کمان شما نیز بگذرد

(کل نفس ذائقه الموت) سوره ی آل عمران، آیه ۱۸۵

اشعار مربوط به آیه ی فوق:

هم مرگ برجهان شما بگذرد/هم رونق زمان شما نیز بگذرد

الف\_ وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب/ بردولت آشیان شما نیز بگذرد

ب\_ آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام/برحلق و دهان شما نیز بگذرد.

#### ۴\_ سروده ی زیریاد آور کدام بیت درس است؟

خاقانی

ما بارگه دادیم، این رفت ستم برما/برقصر ستمکاران، گویی چه صد خذلان

الف\_ در مملکت چو غرش شیران گذشت ورفت/این عوعو سگان شما نیز بگذرد

ب\_ بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت/هم برچراغدان شما نیز بگذرد

دبیرخانه ادبیات فارسی مستقر در استان همدان



## شعر خوانی همای رحمت

۱. علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را / که به ماسوا فکندی همه سایه ی هما را  
 قلمرو زبانی: آیت: نشانه / رحمت: مهربانی، بخشش / ماسوا: (ما سوی الله) آنچه غیر خداست، همه مخلوقات /  
 هما: پرنده‌ای است از راسته شکاریان، دارای جثه ای نسبتا درشت در زبان پهلوی به معنی فرخنده است و به  
 همین دلیل نماد سعادت بشمار می آید.

قلمرو فکری: مفهوم بیت: فراگیر بودن مهربانی و بخشش حضرت علی (ع) و نشان خدا بودن

۲. دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین / به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را  
 قلمرو زبانی: رخ: چهره / بین: مخفف بین

قلمرو فکری: مفهوم بیت: حضرت علی (ع) آیت و نشانه صفات وجود خداوند است

۳. برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن / که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را  
 قلمرو زبانی: کرم: جوانمردی / مسکین: بدبخت، بیچاره، تهیدست

قلمرو فکری: مفهوم: بخشندگی فراوان حضرت علی (ع)

۴. به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من / چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا  
 قلمرو زبانی: قاتل: کشنده، منظور ابن ملجم مرادی است / مدارا: با نرمی رفتار کردن / اسیر: گرفتار / با عسیر:  
 سخت هم آوا است.

قلمرو فکری: مفهوم: عدل و انصاف و جوانمردی حضرت علی(ع)

۵. به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب / که علم کند به عالم شهدای کربلا را  
قلمرو زبانی: ابوالعجایب: صاحب شگفیها / علم: پرچم با الم: درد هم‌آوا است / علم کند: مشهور کند

قلمرو فکری: مفهوم: شهرت واقعی شهادت امام حسین(ع) و یارانش

۶. چو به دوست عهد بندد ز میان پاک‌بازان / چو علی که می تواند که به سر برد وفا را؟  
قلمرو زبانی: به سر بردن: به سر انجام رساندن / پاک‌بازان: انسان‌های پرهیزکاری که هستی خود را در راه خدا از دست می‌دهند.

قلمرو فکری: مفهوم وفادار بودن حضرت علی(ع) به عهد و پیمانش با خداوند

۷. نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را؟  
قلمرو زبانی: متحیر بودن: سرگشته و حیران بودن / ملک: سرزمین، کشور / فتی: جوان / شه: اینجا حضرت علی(ع)

قلمرو فکری: مفهوم بیت: بزرگی حضرت علی(ع) از لحاظ جوانمردی

۸. چه زخم چو نای هر دم، ز نوای شوق او دم؟ / که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را  
قلمرو زبانی: نای: نی / نوا: آواز، سرود، آهنگ / لسان غیب: لقب حافظ

قلمرو فکری: ناله و سوز و گداز عاشق خدا برای جلب توجه معشوق و رسیدن به معشوق

۹. همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایی بنوازد آشنا را  
قلمرو زبانی: پیام آشنا: پیام از طرف معشوق / آشنا: عاشق راه خدا(شعر در وصف حضرت علی و اظهار ارادت شاعر نسبت به حضرت علی است)

قلمرو فکری: مفهوم: لطف و عنایت معشوق و محبوب نسبت به عاشق

۱۰. ز نوای مرغ یاقق، بشنو که در دل شب / غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

قلمرو زبانی: مرغ یا حق: گونه ای مرغ، شباویز، همای رحمت، آیت و نشان، ماسوا، ابوالعجایب، علم، عهد و پیمان، متحیر، فتی، لسان غیب، مرغ یا حق.

قلمرو فکری: مفهوم بیت: شیرینی راز و نیاز عاشقانه‌ی عاشق با محبوب در سحرگاه.

محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

دبیرخانه ادبیات فارسی مستقر در استان همدان

## فصل سوم

درس ششم: پاسداری از حقیقت

درس هفتم: بیدادظالمان

تدوین شده: استان مرکزی

اصلاح شده: استان فارس

درس ششم

مهر و وفا

## اهداف کلی:

- (۱) آشنایی با شعر حافظ، غزل و گونه ادبیات غنایی (علم)
- (۲) درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- (۳) تقویت محبت و دوستی و علاقه مندی عاشقانه نسبت به خداوند (ایمان)
- (۴) تقویت رفتارهای محبت آمیز و صمیمی نسبت به پدیده های هستی (اخلاق)
- (۵) کاربرست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمرو های زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- (۶) توانایی درک پیام های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)

## اهداف جزئی:

- (۱) معانی واژگان و ترکیب های جدید غزل را بیان می کند.
- (۲) املا صحیح واژه ها را در بافت شعر شناسایی می کند.
- (۳) پیام های آموزشی، دینی و عرفانی شعر حافظ را شرح می دهد.
- (۴) آموزه های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می کند.
- (۵) آموزه های درس را در قلمرو فکری (درک متن، مفهوم جمله و مضمون یابی) بررسی می کند.

۱. هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد / خدایش در همه حال از بلا نگه دارد

**قلمرو زبانی:** اهل وفا: وفاداران / «ش» در خدایش: نقش مفعول / همه حال: متمم  
**قلمرو ادبی:** جانب کسی را نگاهداشتن: کنایه از یاری و حمایت از او و رعایت کردن حال کسی / تلمیح به آیه  
 «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» / واج آرایه «ا»  
**قلمرو فکری:** هر کس از وفاداران حمایت کند، همیشه و در هر شرایطی خداوند او را از بلا و آسیب حفظ می‌کند.

۲. حدیث دوست نگویم مگر به حضرت / که آشنا سخن آشنا نگه دارد  
**قلمرو زبانی:** حدیث: ماجرا، روایت، سخن / دوست: محبوب و معشوق / حدیث دوست: سخن عشق / حضرت: حضور، پیشگاه / مگر: جز.

**قلمرو ادبی:** حدیث و نگویم و سخن: مراعات نظیر / دوست و آشنا: تکرار (واژه آرایه) / مصراع اول: تضمین شعر سعدی.

**قلمرو فکری:** سخن عشق و دوستی را جز در حضور و پیشگاه دوست (معشوق) بر زبان نمی‌آورم؛ زیرا آشنا فقط راز آشنا را حفظ می‌کند.

۳. دلا معاش چنان کن که گر بلغزد / فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد  
**قلمرو زبانی:** دلا: ای دل / \*معاش: زندگی، زیست، زندگانی کردن / «ت» در فرشته‌ات: نقش مفعول / دلا: نقش منادا

**قلمرو ادبی:** دلا: تشخیص (می‌توان مجاز هم گرفت) / بلغزد پای: کنایه از خطا و اشتباه کردن / بلغزد پای: ایهام: ۱. سر خوردن ۲. خطا و اشتباه / نگاهداشتن به دو دست: ایهام: ۱. دست به دعا بلند کردن ۲. کسی را با دست نگاهداشتن / پا و دست: تضاد و تناسب / لغزیدن و نگاهداشتن: تضاد مصراع دوم: تلمیح به فرشته‌ای که از انسان مراقبت می‌کند.

**قلمرو فکری:** ای دل (ای انسان) به شکلی زندگی کن که اگر خطا و اشتباهی از تو سرزد؛ فرشته آسمانی با دعا کردن تو را از آسیب حفظ کند.

۴. گرت هواست که معشوق نغسلد / نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

**قلمرو زبانی:** هوا: آرزو، میل / «ت» در گرت: نقش مضاف الیه و جهش ضمیر (هوایت) / نگسلد پیمان: پیمان شکنی نکند / رشته: رشته محبت.

**قلمرو ادبی:** رشته: استعاره از محبت / سر رشته را نگاه داشتن: کنایه از وفاداری به عهد و پیمان / مصراع دوم: تلمیح به آیه درباره وفای به عهد

**قلمرو فکری:** اگر آرزو داری که معشوق به عهد و پیمان خود وفا کند، به پیمان خود پای بند باش تا او نیز چنین کند.

### ۵. صبا بر آن سرزلف ار دل مرا بینی / ز روی لطف بگوش که جا ننگه دارد

**قلمرو زبانی:** زلف: مو

**قلمرو ادبی:** صبا: تشخیص و نماد پیامرسانی میان عاشق و معشوق / جا ننگه دارد: ایهام: ۱. جای خود را محکم بچسبید ۲. جا را برای من نگاه دارد / روی: ایهام تناسب: ۱. هدف و نیت ۲. چهره و صورت: با واژه سر تناسب دارد. قلمرو زبانی: \*صبا: بادی که از طرف شمال شرقی وزد؛ باد بهاری / از: اگر / ز روی لطف: به نرمی و ملایمت / «ش» در بگوش: نقش متمم.

**قلمرو فکری:** ای باد بهاری! اگر دل مرا در پیچ و تاب زلف معشوق دیدی، از راه محبت به او بگو همان جا بمان؛ زیرا جای خوبی است.

### ۶. چو گفتمش که دلم را ننگه دار، چه / ز دست بنده چه خیزد؟ خدا ننگه دارد

**قلمرو زبانی:** چو: وقتی / «ش» در گفتمش: نقش متمم / ز دست بنده چه خیزد: از من کاری بر نمی آید: پرسش انکاری

**قلمرو ادبی:** دلم را ننگه دار: کنایه از مرا نرنجان و حمایت کن / دست: مجاز از قدرت بنده / بنده: ایهام: ۱. بنده خدا ۲. من / مصراع دوم: تلمیح

**قلمرو فکری:** وقتی به زلف یار گفتم که مرا نرنجان و حمایت کن، می دانی چه جوابی داد؟ گفت: از من کاری ساخته نیست، خدا باید ننگه دارد.

### ۷. سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری / که حق صحبت مهر و وفا ننگه دارد

قلمرو زبانی: زر: مال و ثروت / فعل دعایی «باد» یعنی باشد در مصراع اول به قرینه معنایی حذف شده / صحبت مهر و وفا: هم‌نشینی عاشقانه.

قلمرو ادبی: سر و دل و جان: تناسب و مجاز از تمام وجود انسان / زر: مجاز از ثروت و دارایی / سر و زر: جناس ناقص / مهر و وفا: ایهام: ۱. محبت و وفاداری ۲. نام دو عاشق و معشوق قدیمی ایرانی

قلمرو فکری: تمام وجود و دارایی‌هایم فدای آن معشوقی باشد که حق هم‌نشینی و معاشرت همراه با محبت و وفاداری ما را فراموش نکند.

### ۸. غبار راهگذارت کجاست تا / به یادگار نسیم صبا نگه دارد

قلمرو زبانی: غبار: گرد و خاک / راهگذار: گذرگاه، محل عبور، راه / «ت» در راهگذارت: نقش مضاف‌الیه / نسیم صبا: نسیم صبحگاهی.

قلمرو ادبی: حافظ: تخلص (آوردن نام شاعر در شعر) / یادگاری از باد صبا: تشخیص / صبا: نماد پیام رسانی میان عاشق و معشوق.

قلمرو فکری: ای معشوق! گرد و غبار راهی که بر آن قدم گذاشته‌ای کجاست تا حافظ، آن را به عنوان یادگاری از باد صبا برای خود نگه‌دارد.

حافظ

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- ۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید: «حضرت» در این بیت در معنای «محضر، پیشگاه» است اما در متن، علاوه بر معنای ذکر شده، نشانه احترام نیز هست. واژه «معاش» در متن، در معنای «زندگی» و در این بیت علاوه بر معنای «زندگی» در معنای «وسایل زندگی» نیز هست.

۲- در شعر «مهر و وفا»، نمونه‌ای از کاربرد ضمائر (متصل) را بیابید و نقش دستوری آن‌ها را مشخص کنید.

بیت اول: ضمیر متصل «ش» در «خداش در همه حال از بلا ننگه دارد»، نقش مفعولی دارد. (خدا او را از بلا ننگه دارد).

### قلمرو ادبی:

۱- در متن درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید. بیت هفتم: سر و زر و دل و جانم فدای آن یار ← سر و دل (تمام وجود)، زر (دارایی)

۲- در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه «صبا» را در کدام مفهوم نمادین به کار می‌برند؟ پیام‌رسانی میان عاشق و معشوق

۳- بیت زیر را از نظر کاربرد آرایه «ایهام» بررسی کنید.

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد / گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آبد

حافظ

ایهام در واژه «بوی» ← ۱- رایحه ۲- امید و آرزو

### قلمرو فکری:

۱- با توجه به متن درس، حافظ، شرط وفاداری معشوق را در چه می‌داند؟ وفاداری عاشق بر عهد و پیمان دوستی خود

۲- بیت زیر، با کدام قسمت از سروده حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟

تا نگردي آشنا، زين پرده رمزي نشوي / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

«حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا، سخن آشنا ننگه دارد»

۳- از کدام بیت درس، می‌توان مفهوم آیه شریفه «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» را دریافت کرد؟

«چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت؟ / ز دست بنده چه خیزد؟ خدا ننگه دارد»

## گنج حکمت

## حُقهٔ راز

۱- روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: ای شیخ آمده‌ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایم. «شیخ گفت: بازگرد تا فردا.» آن مرد بازگشت.

قلمرو زبانی: شیخ: پیر، مرشد، پیشوای عارفان / اسرار: جمع سرّ، رازها، رمزها / حق: خداوند / با من: به من / نمایی: نشان بدهی

قلمرو فکری: روزی کسی نزد پیشوای عارفان (ابوسعید ابی‌الخیر) آمد و گفت: ای شیخ آمده‌ام تا از رازهای خداوند، چیزی به من نشان بدهی. شیخ گفت: برگرد و تا فردا منتظر باش. آن مرد برگشت.

۲- شیخ بفرمود تا آن روز موشی بگرفتند و در حُقه کردند و سر حُقه محکم کردند. دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچه وعده داده کرده‌ای، بگوی. شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: «زینهار تا سر این حقه باز نکنی.»

قلمرو زبانی: بفرمود: دستور داد / \*حُقه: محفظهٔ کوچکی که دری جداگانه دارد و برای نگهداری اشیای گران‌بها به کار می‌رود، جعبه، صندوق / باز آمد: برگشت / آنچه: مخفف آنچه / وعده کردی: قول دادی / زینهار: مراقب باش، آگاه باش.

قلمرو فکری: شیخ دستور داد، آن روز موشی را گرفتند و در جعبه‌ای انداختند و در جعبه را محکم بستند. روز بعد آن مرد برگشت و گفت: ای شیخ! آن چیزی را که قول دادی، بگو. شیخ به مریدان گفت که آن جعبه را به او بدهند و گفت: مراقب باش که در این جعبه را باز نکنی.

۳- مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آتش بگرفت که آیا در این حقه چه سر است؟ هر چند صبر کرد نتوانست. سر این حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت.

قلمرو زبانی: برگرفت: برداشت / \*سودا: اندیشه، هوس، خیال

قلمرو فکری: مرد جعبه را برداشت و به خانه رفت و فکر و هوس دیدن محتوای جعبه، بر او غلبه کرد که چه رازی درون صندوق است؟ هرچه صبر کرد، نتوانست. در جعبه را باز کرد و موش بیرون پرید و رفت.

۴- مرد پیش شیخ آمد و گفت: ای شیخ من از تو سرّ خدای تعالی طلب کردم، تو موشی به من داده‌ای؟ شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت، سر خدای را با تو بگویم، چگونه نگاه خواهی داشت؟»

قلمرو فکری: مرد پیش شیخ آمد و گفت: ای شیخ! من راز خدای بزرگ را از تو خواستم، تو به من موشی دادی؟ شیخ گفت: ای زاهد! ما موشی در جعبه به تو دادیم و تو نتوانستی آن را پنهان کنی؛ اگر راز خدا را به تو بگویم، چگونه می‌توانی آن را پنهان نگه داری.

السرار التوحید، محمد بن منور

## درس هفتم

### جمال و کمال

#### اهداف کلی:

- (۱) آشنایی با تفسیر قرآنی حضرت یوسف و گونه ادبیات غنایی (علم)
- (۲) درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- (۳) تقویت علاقه نسبت به متون تفسیری قرآنی و تفسیر سوره یوسف (ایمان)
- (۴) تقویت رفتارها و هنجارهای دینی (اخلاق)
- (۵) کاربست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمرو های زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- (۶) توانایی درک پیام های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)

#### اهداف جزئی:

- (۱) معانی واژگان و ترکیب های جدید متن کهن را بیان می کند.
- (۲) املا صحیح واژه ها را در بافت متن شناسایی می کند.
- (۳) پیام های آموزشی، دینی و عرفانی متن کهن را شرح می دهد.
- (۴) آموزه های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می کند.
- (۵) آموزه های درس را در قلمرو فکری (متن کاوی، درک متن، مفهوم جمله) بررسی می کند.
- (۶) شعرهای بخش شعرخوانی را به خاطر می آورد.
- (۷) مفاهیم نمادین درس را دریافت می کند.

بند اول: بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزارگونه نعمت است و در قرآن از هزارگونه پند و حکمت است. و مَثَل قرآن، مَثَل آب است روان؛ در آب، حیات تن‌ها بود و در قرآن حیات دل‌ها بود.

قلمرو زبانی: بدان: آگاه باش / نعمت: نهاد است فعل غیراسنادی : نعمت وجود دارد / پند و حکمت : نهاد است : غیراسنادی وجود دارد / حیات: زندگی / حیات تن‌ها : نهاد / بود غیر اسنادی / حیات دل‌ها : نهاد بود فعل غیراسنادی

قلمرو ادبی: قرآن مانند بهشت، قرآن مانند آب: تشبیه / هزار: مجاز از زیادی و نماد کثرت، اغراق / نعمت و حکمت: سجع / تن و دل: سجع / دل مجاز از روح و روان

قلمرو فکری: آب باعث زنده بودن جسم است و قرآن موجب زنده بودن روح و روان است.

مفهوم: زیبایی و حیات بخشی و حکمت و عبرت قرآن

بند دوم: در قرآن، قصه‌ها بسیار است و لکن قصه یوسف (ع) نیکوترین قصه‌هاست. این قصه، عجیب‌ترین قصه‌هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: هم فُرقت بود و هم وُصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود، هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا؛ در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛ پس چون در او این چندین اندوه و طرب بود، در نهاد خود شگفت و عجب بود.

قلمرو زبانی: لکن: ولی، اما حرف پیوند هم پایه ساز / دو ضد: دو چیز مخالف / \*فُرقت: جدایی، دوری / وُصلت: پیوند، پیوستگی / \*محنت: اندوه، ناراحتی، رنج ( جمع مِحَن ) آفت: رنج و سختی / \*جفا: بی‌وفایی، ستم / بدایت: آغاز، شروع، آغاز و اوّل هر چیز / نهایت: پایان، انتها / گاه: تخت شاهی، قدرت / \*طرب: شادی / نهاد: سرشت، ذات / نیکوترین : هسته مسند قصه‌ها: مضاف الیه وابسته

قلمرو ادبی: فرقت و وصلت، راحت و آفت، وفا و جفا، چاه و گاه: سجع و تضاد / محنت و شادی: سجع و تضاد / بند: مجاز از زندان / بدایت و نهایت، بند و تخت، اندوه و طرب: تضاد / بند مجاز از زندان / وفا و جفا، چاه و گاه: جناس ناقص / قصه و بُود: تکرار / جمع دو ضد بودن: تناقض.

قلمرو فکری:

در قرآن داستان های زیادی وجود دارد این داستان، شگفت آورترین داستان هاست؛ زیرا دو چیز ضد را کنار هم گرد آورده: هم جدایی است هم رسیدن؛ هم رنج است، هم شادی؛ هم آسایش است هم سختی، هم وفاداری است هم پیمان شکنی و ستم؛ در آغاز اسارت و در چاه افتادن است و در پایان به تخت پادشاهی رسیدن؛ پس چون در این داستان، این گونه غم و شادی وجود دارد، شگفت آور است.

مفهوم: قصه یوسف زیباترین قصه ها و آمیخته ای از متضادهاست.

بند سوم: گفته اند: «نیکوترین» از بهر آن بود که یوسف صدیق، وفادار بود و یعقوب خود، او را به صبر، آموزگار بود و زلیخا در عشق و درد او بی قرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود، و خبردهنده از او، ملک جبار بود.

قلمرو زبانی: صدیق: بسیار راستگو / / ملک: پادشاه/ جبار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است. / خود: شخصاً

دستور: نوع « را » فک اضافه آموزگار او - خود: بدل / آموزگار: واژه دوتلفظی / زلیخا: همسر عزیز مصر / از بهر: برای

قلمرو ادبی: وفادار و آموزگار، بسیار و جبار: سجع / بی قرار و بسیار: سجع / اندوه و شادی: تضاد / یعقوب و یوسف و زلیخا: تناسب

قلمرو فکری: گفته اند «نیکوترین»، به این دلیل است که یوسف راستگو، وفادار بود و یعقوب خود به او درس صبر می داد و زلیخا در عشق و درد او بی تاب بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار است، و کسی که این قصه را گفته، خداوند صاحب اختیار است.

بند چهارم: قصه حال یوسف را نیکو نه از حسن صورت او گفت، بلکه از حسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکو، بهتر هزاربار از نیکورو. نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟ از روی نیکوش حبس و چاه آمد. و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

قلمرو زبانی: حال: در اینجا یعنی زندگی / حسن: زیبایی، خوبی / صورت: چهره، ظاهر / سیرت: رفتار، باطن، شیوه / نیکو: خوش رفتار نیکورو: خوش قیافه /

دستور: بهتر (است) هزاربار: فعل «است» به قرینه معنایی حذف شده / قصه حال یوسف و حسن صورت او: هر کدام دو ترکیب اضافی

**قلمرو ادبی:** صورت و سیرت، نیکوخوا و نیکورو، زندان و فرمان، چاه و گاه: سجع و تضاد / هزار: مجاز از زیادی و کثرت / نیکوخوا و نیکورو، چاه و گاه: جناس ناقص / حبس و چاه، تخت و گاه: تناسب / آمدن امر و فرمان: کنایه از به پادشاهی رسیدن.

**قلمرو فکری:** خوش اخلاقی بسیار بهتر از خوش قیافه بودن است. نمی بینی یوسف را، چهره زیبایش به زندان انداخت و اخلاق خویش به شاهی رساند.

**بند پنجم:** پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از حسن سیرت او داد، نه از حسن صورت او داد، تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ باری، بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی. آنکه گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بهر آنکه در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله لثیمی، کریمی کرد.

**قلمرو فکری:** خداوند در این داستان از باطن زیبا و پاک یوسف خبر داد، نه از ظاهر زیبایش، تا اگر نمی توانی ظاهرت را مانند او کنی، به هر حال می توانی باطنت را مانند باطن او کنی. آنکه گفتیم باطنش زیباترین باطن‌ها بود، به این علت بود که در برابر ستم وفا کرد و در برابر رفتار زشت، آشتی و دوستی نشان داد و در برابر پستی، جوانمردی کرد.

**قلمرو زبانی:** باری: البته، دست کم، حداقل / مقابله: برابر، رویارویی / \*لثیمی: پستی، فرومایگی / کریمی: بخشندگی

**دستور:** باری: نقش قید. / نیکوترین سیرت‌ها: نیکوترین هسته سیرت‌ها مضاف الیه/ وفا / آشتی / کریمی: مفعول /

**قلمرو ادبی:** پادشاه عالم: استعاره از خداوند / سیرت و صورت: سجع و تضاد / جفا و وفا، زشتی و آشتی، لثیمی و کریمی: تضاد/ سیرت خود را چون سیرت او گردانی: تشبیه / چون ادات تشبیه/

**قلمرو فکری:**

**مفهوم:** اخلاق و رفتار یوسف (ع) زیباترین خلق و خو است؛ برای آنکه در برابر بدی، خوبی و در مقابل پستی، بزرگواری نشان داد.

بند ششم: برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند. تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد. مَلِکِ تعالی او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواستِ خداوندِ غیب‌دان برابر نیاید!

قلمرو زبانی: میل: علاقه / عنایت: توجه / آهنگ: قصد، نیت، تصمیم / \*کید: حيله و فریب / مکر: نیرنگ / \*عداوت: دشمنی / مگر: شاید / تدبیر: اندیشه / تقدیر: سرنوشت، خواست / \*مَلِکِ تعالی: خداوند والامرتبه / دولت: بخت، حکومت / \*کایدان: ج کاید، حيله‌گران.

قلمرو ادبی: نعمت و عنایت، هلاک و پاک: سجع / عنایت و عداوت: سجع / عالم از آثار او پاک کنند: کنایه از کشتن / جمله آخر: تلمیح به آیه «وَمَكْرُوا وَ مَكَرَاللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ» / غیب‌دان: تلمیح به آیه «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ».

قلمرو فکری: برادران یوسف، وقتی نعمت فراوان او را دیدند، و میل و توجه یعقوب را به او نگریستند، تصمیم به مکر و حيله و دشمنی گرفتند تا او را بکشند و او را از عالم نیست و نابود کنند. چاره اندیشی برادران برخلاف تقدیر خداوند بود. خداوند بلند پایه او را هر روز دارا تر و خوشبخت تر کرد و به سلطنت و پیامبری او بسیار افزود، تا مردم جهان بدانند که هرگز فریب فریبکاران با اراده و خواست خداوند غیب دان قابل مقایسه نیست.

مفهوم: شکست نیرنگ فریبکاران و انسان‌های حيله‌گر

تفسیر سوره یوسف، احمد بن زید طوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- با توجه به متن درس، معادل معنایی کلمه‌های زیر را بنویسید.

دولت: نیک‌بختی/جاه و جلال / شکوه و حشمت

کریمی: جوانمردی، بخشندگی

لثیمی: پستی، فرومایگی

۲- کدام قسمت جمله زیر حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

«نیکو خو، بهتر هزار بار از نیکو رو.»

فعل «است» حذف شده است. نوع حذف ← قرینه معنایی، نیکوخو، هزار بار از نیکورو بهتر [است].

۳- در فارسی معیار و رایج، برخی از واژه‌ها به دو شکل، تلفظ می‌شوند؛ نظیر «مهربان،

مهربان» در گفتار عادی، از هر دو گونه تلفظی می‌توان استفاده کرد اما در شعر، با توجه به

وزن و آهنگ، باید تلفظ مناسب را انتخاب کرد.

در متن درس، واژه‌های دو تلفظی را بیابید. آموزگار، پادشاه، جاودان

قلمرو ادبی:

۱- در بند پنجم (قصه حال یوسف...)، کدام نوع از روابط معنایی واژه‌ها، بر زیبایی سخن افزوده

است؟ رابطه تضاد

۲- در جمله زیر، دو رکن اصلی تشبیه (مشبه و مشبه‌به) را مشخص کنید.

«قرآن مانند است به بهشت جاودان.» مشبه: قرآن مشبه‌به: بهشت جاودان

۳- در عبارت زیر، کدام واژه‌ها «جناس» دارند؟ چاه و گاه/ روی و خوی

۴- به واژه‌هایی که در پایان دو جمله بیابند و از نظر صامت و مصوت‌های پایانی، وزن یا هر

دوی آنها هماهنگ باشند، واژه‌های «مسجع» و به آهنگ برخاسته از آنها «سجع»

می‌گویند.

دو عبارت مسجع از متن درس بیابید و ارکان سجع را مشخص کنید.

(۱) از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

(۲) زلیخا در عشق و درد او بی قرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود.

## قلمرو فکری:

- ۱- به چه دلیل نویسنده معتقد است که: «مثل قرآن، مثل آب روان است.»؟ هر دو مایه حیات هستند. آب، زندگی بخش جسم است و قرآن، زندگی بخش روح و جان
- ۲- کدام بخش از متن درس، به مفهوم آیه شریفه «و مکروا و مکرالله والله خیرالماکرین.» (آل عمران، آیه ۵۴) اشاره دارد؟ هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب دان برابر نیاید.
- ۳- بیت زیر، با کدام عبارت درس، ارتباط معنایی دارد؟  
صورت زیبای ظاهر هیچ نسبت / ای برادر، سیرت زیبا بیار  
نیکوخوا، بهتر هزار بار از نیکو رو.
- ۴- درباره ارتباط مفهومی دو عبارت زیر، توضیح دهید.
- «الصبر مفتاح الفرج»
  - یعقوب، خود او را به صبر آموزگار بود.
- در هر دو عبارت، با صبر و تحمل، مشکلات حل می شود و پیروزی می آید.

سعدی

## شعر خوانی

## بوی گل و ریحانها

وقتی دل سودایی، می‌رفت به بستانها / بی‌خویشتم کردی، بوی گل و ریحانها

قلمرو زبانی: سودایی: عاشق، شیفته، شیدا / بستان: مخفف بوستان، گلزار / \*ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو  
قلمرو فکری: وقتی دل عاشق من به سوی باغ و گلستان می‌رفت، بوی گل و گیاهان خوشبو مرا بی‌اختیار و از  
خود بی‌خود می‌کرد

گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل / با یاد تو افتادم، از یاد برفت آن‌ها

قلمرو زبانی: گه: مخفف گاه / نعره: فریاد بلند / جامه: لباس / با یاد تو: به یاد تو قلمرو فکری: گاه بلبل در  
گوشه‌ای آواز می‌خواند و گاه غنچه‌ها شکوفا می‌شدند، همین‌که یاد تو در دلم افتاد، همه آن زیبایی‌ها را  
فراموش کردم.

تا عهد تو دربستم، عهد همه بشکستم / بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها

قلمرو زبانی: عهد: پیمان، قرارداد / روا: جایز، مجاز / \*نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان قلمرو فکری: از  
وقتی که با تو پیمان عشق بسته‌ام، پیمان با دیگران را شکسته‌ام. پس از پیمان بستن با تو، شکستن همه عهدها،  
جایز و مجاز است.

تا خار غم عشقت، آویخته در دامن / کوتاه‌نظری باشد، رفتن به گلستانها

قلمرو زبانی: خار: تیغ گیاه / آویخته: فرورفته، آویزان شده / \*کوتاه‌نظری: اندک‌بینی، عاقبت‌اندیش نبودن قلمرو  
فکری: آن کسی که گرفتار غم عشق تو باشد، اگر اندیشه رفتن به باغ و گلستان در سرش باشد، نشانه نادانی و  
کوتاه‌فکری اوست.

گر در طلبت رنجی، ما را برسد شاید / چون عشق حرم باشد، سهل است بیابانها

قلمرو زبانی: طلب: خواستن، جستجو / شاید: معنای شایسته و سزاوار است / حرم: کعبه / سهل: آسان قلمرو فکری: اگر در طلب تورنج و زحمتی به ما برسد، شایسته است، زیرا وقتی عشق کعبه هدف انسان باشد، پیمودن بیابانها آسان است.

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می گویم و بعد از من گویند به دورانها قلمرو زبانی: دوران: زمان، گردش روزگار قلمرو فکری: می گویند: ای سعدی! این همه از عشق معشوق سخن نگو. من نیز در پاسخ می گویم: نه تنها من از عشق سخن خواهم گفت؛ بلکه در آینده، دیگران نیز از عشق او سخن خواهند گفت.

کلیات اشعار، غزلیات، سعدی

## فصل چهارم

درس هشتم: سفر به بصره

درس نهم: کلاس نقاشی

مرحله اول گردآوری و تنظیم: گروه زبان و ادبیات فارسی، استان اصفهان

مرحله دوم گردآوری و تنظیم: گروه زبان و ادبیات فارسی استان هرمزگان

## درس هشتم

## سفر به بصره

## اهداف کلی:

- ۱) آشنایی با گونه ادبی زندگی نامه و انواع آن
- ۲) آشنایی با ناصر خسرو، شاعر و نویسنده کلاسیک و سهراب سپهری، شاعر و هنرمند معاصر
- ۳) آشنایی با انواع «واو» در دستور زبان فارسی

## اهداف جزئی:

پس از پایان این فصل انتظار است که دانش آموزان:

- ۱) گونه ادبی زندگی نامه و انواع آن را از سایر گونه های ادبی تشخیص دهند.
- ۲) برخی از نویسندگان بزرگ در حوزه ادبیات سفر و زندگی را معرفی نمایند.
- ۳) ویژگی های نثر ناصر خسرو و جلال آل احمد را نام ببرند.
- ۴) متن های این فصل را با لحن صحیح و به درستی روان خوانی نمایند.
- ۵) کلمات دارای اهمیت املائی را به درستی بنویسند.
- ۶) انواع «واو» را بشناسد و در جمله تشخیص دهند.
- ۷) عبارتهای مهم درس را به نثر ساده و روان برگردانند.
- ۸) آموزه های اخلاقی و تربیتی این فصل را در زندگی خود به کار ببرند.

## سفر به بصره

نوع نثر: ساده

گونه ادبی: ادبیات سفر و زندگی

قالب نوشته: سفرنامه



محتوا: شرح سختی‌های سفر، امید داشتن به خدا، پرهیز از ظاهر بینی و سطحی نگری

بند اول: چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم، و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و می‌خواستیم که در گرمابه روم؛ باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما.

قلمرو زبانی: چون: وقتی که / از: به سبب / عاجزی: ناتوانی / مانده: همانند / موی سر باز نکرده بودیم: موهایمان را نتراشیده بودیم / گرمابه: حمام / باشد که: امید است، شاید / جامه: تن پوش، لباس / لنگ: پارچهٔ ندوخته که در حمام به کمر می‌بندند. / پلاس: نوعی گلیم، جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند.

دستور: چون: حرف پیوند وابسته‌ساز / بصره: متمم / برهنگی: متمم / مانده: مسند / سه ماه: نهاد، بود: فعل غیراسنادی / که: حرف پیوند وابسته‌ساز / موی: مفعول / سر: مضاف‌الیه / گرمابه: متمم / روم: بروم (مضارع التزامی) / گرم: مسند / هوا: نهاد / سرد: مسند / جامه: نهاد / نبود: فعل غیراسنادی / لنگ: مفعول (لنگی کهنه: ترکیب وصفی) / پلاس پاره: مفعول / بسته [بودیم]: حذف به قرینه لفظی / پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما: شیوهٔ بلاغی / همه «و» ها از نوع ربط هستند؛ به جز «برهنگی و عاجزی» و «من و برادرم» که عطف است.

قلمرو ادبی: از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم: تشبیه / جامه و لنگ و پلاس: تناسب / موی سر باز کردن: کنایه از تراشیدن موی سر / گرم و سرد: تضاد / روم و شوم: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: وقتی که به بصره رسیدیم، به سبب برهنگی و ناتوانی مانند دیوانه‌ها شده بودیم، و سه ماه بود که موی سرمان را نتراشیده بودیم و می‌خواستیم که به حمام بروم شاید گرم شوم زیرا هوا سرد بود و لباس مناسبی

نداشتم و من و برادرم هر یک لباس حمّام کهنه‌ای پوشیده بودیم و از سرما لباس پشمی زمختی در پشت خود بسته بودیم.

**بند دوم:** گفتم اکنون ما را که در حمّام گذارد؟ خورجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم، تا باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.

**قلمرو زبانی:** که: چه کسی؟ / گذاشتن: در این جمله اجازه دادن و پذیرفتن، معانی دیگر نهادن، وضع کردن؛ هم‌آوا با «گزارد» گزاردن: انجام دادن، ادا کردن / خورجینکی: خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است. / نهادن: گذاشتن / گرمابه‌بان: مسئول حمام / درم: درهم، سکه نقره / درمک: درهم اندک، مختصری درهم (مقدار کم) / درم سیاه: درهم سیاه، سکه کم‌ارزش / دمکی: لحظه اندک / دمکی زیادت: لحظه‌ای بیشتر / شوخ: چرک، آلودگی / باز کنیم: جدا کردن، گرفتن.

**دستور:** که: ضمیر پرسشی، نهاد / ما: مفعول / خورجینک: نهاد (ک تصغیر و کوچکی) / بود: غیراسنادی (وجود داشت) / کتاب: مفعول / می‌نهادم: ماضی استمراری نهادن: بن ماضی: نهاد، بن مضارع: نه / درمک: مفعول (ک: مقدار اندک) / درمکی چند سیاه: چند درهم سیاه، دو ترکیب وصفی (چند: صفت مبهم) / دمک: ک اندک، نشانه کمی و کوچکی / دمکی زیادت‌تر: قید / شوخ: مفعول / ما را که در حمّام گذارد؟: پرسش انکاری

**قلمرو ادبی:** دم: نفس، اینجا دم: مجاز از لحظه، زمان بسیار کم / که در «که ما را» و سایر «که» ها: جناس همسان

**قلمرو فکری:** گفتم اکنون چه کسی به ما اجازه ورود می‌دهد؟ خورجین کوچکی بود که کتاب در آن می‌گذاشتم، آن را فروختم و از پول آن، چند درهم کم‌ارزش، در کاغذی گذاشتم که به مسئول حمام دهم، تا شاید اجازه دهد که ما چند لحظه بیشتر در گرمابه بمانیم. تا چرک و آلودگی را از بدن پاک کنیم.

**بند سوم:** چون آن درمک‌ها پیش او نهادم، در ما نگریست؛ پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند»، و نگذاشت که ما به گرمابه دررویم. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه، بازی می‌کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند.

**قلمرو زبانی:** نگریست: نگاه کرد / پنداشت: تصور کرد / دررویم: وارد شویم، داخل شویم / خجالت: شرمندگی / در پی: دنبال / بانگ: فریاد

دستور: درمک‌ها: مفعول/ نگریست: بن ماضی: نگریست، بن مضارع: نگر/ به شتاب: قید/ پنداشت: بن ماضی: پنداشت، بن مضارع: پندار/ مردم: نهاد/ دیوانگان: مسند/ سنگ: مفعول

**قلمرو فکری:** هنگامی که آن چند درهم را جلوی او گذاشتم، به ما نگاه کرد؛ گمان کرد که ما دیوانه‌ایم. گفت: « بروید که الآن مردم از حمام بیرون می‌آیند»، و نگذاشت که ما به حمام داخل شویم. از آنجا با شرمندگی بیرون آمدیم و به سرعت رفتیم. کودکان جلوی حمام، بازی می‌کردند؛ گمان کردند که ما دیوانه‌ایم. دنبالمان افتادند و به سوی ما سنگ می‌انداختند و فریاد می‌زدند.

**بند چهارم:** ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست، و هیچ چاره ندانستیم؛ جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم گرمی تمام، به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی و این [مرد] پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.

**قلمرو زبانی:** باز شدیم: رفتیم، پناه بردیم / مکاری: کرایه دهنده اسب و الاغ و مانند آنها؛ چاروادار / دینار: سکه طلا / مغربی: مربوط به مغرب (کشورهای شمالی آفریقا جز مصر؛ امروزه مراکش کشوری در شمال غربی قاره آفریقا) در مورد طلا مجازاً به معنی « مرغوب به کار رفته است» / ملک: شاه / اهل: شایسته / فضل: دانش / پارسی: ایرانی / گرم: جوانمردی / افتاده بود: پیش آمده بود / صحبت: دوستی و هم نشینی / صحبتی بودی: رفت و آمدی داشت / دست‌تنگ: تهیدست / وسعت: توان مالی / حال: حال و روز / مرمتی: اصلاح و رسیدگی

**دستور:** گوشه‌ای: متمم / دنیا: مضاف‌الیه / می‌نگریستیم: ماضی استمراری / دینار: مفعول / چاره: مفعول / او را :: به او ، را حرف اضافه / ابوالفتح: مسند / اهل: مسند / فضل: مفعول / تمام [داشت]: حذف به قرینه لفظی / بودی: ماضی استمراری / دست‌تنگ: مسند / وسعتی: مفعول / حال: مفعول / مرا: مضاف‌الیه /

**قلمرو ادبی:** دست‌تنگ بود: کنایه از فقیر بودن

**قلمرو فکری:** ما به گوشه‌ای رفتیم و با تعجب به کار دنیا نگاه می‌کردیم و کرایه دهنده اسب از ما سی دینار مغربی می‌خواست، و هیچ راه چاره‌ای نداشتیم؛ جز آنکه وزیر شاه اهواز، که به او ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی شایسته بود و از شعر و ادب آگاهی داشت، و هم کاملاً جوانمرد بود، او به بصره آمده بود؛ پس من در آن حالت با مردی ایرانی که هم از اهل فضل و دانش بود آشنا شده بودم و او با وزیر، رفت و آمد و دوستی داشت و این [مرد] پارسی هم فقیر بود و توان مالی نداشت که به حال و وضعیت من رسیدگی کند.

بند پنجم: احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی». من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم. رقعهای نوشته‌م و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم.» و غرض من دو چیز بود: یکی بی‌نوایی؛ دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل، مرتبه‌ای است زیادت، تا چون بر رُقعه من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم.

قلمرو زبانی: معنی واژه: احوال: حال و روز، وضعیت / بازگفت: نقل کرد، شرح داد، بازگو کرد / بدحالی و برهنگی: وضعیت بد، فقر / برنشین: سوار شو / نزدیک: نزد / رقع: نامه کوتاه، یادداشت / غرض: هدف / بی‌نوایی: تهی دستی / فضل: دانش و دانایی / قیاس کردن: سنجیدن، حدس و تخمین زدن، برآورد کردن / اهلیت: شایستگی، لیاقت / خجالت بردن: خجالت کشیدن

دستور: احوال: مفعول / من: مضاف الیه / وزیر: متمم / چون: حرف پیوند وابسته‌ساز / وزیر: نهاد / مردی: مفعول / رفتن: مفعول / مناسب: مسند / رقعهای: مفعول / غرض: نهاد / من: مضاف الیه / چیز: مسند / یکی: نهاد / بی‌نوایی: مسند / بی‌نوایی [بود]: حذف به قرینه لفظی / مرا در فضل: را: حرف اضافه / من: متمم / مرتبه: نهاد / مرا اهلیت: رای فک اضافه: اهلیت من / چون: حرف پیوند وابسته‌ساز / حاضر: مسند / هستی غیر اسنادی و چنان که: قید / همانا او را تصور شود: را: حرف اضافه (برای او تصور شود)

قلمرو فکری: حال و روز من را به وزیر گفت. وقتی که وزیر شنید، مردی را با اسبی نزد من فرستاد که «، با همین طور که هستی، سوار اسب شو و نزد من بیا». من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و مناسب نمی‌دانستم که با آن حالت نزد وزیر بروم. نامه‌ای نوشتم و پوزش خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت شما خواهم رسید». هدف من از نرفتن دو چیز بود: یکی تهیدستی؛ دوم گفتم او تصوّر کند که من در فضل و دانش، مرتبه خیلی بالایی دارم، تا وقتی نامه من را می‌خواند، ارزیابی کند که من چه اندازه شایستگی و دانش دارم، تا وقتی به خدمت او حاضر شوم، شرمنده نشوم.

بند ششم: در حال، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن، دو دست جامه نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکومنظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش بازگرفت، و از اوّل شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم، و آنچه، آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند.

**قلمرو زبانی:** درحال: فوراً، بی درنگ / تن جامه: تن پوش / نیکو: خوب / ساختیم: فراهم کردیم، مهیا کردیم / سیوم: سوم / شدید: رفتیم/ ادیب: سخن دان، سخن شناس/ فاضل: دانشمند / نیکو منظر: خوش چهره، زیبارو / متواضع: فروتن / متدین: دیندار / بازگرفت: نگاه داشت، پذیرفت / اعرابی: عرب بیابان گرد / کرای شتر: کرایه شتر / بر ما داشت: طلب داشت/ بدو: به او

**دستور:** درحال: قید/ دینار: مفعول/ سی دینار: ترکیب وصفی/ این: ضمیر اشاره، مفعول/ تن جامه: مضاف‌الیه/ جامه نیکو: ترکیب وصفی/ جامه: مفعول/ روز سیوم: ترکیب وصفی/ شدید: فعل غیراسنادی/ مردی: نهاد/ اهل: مسند/ مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکومنظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن : همه واوها عطف است. / از اول شعبان تا نیمه رمضان: تا حرف اضافه/ آنجا: قید/ بودیم: غیراسنادی/ آنچه: مفعول/ اعرابی: نهاد/ وزیر: نهاد/ این وزیر: ترکیب وصفی/ رنج: متمم/ آن رنج: ترکیب وصفی/ آزاد: مسند

**قلمرو ادبی:** آن رنج : استعاره از بدهی/ شعبان و رمضان : تناسب

**قلمرو فکری:** بی درنگ، سی دینار فرستاد که این را به بهای لباس بدهید. از آن، دو دست لباس خوب فراهم کردیم و روز سوم به مجلس وزیر رفتیم. مردی شایسته، ادب‌دان، دانشمند، خوش سیما و فروتن و دیندار و خوش سخن بود. ما را نزد خود پذیرفت و نگاه داشت.. از اول شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم، و آنچه، آن عرب بیابان گرد بابت کرایه شتر ، به مقدار سی دینار، از ما می خواست ، همین وزیر دستور داد که به او بدهند و من را از رنج بدهی آزاد کرد.

**بند هفتم:** خدای، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، بِحَقِّ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ، چون بخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم. از برکات آن آزادمرد، که خدای، عَزَّ وَ جَلَّ، از آزادمردان خشنود باد.

**قلمرو زبانی:** خدای تبارک و تعالی: خجسته و بلندمرتبه است / عذاب: رنج / قرض و دین رابطه ترادف معنایی/ دین: وام / فرج: گشایش، رهایی / فرج دهد: گشایش دهد/ به حقّ الحقّ و اهله: به حق خداوند و اهل حق/ بخواستیم رفت: خواستیم برویم/ انعام: بخشش / اکرام: گرامیداشت/ گسیل کردن: روانه کردن، فرستادن کسی به جایی / فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی/ عَزَّ وَ جَلَّ: گرامی و بزرگ است (جمله معترضه)

**دستور:** خدای: نهاد/ بندگان: مفعول/ همه بندگان: ترکیب وصفی/ بندگان خود: ترکیب اضافی/ عذاب قرض: ترکیب اضافی/ فرج: مفعول/ دهد: فعل دعایی/ چون: حرف پیوند وابسته ساز/ راه دریا: ترکیب اضافی/ برکات آن آزادمرد: الگوی هسته + صفت + مضاف‌الیه/ آن آزادمرد: ترکیب وصفی/ خدای: نهاد/ خشنود: مسند/ باد: فعل دعایی

قلمرو ادبی: قرض و دین، انعام و اکرام (مراعات نظیر)

قلمرو فکری: خدای، خجسته و بلندمرتبه، همهٔ بندگان خود را از رنج بدهی و وام رهایی بدهد، بحق خداوند و اهل حق، و وقتی خواستیم برویم، ما را با بخشش و گرامیداشت از راه دریا روانه کرد؛ به طوری که به خاطر کمک‌های آن آزادمرد با کرامت و آسایش به ایران رسیدیم. خدای گرامی و بلندمرتبه، از آزادمردان خشنود باشد.

بند هشتم: بعد از آنکه حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در، در رفتیم، گرمابه‌بان و هر که آنجا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند؛ چندان که ما در حمام شدیم، و دلاک و قیم در آمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم، هر که در مسلخ گرمابه بود، همه بر پای خاسته بودند و نمی‌نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، در آن میانه [شنیدم] حمامی به یاری از آن خود می‌گوید: «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم.» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم.

قلمرو زبانی: دنیاوی: دنیایی، مادی / نیک: خوب، بهتر / شدیم: رفتیم / چون: وقتی که / در رفتیم: وارد شدیم / خاستن: بلند شدن؛ خواستن: طلب کردن / شدیم: رفتیم / نگذاشتند: اجازه ندادند، نپذیرفتند / دلاک: کیسه‌کش حمام، مشت و مال دهنده / قیم: کیسه‌کش حمام، سرپرست / درآمدن: داخل شدن، وارد شدن / خدمت کردن: تعظیم کردن / مسلخ: رختکن حمام / حمامی: گرمابه‌بان / یار: همکار، دوست / نگذاشتیم: راه ندادیم، اجازه ندادیم

دستور: حال: نهاد / دنیاوی ما: ترکیب اضافی، دنیاوی: صفت / ما: مضاف الیه / نیک: مسند / لباسی: مفعول / چون: حرف پیوند وابسته ساز / هر که: ترکیب وصفی، که نهاد / همه: نهاد، ضمیر مبهم / جامه: مفعول / این جوانان: ترکیب وصفی / آنان: مسند / اند: هستند فعل اسنادی

قلمرو ادبی: درآمدند و بیرون آمدیم: تضاد / دنیاوی: کنایه از اوضاع مالی / بر پای خاستن برای کسی: کنایه از احترام گذاشتن به کسی / گرمابه، گرمابه‌بان، دلاک، قیم و مسلخ: مراعات نظیر

قلمرو فکری: بعد از این که اوضاع مالی ما خوب شد و هر دو لباسی پوشیدیم، روزی به همان گرمابه‌ای رفتیم که ما را به آنجا راه نداده بودند. وقتی از در وارد شدیم مسئول حمام و هر کس که آنجا بود، همه برخاستند و تا زمانی که ما داخل حمام رفتیم، ایستادند و کیسه‌کش و دلاک داخل شدند و ادای احترام کردند و وقتی که بیرون می‌آمدیم، همه کسانی که در رختکن حمام بودند، به احترام ما برخاستند و تا ما لباس پوشیدیم و بیرون

آمدیم، نشستند و در آن حال [شنیدم] که مسئول حمام به همکارش می‌گفت: «این جوانان همان کسانی هستند که فلان روز اجازه ندادیم که وارد حمام شوند.» و گمان می‌کردند که ما زبان آنها را نمی‌فهمیم.

بند نهم: من به زبان تازی گفتم که: «راست می‌گویی، ما آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم.» آن مرد خجل شد و عذرهای خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جَلَّ جَلَالُهُ وَعَمَّ نَوَالُهُ، ناامید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

قلمرو زبانی: تازی: عرب؛ زبان تازی: زبان عربی / عذر: پوشش / بدان: به این خاطر / تا: حرف پیوند وابسته‌ساز / شدتی: سختی / کردگار: خداوند / جَلَّ جَلَالُهُ وَعَمَّ نَوَالُهُ: شکوه او بزرگ و لطف او فراگیر است. / تعالی: بلند مرتبه دستور: زبان تازی: ترکیب اضافی / خجل: نقش مسند / فصل: مفعول / روزگار و کردگار: دو تلفظی / رحمت کردگار: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: جَلَّ جَلَالُهُ وَعَمَّ نَوَالُهُ: تضمین / فصل و فضل: جناس ناقص

قلمرو فکری: من به زبان عربی گفتم که: «راست می‌گویی، ما همان‌هایی هستیم که گلیم پاره بر پشت بسته بودیم.» آن مرد شرمنده شد و پوشش خواست و این دو حالت در مدت بیست روز اتفاق افتاد و این داستان را برای این آوردم تا مردم بدانند که به خاطر سختی‌هایی که در روزگار پیش می‌آید، نباید نالید و از بخشش و رحمت خداوند، که شکوه او بزرگ و لطف او فراگیر است، نباید ناامید شد که خدای والا، بخشنده است.

سفرنامه، ناصر خسرو قبادیانی

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معانی مختلف واژه «فضل» را با توجه به متن درس بنویسید.

مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب. فضل: دانش

مردی پارسی که هم از اهل فضل بود. فضل: کمال و فضیلت

از فضل و رحمت کردگار، ناامید نباید شد. فضل: بخشش و رحمت

۲- مترادف هر واژه را بنویسید.

| مترادف               | واژه  |
|----------------------|-------|
| جوانمردی، لطف، بخشش  | گرم   |
| هدیه، پاداش دادن     | انعام |
| آسایش، آسودگی، راحتی | فراغ  |

۳- در زبان فارسی کلمه‌ای اهمیت املائی بیشتری دارد که یک یا چند حرف از حروف شش گانه زیر در آن باشد:

| ع، ء                  | ت، ط   | ح، ه  | ذ، ز، ض، ظ | ث، س، ص   | غ، ق |
|-----------------------|--------|-------|------------|-----------|------|
| اکرام                 | متواضع | احوال | عذر، زیادت | اثر، مسلخ | قرض  |
| عاجز، اعرابی،<br>رقعه | اطلاع  | اهلیت | غرض، منظر  | تصوّر     | فراغ |

اکنون از متن درس، واژه‌هایی را که این نشانه‌ها در آنها به کار رفته اند، بیابید و بنویسید.

۴- واژه‌ها در گذر زمان، دچار تحوّل معنایی می‌شوند. برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد امروزی آنها مقایسه کنید.

ما را به نزدیک خویش بازگرفت. متن درس: نگاه داشت امروز: پس گرفت

به مجلس وزیر شدیم. متن درس: رفتیم امروز: فعل اسنادی هم معنی گشت

شوخ از خود باز کنیم. متن درس: جدا کنیم، پاک کنیم، امروز: بگشاییم، باز کنیم

۵- کاربرد معنایی پسوند «ک» را در هر یک از واژه‌های زیر بنویسید.

خورجینک: کوچک و ناچیز بودن      دَمک: کم (زمان اندک)      دَرَمک: کم ارزش (درهم کم ارزش)

قلمرو ادبی:

۱. در متن درس نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.

از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم.

مشبّه: ما محذوف (یم) مشبّه به: دیوانگان وجه شبه: برهنگی و عاجزی ادات تشبیه: مانده

۲. دو ویژگی برای نثر درس «سفر به بصره» بنویسید.

(۱) کوتاهی جملات؛ (۲) سادگی عبارات؛ (۳) توصیفات دقیق؛ (۴) استفاده از عبارات و جمله‌های عربی

قلمرو فکری:

۱- چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟ به دو دلیل: (۱) تنگدستی و نداشتن لباس مناسب که باعث شرم

او می‌شد. (۲) اینکه وزیر به شایستگی‌های او پی ببرد.

۲- معنا و مفهوم عبارات‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

▪ دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمت کند.

فقیر بود و توانایی مالی نداشت تا بتواند اوضاع مرا بهبود ببخشد.

▪ چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست؟

وقتی که نامه مرا بخواند به شایستگی من پی ببرد.

۳- بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی دارد؟

دوران روزگار به ما بگذرد بسی / گاهی شود بهار، دگر گه خزان شود

سعدی

این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش

آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جلّ جلاله و عمّ نواله، ناامید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

۴- چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر بهره بگیریم؟ از آنجایی که زندگی خوشی و

ناخوشی‌های زیادی دارد، نباید از رحمت و فضل پروردگار ناامید شویم و با توکل بر خداوند و امید به لطف و

مهربانی وی، در برابر حوادث تلخ و شیرین روزگار، صبور و شکیبا باشیم.

## گنج حکمت

## شبی در کاروان

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای، خفته، شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت؛ چون روز شد گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گفت: «بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه اندیشه کردم که از مرۆت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت، خفته.

قلمرو زبانی: بیشه: جنگل کوچک، نیزار / خفته: خوابیده، دراز کشیده / \*شوریده: کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف / نعره: فریاد بلند، بانگ، خروش / یک نفس: یک لحظه / نالش: ناله / \*غوک: قورباغه / \*بهایم: جمع بهیمه، چارپایان / \*مرۆت: جوانمردی، مردانگی / \*تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن / «ش» در گفتمش: به او گفتم

قلمرو فکری: به خاطر دارم که یک شب با کاروانی تمام شب راه رفته بودم و هنگام سحر در کنار جنگلی خوابیدم. ناگهان عارفی که همسفر ما بود، فریاد بلندی زد و به سمت بیابان دوید و یک لحظه آرام و قرار نداشت. صبح که شد از او سؤال کردم: آن چه حالتی بود که داشتی؟ گفت: صدای بلبلان بر درخت، کبک‌های در کوه، قورباغه‌های در آب و حیوانات در جنگل را می‌شنیدم که در حال ستایش خداوند هستند. با خودم گفتم که این انصاف و جوانمردی نیست که حیوانات در حال تسبیح خداوند باشند و من در خواب غفلت فرورفته باشم.

▪ دوش مرغی به صبح می‌نالید/عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

قلمرو زبانی: دوش: دیشب، شب گذشته / مرغ: پرنده / طاقت: تاب، توان / هوش: هوشیاری

قلمرو فکری: دیشب تا صبح صدای ناله پرنده‌ای را می‌شنیدم، این ناله مرا از خود بی‌خود کرد و هوش از سرم بُرد.

▪ یکی از دوستان مخلص را/مگر آواز من رسید به گوش

قلمرو زبانی: مخلص: بی‌ریا، صمیمی، بااخلاص / مگر: اتفاقاً

قلمرو فکری: اتفاقاً صدای ناله مرا یکی از دوستان صمیمی و بااخلاص شنید.

▪ گفت باور نداشتم که تو را/بانگ مرغی چنین کند مدهوش

قلمرو زبانی: بانگ: آواز، فریاد / مدهوش: سرگشته، حیران، متحیر

قلمرو فکری: گفت: نمی‌توانم باور کنم که صدای آواز پرنده‌ای، این چنین تو را از خود بی‌خود کند!

▪ گفتم این شرط آدمیت نیست/مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش

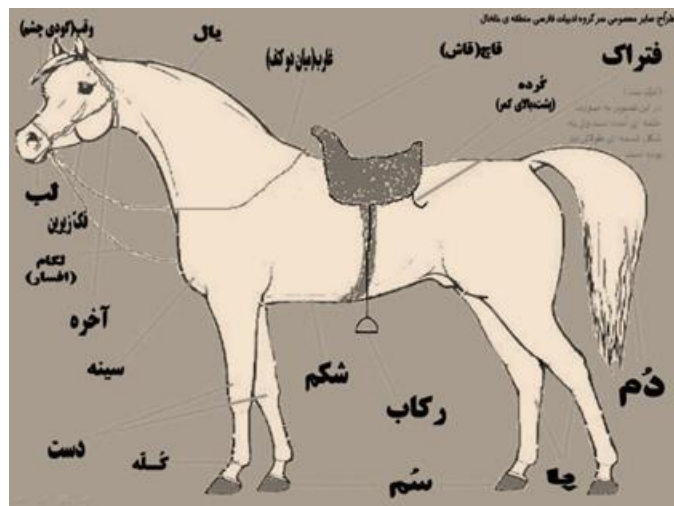
قلمرو زبانی: آدمیت: آدم بودن، انسانیت / تسبیح‌گوی: گوینده سبوحان الله، عابد

قلمرو فکری: به او گفتم: این دور از انسانیت است که پرندگان در حال حمد و ستایش خداوند باشند و ما انسان‌ها ساکت و غافل باشیم.

گلستان سعدی

## درس نهم

### کلاس نقاشی



بند اول: زنگ نقاشی، دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود. معلّم دور نبود. صورتک به رو نداشت. «صاد» معلّم ما بود؛ آدمی افتاده و صاف. سالش به چهل نمی رسید. کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می ریخت. آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟! قلمرو زبانی:

لغت و املا: دلخواه و روان بود: دوست داشتنی بود و به آسانی می گذشت / خشکی نداشت: خسته کننده نبود / به جد: بدون شوخی و خنده / به جد گرفته نمی شد: جدی گرفته نمی شد / روا: جایز، ممکن / صورتک: رو بند، نقاب (ک پسوند شباهت) / افتاده: فروتن، متواضع / صاف: ساده، پاک، پاکدل / نگار نقشه: نقاشی، طراحی / نازک: ظریف / نقش بندی: نقاشی، نگارگری / دلگشا: جذاب، دوست داشتنی / نگارین: زیبا و هنرمندانه / رنگ را نگارین می ریخت: به خوبی رنگ آمیزی می کرد / عرفانی: خدانشناسی / اسلیمی: ممال اسلامی، طرح هایی مرکب

از پیچ و تاب های متعدّد که شبیه عناصر طبیعت هستند / استفهام انکاری: آدم چه کاره بود؟! (آدم کاره ای نبود)

نکات دستوری: زنگ نقاشی: گروه نهادی / دلخواه: مسند / روان: معطوف / خشکی: مفعول / به جد: مسند خنده: نهاد / آن: متمم / روا: مسند / بود: فعل اسنادی / معلم: نهاد / دور: مسند / نبود: فعل اسنادی / صورتک: مفعول / رو: متمم / نداشت: ماضی ساده / واو عطف: بین دلخواه و روان، بین افتاده و صاف / صاد: نهاد / معلم ما: گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / آدمی افتاده: گروه مسندی / واو: عطف / صاف: معطوف / حذف فعل به قرینه لفظی: آدمی افتاده و صاف {بود} / سالش: گروه نهادی / ضمیر «ش» در سالش: مضاف الیه / چهل: متمم نمی رسید: ماضی استمراری منفی / کارش: گروه نهادی / نگار نقشه قالی: گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / واو ربط: کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت / آن: متمم / دستی نازک: گروه مفعولی / داشت: ماضی ساده / نقش بندی اش: گروه نهادی / «ش» در نقش بندی اش: مضاف الیه / دلگشا: مسند / بود: فعل اسنادی / واو: حرف ربط: نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می ریخت، آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود / رنگ: مفعول / نگارین: قید / می ریخت: ماضی استمراری / آدم: نهاد / نقشه اش: گروه متممی، «ش» در نقشه اش: مضاف الیه / نبود: فعل غیر اسنادی / واو: حرف ربط هم پایه ساز / بهتر: مسند / حذف فعل بود به قرینه معنایی بعد از بهتر / که: حرف ربط وابسته ساز / نبود: فعل غیر اسنادی (وجود نداشت) / پیچ و تاب عرفانی اسلیمی: گروه متممی / آدم: نهاد / چه کاره: مسند / بود: فعل اسنادی / استفهام انکاری: آدم چه کاره بود؟

کارش، و نقشه اش: مضاف الیه

ترکیب اضافی: کلاس نقاشی، معلم ما، نگار نقشه، نقشه قالی، عرفان اسلیمی

ترکیب وصفی: آدمی افتاده، آدمی صاف

**قلمرو ادبی:** ایهام: روان (رونده و پرتحرک، دارای روح، جان و زنده) به نظرم حذف شود / کنایه: خشکی نداشت: شاداب و پرنشاط بود / کنایه: معلم دور نبود: صمیمی بود / کنایه: صورتک به رو نداشت: ریاکار نبود، صادق بود / کنایه: دستی نازک داشت: مهارت و توانمندی هنرمندانه ای داشت / کنایه: افتاده: متواضع و فروتن / کنایه: **قلمرو فکری:** زنگ نقاشی بود، دوست داشتنی و زودگذر بود. خسته کننده نبود. جدی گرفته نمی شد. خنده در آن جایز بود. یک رنگ و یک دل و با ما صمیمی بود. صاد معلم ما بود؛ آدمی فروتن و پاکدل بود. سالش به چهل نمی رسید. کارش طراحی نقشه قالی بود و در آن مهارتی باظرافت داشت. نقاشی اش جالب بود و رنگ را هنرمندانه به کار می برد. آدم، نقاشی نمی کرد و چه بهتر که انسان را نقاشی نمی کرد. در پیچ و تاب عرفانی طرح

های اسلامی، آدم ارزشمند نیست. صاف: پاک و درستکار / کنایه: رنگ را نگارین می‌ریخت: زیبا و هنرمندانه رنگ آمیزی می‌کرد.

بند دوم:

معلم، مرغان را گویا می‌کشید؛ گوزن را رعنا رقم می‌زد؛ خرگوش را چابک می‌بست. سگ را روان گرته می‌ریخت؛ اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است.

قلمرو زبانی: لغت و املا: مرغان: پرندگان / گویا: واضح، آشکار (در اینجا یعنی طبیعی) / رعنا: خوش قد و قامت، زیبا / رقم می‌زد: می‌کشید / چابک: زرنگ / می‌بست: نقاشی می‌کرد، می‌کشید / گرته: گرده، خاکه / گرته برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال، نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح / بیرنگ: طرح اولیه، نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم رنگ یا نقطه چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را به طور کامل رنگ آمیزی می‌کند / حدیث: داستان، سخن، روایت / اسب پردازی: نقاشی اسب.

نکات دستوری: معلم: نهاد / مرغان: مفعول / گویا: قید / می‌کشید: ماضی استمراری / گوزن: مفعول / رعنا: قید / رقم می‌زد: فعل ماضی استمراری / خرگوش: مفعول / چابک: قید / می‌بست: ماضی استمراری / سگ: مفعول / روان: قید / گرته می‌ریخت: فعل ماضی استمراری / اما: حرف ربط هم‌پایه‌ساز / بیرنگ اسب: گروه متممی / حرفی به کارش بود: واو در عبارت: «در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است». واو ربط هم‌پایه‌ساز / حدیثی: نهاد / «را» در «مرا» فک اضافه است بنابراین، نقش ضمیر «م» در «مرا» مضاف الیه است. (در یاد من است) / یاد من: گروه متممی / اسب پردازی: متمم /

ترکیب اضافی: بیرنگ اسب، کارش، اسب پردازی معلم

جمله مرکب: معلم را عادت بود (جمله هسته) که (وابسته ساز) نقشه نیم کاری با خود به کلاس آورد. (جمله وابسته)

قلمرو ادبی: ایهام: گویا (واضح، در حال آواز خواندن) / کنایه: گرته می‌ریخت: نقاشی و طراحی می‌کرد / کنایه: حرفی به کارش بود: مشکل داشت. / مجاز: حدیث: حرف: سخن / ایهام: روان: ۱- به آسانی ۲- در حال راه رفتن، آسان /

**قلمرو فکری:** معلّم، مرغان را زنده و طبیعی می‌کشید؛ گوزن را زیبا نقّاشی می‌کرد؛ خرگوش را زنده و زرنگ نقاشی می‌کرد؛ سگ را خوب طراحی می‌کرد؛ اما در طراحی اسب توانمند نبود و داستانی از معلّم در یاد من هست.

**بند سوم:** سال دوم دبیرستان بودیم. اوّل وقت بود و زنگ نقّاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلّم. «صاد» آمد. برپا شدیم و نشستیم. لوله ای کاغذ زیر بغل داشت. لوله را روی میز نهاد. نقشهٔ قالی بود و لابد ناتمام بود. معلّم را عادت بود که نقشهٔ نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود: به تختهٔ سیاه با گچ طرح جانوری می‌ریخت؛ ما را به رونگاری آن می‌نشانند و خود به نقطه چینی نقشهٔ خود می‌نشست.

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا : لابد: ناگزیر، ناچار / رونگاری: از روی طرحی نقّاشی کردن.

نکات دستوری : تمامی واوهای موجود در عبارت: واو ربط «را» در «معلّم را عادت بود» رای فکّ اضافه است (عادت معلم بود)

سال دوم دبیرستان: مسند/ بودیم: فعل اسنادی/ بود در جملهٔ اول وقت بود: اسنادی/ بود در جملهٔ زنگ نقّاشی ما بود: فعل اسنادی کلاس: متمم/ نشسته بودیم: ماضی بعید/ چشم به راه: مسند/ حذف فعل به قرینه لفظی: و چشم به راه معلّم {بودیم}/ صاد: نهاد/ آمد: ماضی ساده/ برپا شدیم: (?)/ لوله‌ای کاغذ: گروه مفعولی/ بغل: متمم/ لوله: مفعول/ حذف حرف اضافهٔ «بر»/ روی میز: گروه متممی/ نقشهٔ قالی: گروه مسندی/ بود: فعل اسنادی/ لابد: قید/ ناتمام: گروه مسندی/ بود: فعل اسنادی/ عادت معلم: نهاد/ بود: در جملهٔ عادت معلم بود: مسند/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ نقشهٔ نیم کاری: گروه مفعولی/ خود: متمم/ کلاس: متمم/ کارش: نهاد پیوسته: قید/ همان: مسند/ بود: فعل اسنادی/ تخته سیاه: گروه متممی/ گچ: متمم/ طرح جانوری: گروه مفعولی/ می‌ریخت: ماضی استمراری/ ما: مفعول/ رونگاری آن: گروه متممی/ خود: نهاد/ نقطه چینی نقشهٔ خود: گروه متممی/

ترکیب اضافی: بیرنگ اسب، کارش، اسب پردازی معلم

جمله مرکب: معلم را عادت بود که نقشه نیم کاری با خود به کلاس آورد.

**قلمرو ادبی:** کنایه: چشم به راه: منتظر / تضاد: برپا شدیم و نشستیم / کنایه: به کاری نشانندن: الزام به انجام آن کار کردن / کنایه: نقطه چینی: نقّاشی. به نظرم حذف شود.

**قلمرو فکری:** سال دوم دبیرستان بودیم. اول وقت بود و زنگ نقاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و منتظر آموزگارمان بودیم. آقای صاد آمد. بلند شدیم و نشستیم. لوله ای کاغذ زیر بغل داشت. لوله را روی میز گذاشت. نقشه‌ی قالی بود و حتماً ناتمام بود. عادت معلم ما این بود که نقشه‌ی نیمه کاره ای را با خود به کلاس می آورد و کارش همیشه همین بود: روی تخته سیاه با گچ، طرح جانوری می کشید و از ما می خواست از روی آن طرح، نقاشی بکشیم و خودش به نقطه چینی نقشه‌ی قالی خودش می پرداخت.

**بند چهارم:**

معلم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می کشم تا بکشید.» شاگردی از درم مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکی شان برخاست: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پر حیوان است» از ته کلاس، شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم صدا شدند: «اسب، اسب!» و معلم مشوش بود. از در ناسازی صدا برداشت: «چرا اسب؟ به درد شما نمی خورد؛ حیوان مشکلی است.» پی بردیم راه، دست خودش هم نیست و این بار، اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم: «اسب، اسب!»

**قلمرو زبانی:** لغت و املا : برانگیخت: تحریک کرد/ هم صدا شدند: همراه و متحد شدند/ مشوش: نگران و آشفته/ از در مخالفت: از روی ناسازی / تنی چند (ترکیب وصفی مقلوب): چند نفر/ به درد نمی خورد: مناسب نیست/ پی بردیم: فهمیدیم/ دم گرفتیم: هم صدا شدیم.

نکات دستوری : تمامی واوهای موجود در عبارت: واو ربط / حذف فعل به قرینه معنوی: خرگوش نه {باشد}

معلم: نهاد/ پای تخته: قید/ / گچ: مفعول/ برگشت: ماضی ساده/ بکشید: ماضی ساده/ واو: حرف ربط هم پایه ساز/ گفت: فعل ساده/ خرگوشی: مفعول/ تا: حرف ربط وابسته ساز/ بکشید: ماضی ساده/ شاگردی: نهاد/ مخالفت: متمم/ صدا برداشت: فعل/ خرگوش نه(؟): واو: حرف ربط هم پایه ساز/ شیطنت دیگران: گروه مفعولی/ برانگیخت: فعل پیشوندی، ماضی ساده/ صدای یکی شان: گروه نهادی/ برخاست: فعل پیشوندی، ماضی ساده/ خسته: مسند/ خرگوش: متمم/ دنیا: نهاد / پر حیوان: مسند/ است: فعل اسنادی/ شاگردی: نهاد/ ته کلاس: گروه متممی/ بانگ زد: فعل/ حذف فعل «بکشید» بعد اسب به قرینه معنایی/ اسب: مفعول/ تنی چند: گروه نهادی، ترکیب وصفی مقلوب/ او: متمم/ هم صدا: مسند/ شدند: فعل اسنادی/ واو: حرف ربط هم پایه ساز/ معلم: نهاد/ مشوش: مسند/ بود: فعل اسنادی/ ناسازی: متمم/ صدا برداشت: فعل/ حذف فعل «بکشیم» بعد از اسب به قرینه معنایی/ به درد شما نمی خورد؟/ حیوان مشکل: مسند/ است: فعل اسنادی/ پی بردیم: فعل/ راه دست خودش هم نیست؟/ این بار: قید/ اتاق: نهاد/ جا: متمم/ کنده شد: فعل/ همه: نهاد/ هم: متمم/ دم گرفتیم: فعل/

ترکیب اضافی: شیطنتِ دیگران، دردِ شما، دستِ خودش

ترکیب وصفی: تنی چند، حیوانِ مشکل

جمله مرکب: حیوانی می کشم تا بکشید/

**قلمرو ادبی:** کنایه: از در مخالفت صدا برداشت: قبول نکرد و اعتراض داشت / کنایه: راه دست خودش نیست: در

آن کار مهارت ندارد / مجاز: اتاق: دانش آموزان؟ / کنایه: اتاق از جا کنده شد: شلوغی و هیاهوی بسیار / کنایه:

دم گرفتیم: یک صدا فریاد زدیم / استعاره (اضافه استعاری): در مخالفت.

**قلمرو فکری:** معلّم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ گفت: «خرگوشی می کشم تا بکشید.» شاگردی از روی

مخالفت صدایش را بلند کرد و گفت: خرگوش نکشید و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکی از شاگردان

بلند شد: خسته شدیم از خرگوش، دنیا پُر از حیوان است» و از ته کلاس شاگردی فریاد زد: اسب و چند نفر با او

هم صدا شدند: «اسب، اسب». معلم آشفته شد. از روی مخالفت گفت: چرا اسب؟ به درد شما نمی خورد.

فهمیدیم خودش هم مهارتی ندارد و این بار، شاگردان، همه، هیاهو کردند و همه با هم گفتیم: «اسب، اسب!».

بند پنجم: که معلّم فریاد کشید ساکت! و ما ساکت شدیم و معلّم آهسته گفت: «باشد، اسب

می کشم.» و طراّحی آغاز کرد. «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. خَلَفِ صدقِ نیاکان هنرورِ خود

بود و نمایش نیم رخ زندگان، رازی دربرداشت و از سر نیازی بود. اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال

نشان می داد.

**قلمرو زبانی:** از پهلوی: نیم رخ / خَلَفِ صدق: جانشین راستین / نیاکان هنرور: اجداد هنرمند / از سر: به خاطر / به

کمال نشان می داد: کامل نشان می داد.

تمامی واوهای موجود در عبارت: واو ربط /

که: حرف ربط وابسته ساز / معلّم: نهاد / فریاد کشید: فعل / ساکت: شبه جمله / حذف فعل شوید به قرینه لفظی / ما:

نهاد / ساکت: مسند / شدیم: فعل اسنادی / معلّم: نهاد / آهسته: قید / گفت: فعل ماضی ساده / طراّحی: مفعول / آغاز

کرد: فعل / صاد: نهاد / هرگز: قید / جانوری: مفعول / پهلوی: متمم / جز: قید / پهلوی: متمم / خلف صدق نیاکان هنرور

خود: گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / نمایش نیم رخ زندگان: گروه نهادی / رازی: مفعول / بر: متمم / داشت: فعل

ماضی ساده / سر نیاز: مسند / بود: فعل اسنادی / اسب: نهاد / پهلوی: متمم / اسبی خود: گروه مفعولی / به کمال: قید /

نشان می داد: فعلم

ترکیب اضافی: خَلَفِ نیاکان، نیاکانِ خود، نمایشِ نیم رخ، نیم رخِ زندگان

ترکیب وصفی: خَلْفِ صدق، نیاکان هنرور

قلمرو ادبی: واج آرایبی: خَلْفِ صدق نیاکان هنرور خود: مصوت -

**قلمرو فکری:** معلّم فریاد کشید ساکت شوید و ما ساکت شدیم. معلّم آهسته گفت: باشد اسب می کشم و شروع به طرّاحی اسب کرد. «صاد» همیشه طرح جانوران را از پهلو می کشید. جانشین راستین اجداد هنرمند خودش بود. (همان روش گذشتگان را انجام می داد.) و نشان دادن نیم رخ موجودات زنده در نقّاشی، رازی به همراه داشت و آن به خاطر نیازی بود که داشتند. کشیدن اسب از نیم رخ، زیباتر است و تناسب اندام حیوان را کامل تر نشان می دهد.

**بند ششم:** دست معلّم از وَقَب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فکّ زیرین را پیمود و در آخره ماند؛ پس بالا رفت، چشم را نشاند؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ گرده را برآورد؛ دُم را آویخت؛ پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد؛ از خم کتف و سینه فرارفت و دو دست را تا فراز کُله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرته زد. «صاد» از کار بازماند. دستش را پایین برد و مردّد مانده بود. صورت از او چیزی می طلبید؛ تمامت خود را می خواست.

**قلمرو زبانی:** لغت و املا: وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم / فرود آمد: پایین رفت / صورت داد: نقّاشی کرد، کشید / نقّاشی کرد، کشید / یال: موهای گردن اسب و شیر / غارب: میان دو کتف / پستی پشت: گودی پشت اسب // پای اسب / گرته زد: طراحی کرد، کشید / از کار بازماند: کار را رها کرد / مردّد: دودل، با شک و تردید / صورت: تصویر

نکات دستوری: دست معلّم: نهاد / وقب حیوان: گروه متممی / روان: مسند / شد: فعل اسنادی / لب: مفعول / اشاره: متمم / صورت داد: فعل / فکّ زیرین: گروه مفعولی / پیمود: فعل / آخره: متمم / ماند: فعل / پس: قید / بالا رفت: فعل / چشم: مفعول / نشاند: فعل / دو گوش: گروه مفعولی / بالا برد: فعل / یال: متمم / واو عطف / غارب: معطوف / زیر: متمم / آمد: فعل / پستی پشت: گروه متممی / گذشت: فعل / گرده: مفعول / برآورد: فعل / پیشوندی / گرده: مفعول / دم: مفعول / آویخت: فعل / پس: قید / جای گردن: گروه متممی / باز آمد: فعل / پایین: متمم / رو نهاد: فعل / خم کتف: گروه متممی / واو عطف / سینه: معطوف / فرا رفت: فعل / دو دست: گروه مفعولی / فراز کله: گروه متممی / نمایان: مسند / ساخت: فعل اسنادی

سپس: قید / شکم: مفعول / کشید: فعل / واو: ربط / دو پا: گروه مفعولی (دو صفت شمارشی - پا (هسته) مفعول) / زیر زانو: قید / گرته زد: فعل / نهاد هر دو جمله محذوف / صاد: نهاد / کار: متمم / بازماند: فعل / دستش: گروه مفعولی /

ش: مضاف الیه/ پایین: قید/ برد: فعل/ واو: ربط/ مردد: قید / مانده بود: فعل/ صورت: نهاد/ او: متمم/ چیزی: مفعول/ می طلبید: فعل/ تمامت خود: گروه مفعولی/ می خواست: فعل/ ترکیب اضافی: دست معلم، وقب حیوان، خم کتف، خم سینه، دستش، تمامت خود ترکیب وصفی: فک زیرین، دو گوش، دو دست، دو پا،

**قلمرو ادبی:** کنایه: از کار بازماند: ناتوان شد / تشخیص: صورت چیزی می طلبید.

**قلمرو فکری:** دست معلم از فرورفتگی چشم حیوان روان شد (طراحی معلم از گودی چشم اسب شروع شد)؛ پایین آمد. لب را به اشاره نقاشی کرد. فک پایین اسب را کشید و در قوس زیر گردن اسب ماند؛ سپس بالا رفت، چشم اسب را کشید؛ دو گوش را رسم کرد؛ از یال و گودی میان دو کتف به سمت پایین کشید؛ از گودی پشت اسب گذشت؛ گرده را کشید؛ دم اسب را آویخت؛ بعد دوباره به قسمت گردن اسب برگشت. به پایین رو آورد؛ از خم کتف و سینه بالافت و دو دست را تا بالای برآمدگی پشت پای اسب، نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو طراحی کرد. نقاشی را متوقف کرد. دستش را پایین برد و دچار تردید شد. تصویر اسب از او چیزی می خواست (هنوز چیزی کم داشت)؛ کامل شدن خود را درخواست می کرد.

**بند هفتم:** کله پاها مانده بود، با سم ها، و ما چشم به راه آخر کار و با خبر از مشکل «صاد». سرپاش از درماندگی اش خبر می داد، اما معلم درنماند. گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید؛ شتابان خط هایی درهم کشید و علفزاری ساخت و حیوان را تا ساق پا به علف نشانده. شیطنت شاگردی گل کرد؛ صدا زد: «حیوان مچ پا ندارد، سم ندارد.» و معلم که از مخمصه رسته بود، به خون سردی گفت: «در علف است؛ حیوان باید بچرد.» معلم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت، هر جا به کار صورتگری درمی ماند، چاره درماندگی به شیوه معلم خود می کند.

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا : درنماند: ناتوان نشد/ گریز زدن: راه فرار پیدا کردن/ انجامیدن: به پایان رسیدن/ درمی ماند: گرفتار می شود / رندانه: زیرکانه/ مخمصه: تنگنا، سختی و گرفتاری / رسته بود: رهایی یافته بود/ گل کرد: شکفت، آشکار شد / شیطنتش گل کرد: شیطنتش گرفت/ خون سردی: آرامش/ حقیر: ناچیز/ شاگرد وفادار حقیر: منظور خود نویسنده (سهراب سپهری)/ صورتگری: نقاشی، تصویرسازی.

نکات دستوری : حذف فعل به قرینه معنوی: و ما چشم به راه آخر کار {بودیم} و با خبر از مشکل «صاد» {بودیم}/ نقش دستوری «شتابان» قید. کله پاها: نهاد/ مانده بود: فعل ماضی بعید/ سم ها: نهاد/ (مانده بود) حذف به قرینه لفظی/ واو: ربط/ ما: نهاد/ چشم به راه آخر کار با خبر از مشکل صاد: گروه مسندی/ (بودیم)

حذف به قرینه معنوی / سرپایش: نهاد / ش: مضاف‌الیه / درماندگی‌اش: گروه متممی / ش: مضاف الیه) / خبر می داد: فعل / اما: پیوند هم پایه ساز / معلم: نهاد / درنماند: فعل / گریزی رندانه: گروه مفعولی / زد: فعل / که: پیوند وابسته ساز / سود اسب: متمم / انجامید: فعل / شتابان: قید / خط هایی درهم: گروه مفعولی / کشید: فعل / واو: ربط / علفزاری: مفعول / ساخت: فعل / واو: ربط / حیوان: مفعول / ساق پا: متمم / علف: متمم / نشانند: فعل / شیطننت شاگردی: گروه نهادی / گل کرد: فعل / صدا زد: فعل / حیوان: نهاد / مچ پا: گروه مفعولی / ندارد: فعل / سم: مفعول / ندارد: فعل / واو: ربط / معلم: نهاد / مخصصه: متمم / رسته بود: فعل / به خون سردی: قید / گفت: فعل / در علف: متمم / است: فعل / حیوان: نهاد / باید بچرد: فعل / معلم نقاشی من: گروه مفعولی / خبر سازید: فعل / که: پیوند وابسته ساز / شاگرد وفادار حقیرت: گروه نهادی / ت: مضاف‌الیه / هر جا: قید / به کار صورتگری: متمم / در می ماند: فعل / چاره درماندگی: مفعول / نهاد: (معلم محذوف) / به شیوه معلم خود: متمم / می کند: فعل

ترکیب اضافی: کله پاها، آخر کار، مشکل صاد، ساق پا، شیطننت شاگردی، معلم نقاشی، کار صورتگری، شیوه معلم، معلم، خود

ترکیب وصفی: گریزی رندانه، شاگرد وفادار، شاگرد حقیر

جمله مرکب: گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید / معلم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت هر جا به کار صورتگری در می ماند.

قلمرو ادبی: کنایه: چشم به راه: منتظر / مجاز: سرپا: کل وجود / کنایه: درنماند: گیر نیفتاد، عاجز نشد / گل کرد: کنایه از شکفت، آشکار گردید.

قلمرو فکری: برآمدگی پشت پاهای اسب با سم‌ها مانده بود (هنوز کشیده نشده بود) و ما منتظر آخر کار بودیم و از مشکل «صاد» خبر داشتیم. سرپایش از درماندگی اش خبر می داد، اما معلم درنماند. زیرکانه خود را از این تنگنا رها کرد و این کار به سود اسب انجامید؛ شتابان خط‌هایی درهم کشید و علفزاری را نقاشی کرد و حیوان را تا ساق پا در علف نشانند. شیطننت بچه ای شروع شد و فریاد زد: حیوان مچ پا ندارد، سم ندارد؛ و معلم که از تنگنا رهایی یافته بود، با خونسردی گفت: در علف است؛ حیوان باید بچرد. به معلم نقاشی من خبر دهید که شاگرد وفادار کوچکت (سهراب سپهری)، هر جا در کار صورتگری و نقاشی عاجز می شود، به روش معلم خود برای درماندگی اش چاره اندیشی می کند.

اتاق آبی، سهراب سپهری

## کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- سپهری برای کلمه «نقاشی کردن» از چه معادل‌های معنایی دیگری استفاده کرده است؟  
می کشید، رقم می زد، می ریخت

۲- برای هر یک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.

برآمدگی پشت پای اسب (کله)

چنبره گردن (آخره)

میان دو کتف (غارب)

۳- از متن درس، چهار واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

غارب، وقب، فراز، رعنا، خلف صدق

۴- نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

صاد هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید.

نهاد قید مفعول متمم

۵- به کاربرد «واو» در جمله‌های زیر توجه کنید:

الف) زندگی و سفر مانند هم هستند.

ب) در طول زندگی، سفر می کنیم و در سفر هم زندگی می کنیم.

«واو» در جمله «الف» دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده است؛ به این نوع «و» «واو عطف» می گویند.

«و» در جمله «ب» دو جمله را به هم ربط داده است. به این «و» که معمولاً بعد از فعل می آید و دو جمله را به هم می پیوندد، «نشانه ربط» یا «پیوند» می گویند.

اکنون از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع «و» نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

واو عطف: زنگ نقاشی دلخواه و روان بود.

واو ربط: پی بردیم راه دست خوش هم نیست و این بار افاق از جا کنده شد.

## قلمرو ادبی:

۱- در کدام قسمت از این متن، می‌توان نشانه‌های شاعری نویسنده را یافت؟  
معلم، مرغان را گویا می‌کشید؛ گوزن را رعنا رقم می‌زد؛ خرگوش را چابک می‌بست. سگ را روان گرتنه می‌ریخت.

۲- دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آنها را بنویسید.

معلم صورتک به رو نداشت. کنایه از صمیمی بود  
حرفی به کارش بود. کنایه از مشکل داشت.

## قلمرو فکری:

۱- از نظر نویسنده، کلاس درس نقاشی در مقایسه با کلاس‌های دیگر چه ویژگی‌هایی داشت؟  
زنگ نقاشی، دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی‌شد. خنده در آن روا بود. معلم دور نبود.  
صورتک به رو نداشت.

۲- معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را بنویسید.

▪ خلف صدق نیاکان هنرور خود بود.

جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود.

▪ اسب از پهلو، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.

کشیدن اسب از نیم زخ، تناسب اندام حیوان را بهتر و زیباتر نشان می‌داد.

## روان خوانی

## پیرمرد چشم ما بود

بند اول: بار اول که پیرمرد را دیدم در کنگره نویسندگان بود که خانه فرهنگ شوروی در تهران علم کرده بود؛ تیر ماه ۱۳۲۵. زبر و زرنگ می آمد و می رفت. دیگر شعرا کاری به کار او نداشتند. من هم که شاعر نبودم؛ و علاوه بر آن، جوانکی بودم و توی جماعت، بُر خورده بودم. شبی که نوبت شعر خواندن او بود، یادم است برق خاموش شد و روی میز خطابه شمعی نهادند و او «آی آدمها»یش را خواند. تا اواخر سال ۲۶ یکی دو بار به خانه اش رفتم. خانه اش کوچه پاریس بود. شاعر از یوش گریخته و در کوچه پاریس! عالیه خانم رو نشان نمی داد و پسرشان که کودکی بود، دنبال گربه می دوید و سر و صدا می کرد.

قلمرو زبانی: کنگره: همایش، گردهم آیی / علم: پرچم / زبر و زرنگ: چابک / شعرا: ج شاعر / جوانکی: پسر جوانی («ک» در جوانک، نشانه تصغیر (کوچکی) است.) / میز خطابه: تریبون / آی آدمها: نام یکی از اشعار نیما / یوش: نام روستایی در مازندران، زادگاه نیما / عالیه خانم: همسر نیما

بند دوم: دیگر او را ندیدم تا به خانه شمیران رفتند؛ شاید در حدود سال ۲۹ و ۳۰. یکی دو بار با زخم به سراغشان رفتیم. همان نزدیکی های خانه آنها تکه زمینی وقفی از وزارت فرهنگ گرفته بودیم و خیال داشتیم لانه ای بسازیم. راستش اگر او در آن نزدیکی نبود، آن لانه ساخته نمی شد و ما خانه فعلی را نداشتیم. این رفت و آمد بود و بود تا خانه ما ساخته شد و معاشرت همسایگانه پیش آمد. محل هنوز بیابان بود و خانه ها درست از سینه خاک درآمده بودند و در چنان بیغوله ای آشنایی غنیمتی بود؛ آن هم با نیما. از آن به بعد که همسایه او شده بودیم، پیرمرد را زیاد می دیدم؛ گاهی هر روز، در خانه هامان یا در راه. او کیفی بزرگ به دست داشت و به خرید می رفت و برمی گشت. سلام علیکی می کردیم و احوال می پرسیدیم و من هیچ فکر نمی کردم که به زودی خواهد رسید روزی که او نباشد.

قلمرو زبانی: وقفی: منسوب به وقف، وقف: زمین یا دارایی یا ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند. / لانه: آشیانه / خانه ها درست از سینه خاک درآمده بودند: خانه ها در زمین خاکی ساخته شده بودند / راستش: راستی / بیغوله: کنج، گوشه ای دور از مردم

بند سوم:

گاهی هم سراغ همدیگر می‌رفتیم؛ تنها یا با اهل و عیال. گاهی درد دلی، گاهی مشورتی از خودش یا از زنش یا دربارهٔ پسرشان که سالی یک بار مدرسه عوض می‌کرد و هر چه می‌گفتیم بحران بلوغ است و سخت‌نگیرید، فایده نداشت.

زندگی مرقه‌هی نداشتند. پیرمرد شندرغازی از وزارت فرهنگ می‌گرفت که صرف و خرج خانه اش می‌شد. رسیدگی به کار منزل اصلاً به عهدهٔ عالیه خانم بود که برای بانک ملی کار می‌کرد و حقوقی می‌گرفت و بعد که عالیه خانم بازنشسته شد، کار خراب‌تر شد. پیرمرد در چنین وضعی گرفتار بود. به خصوص این ده سالهٔ اخیر، و آنچه این وضع را باز هم بدتر می‌کرد، رفت و آمد شاعران جوان بود. قلمرو زبانی: اهل و عیال: نان خواران، خانوار، همسر و فرزند / بحران: آشفتگی / مرقه: با رفاه / شندرغازی: چندرغاز، پول اندک / صرف و خرج: هزینه

بند چهارم: عالیه خانم می‌دید که پیرمرد چه پناهگاهی شده است برای خیل جوانان، اما تحمل آن همه رفت و آمد را نداشت؛ به خصوص در چنان معیشت تنگی. خودش هم از این همه رفت و آمد به تنگ آمده بود.

هر سال تابستان به یوش می‌رفتند. خانه را اجاره می‌دادند یا به کسی می‌سپردند و از قند و چای گرفته تا تره بار و بنشن و دوا درمان، همه را فراهم می‌کردند و راه می‌افتادند؛ درست همچون سفری به قندهار، هم بیلاقی بود هم صرفه جویی می‌کردند.

اما من می‌دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هر ساله به جست‌وجوی تسلائی می‌رفت؛ برای غم غربتی که در شهر به آن دچار می‌شد. نمی‌دانم خودش می‌دانست یا نه که اگر به شهر نیامده بود، نیما نشده بود.

مسلماً اگر درها را به رویش نبسته بودند، شاید وضع جور دیگری بود. این آخری‌ها فریاد را فقط در شعرش می‌شد جست. نگاهش آرام و حرکاتش و زندگانی اش بی تلاطم بود و خیالش تخت.

قلمرو زبانی: خیل: گروه (گله اسب) / معیشت: زندگانی / معیشت تنگ: اوضاع مادی نامساعد، فقر/ به تنگ آمده بود: خسته و عاجز شده بود / تره بار: انواع میوه‌ها و سبزی‌های خوردنی (در برابر خشکبار) / بنشن: خواربار، حبوبات / بیلاق: مناطق سردسیر که در بهار و تابستان به آنجا کوچ می‌کنند/ قندهار: شهری در جنوب افغانستان (کنایه از راه دور)/ تسلا: آرامش / غربت: دوری / بی تلاطم: بدون آشفتگی، آرام / خیال تخت: آسوده و راحت

قلمرو فکری: مسلماً اگر درها را به رویش نبسته بودند، شاید وضع جور دیگری بود. ( به یقین اگر مخالفان مانع نیما نمی‌شدند و با او مخالفت نمی‌کردند، شاید شرایط او به گونهٔ دیگری رقم می‌خورد.

بند پنجم: به همین طریق بود پیرمرد، دور از هر ادایی به سادگی در میان ما زیست و به ساده‌دلی روستایی خویش از هر چیز تعجب کرد و هر چه بر او تنگ گرفتند، کمربند خود را تنگ‌تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی‌ها مان اُخت شد. همچون مروارید در دل صدف کج و کوله ای سال‌ها بسته ماند. در چشم او که خود چشم زمانه ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است؛ اما در واقع طمأنینه‌ای بود که در چشم بی نور یک مجسمه دوره فراعنه هست.

قلمرو زبانی: ادا: خودنمایی و ظاهر سازی / زیست: زندگی کرد / دست آخر: سرانجام / تنگ گرفتن: سختگیری کردن، محدود کردن / کمربند را تنگ بستن: آماده شدن برای مشکلات / هر چه بر او تنگ گرفتند، کمربند خود را تنگ‌تر بست: هر چه شرایط را بر او سخت تر می کردند و بیشتر با او مخالفت می کردند، نیما خود را آماده می کرد تا در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها بیشتر مقاومت کند / حقارت: پستی / اُخت شد: عادت کرد / به حق: به درستی / از سر: به خاطر / طمأنینه: آرامش / فراعنه: فرعون‌ها

قلمرو فکری: همچون مروارید در دل صدف کج و کوله ای سال‌ها بسته ماند. (نیما مانند مروارید با ارزشی بود که در جامعه نابه‌سامان خودش ناشناخته ماند و کسی او را شناخت.) در چشم او که خود چشم زمانه ما بود، (در نظر نیما که بسیار عزیز (آگاه‌ترین فرد جامعه) بود، آرامشی وجود داشت که فکر می‌کردی به خاطر پذیرفتن شرایط جامعه است، اما در واقع آرامشی بود که در چشمان بی نور یک مجسمه پادشاهان مصر باستان دیده می‌شود.

چشم زمانه: ایهام ۱- عزیزترین فرد جامعه ۲- فرد آگاه و بیدار جامعه

بند ششم: در این همه سال که با او بودیم، هیچ نشد که از تن خود بنالد. هیچ بیمار نشد؛ نه سردردی نه پادردی و نه هیچ ناراحتی دیگر. فقط یک بار، دو سه سال قبل از مرگش شنیدم که از تن خود نالیده؛ مثل اینکه پیش از سفر تابستانه یوش بود.

شبی که آن اتفاق افتاد، ما به صدای در از خواب پریدیم؛ اول گمان کردم میراب است.

خواب که از چشمم پرید و از گوشم، تازه فهمیدم که در زدن میراب نیست و شستم خیردار شد. گفت م: «سیمین! به نظرم حال پیرمرد خوش نیست.» گلفتشان بود، وحشت زده می‌نمود.

مدتی بود که پیرمرد افتاده بود. برای اول بار در عمرش، جز در عالم شاعری، یک کار غیر عادی کرد؛ یعنی زمستان به یوش رفت و همین یکی کارش را ساخت. از یوش تا کناره جاده چالوس روی قاطر آورده بودندش.

قلمرو زبانی: شد: اتفاق نیفتاد / از تن نالیدن: از بیماری و ضعف جسمی شکایت کردن / شبی که آن اتفاق افتاد:

منظور شب درگذشت نیما است / میراب: نگهبان آب / سیمین: همسر جلال / می‌نمود: نشان می‌داد / قاطر:

استر، کره اسب و خر

بند هفتم: اما نه لاغر شده بود، نه رنگش برگشته بود؛ فقط پاهایش باد کرده بود و از زنی سخن می‌گفت که وقتی یوش بوده‌اند، برای خدمت او می‌آمده، می‌نشسته و مثل جغد او را می‌پاییده، آن قدر که پیرمرد رویش را به دیوار می‌کرده و خودش را به خواب می‌زده و من حالا از خودم می‌پرسم که نکند آن زن فهمیده بود؟

هر چه بود آخرین مطلب جالبی بود که از او شنیدم. هر روز سری می‌زدیم؛ آرام بود و چیزی نمی‌خواست و در نگاهش همان تسلیم بود، و حالا...

چیزی به دوشم انداختم و دویدم. هرگز گمان نمی‌کردم که کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد دکتري باید خبر کرد یا دوايي بايد خواست. عاليه خانم پای کرسی نشسته بود و سر او را روی سینه گرفته بود و ناله می‌کرد: «نیمام از دست رفت!»

قلمروزبانی: می‌پایید: مراقبت می‌کرد / دوش: شانه / لابد: احتمالاً / می‌پایید (پاییدن): چشم به کسی یا چیزی دوختن: توجه کردن و مراقب آن بودن / پای کرسی: پایین کرسی

بند هشتم: آن سر بزرگ داغ داغ بود؛ اما چشم‌ها را بسته بودند؛ کوره‌ای تازه خاموش شده. باز هم باورم نمی‌شد. عالیه خانم بهتر از من می‌دانست که کار از کار گذشته است ولی بی‌تابی می‌کرد و هی می‌پرسید: «فلانی! یعنی نیمام از دست رفت؟»

و مگر می‌شد بگویی آری؟ عالیه خانم را با سیمین فرستادم که از خانه ما به دکتر تلفن کنند. پسر را پیش از رسیدن من فرستاده بودند سراغ شوهر خواهرش. من و کلفت خانه کمک کردیم و تن او را، از زیر کرسی درآوردیم و رو به قبله خواباندیم.

گفتم: «برو سماور را آتش کن، حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند» سماور نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد. لای قرآن را باز کردم؛ آمد: «والصاڤات صفاً.»

قلمروزبانی: بی‌تابی می‌کرد: بی‌قراری می‌کرد / «والصاڤات صفاً.» (سوگند به فرشتگان صف در صف)

ارزیابی شتاب‌زده، جلال آل احمد

درک و دریافت:

۱- استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید.

«هرچه بر او تنگ گرفتند، کمر بند خود را تنگ تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی همامان اخت شد.»

هر چه شرایط را بر او سخت تر می کردند و بیشتر با او مخالفت می کردند، نیما خود را آماده می کرد تا در برابر سختی ها و دشواری ها بیشتر مقاومت کند تا سرانجام به این نوع زندگی کردن عادت کرد.

۲- در کدام بخش متن، دیدگاه آل احمد درباره جایگاه و ارزش نیما بیان شده است؟

همچون مروارید در دل صدف کج و کوله ای سال ها بسته ماند. در چشم او که خود چشم زمانه ما بود، آرامشی بود که گمان می بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است؛ اما در واقع طمأنینه ای بود که در چشم بی نور یک مجسمه دوره فراعنه هست.

## فصل پنجم

درس دهم: دریادلان صف شکن

درس یازدهم: خاک آزادگان

تدوین شده: استان مرکزی - استان یزد

بازنگری: استان کردستان

درس دهم

دریادلان صف شکن

اهداف کلی:

- ۱) آشنایی با یکی از گونه های ادبی (ادبیات انقلاب اسلامی) و متون و مفاهیم مربوط به آن
- ۲) ایجاد نگرش مثبت نسبت به ارزش های انقلابی و اسلامی و تقوی رفتارهای میهن دوستانه

اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب های جدید متن را بیان می دهد.
- ۲) املای صحیح واژهها در بافتار متن را شناسایی می کند.

- (۳) | پیام های آموزشی، ارزشی و اخلاقی متون معاصر را شرح می دهد.
- (۴) آموزه های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می کند.
- (۵) آموزه های درس را در قلمرو ادبی (آرایه های ادبی و تاریخ ادبیات) بررسی و تحلیل می کند.

بند اول: غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیهٔ ارون درود غروب نزدیک می شود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین در حاشیهٔ ارون درود جاری می گردد و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ، مَشیت باری تعالی است که از طریق انسان ها به انجام می رسد و تاریخ فردای کرهٔ زمین به وسیلهٔ این جوانان تحقق می یابد؛ همین بچه هایی که اکنون در حاشیهٔ ارون درود گرد آمده اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند. بچه ها، آماده و مسلح، با کوله پشتی و پتو و جلیقه های نجات، در میان نخلستان های حاشیهٔ ارون درود، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می کنند. بعضی ها وضو می گیرند و بعضی دیگر پیشانی بندهایی که رویشان نوشته اند «زائران کربلا»، بر پیشانی می بندند. بعضی دیگر از بچه ها گوشهٔ خلوتی یافته اند و گذشتهٔ خویش را با وسواس یک قاضی می کاوند و سراپای زندگی خویش را محاسبه می کنند و وصیت نامه می نویسند: «حق الله را خدا می بخشد، اما وای از حق الناس!» و تو به ناگاه دلت می لرزد: آیا وصیت نامهات را تنظیم کرده ای؟

**قلمرو زبانی:** تقدیر: سرنوشت، قضا / حاشیه: کناره، کرانه / مگر به راستی جز این است؟: پرسش انکاری /  
 \*مَشیت: اراده، خواست خدای تعالی / باری تعالی: خداوند بزرگ / مسلح: دارای اسلحه / زائر: زیارت کننده /  
 \*وسواس: دو دلی / می‌کاوند: بررسی می‌کنند / وای: شبه جمله (۱ جمله) / غروب: نهاد / نزدیک: مسند / می‌شود:  
 فعل اسنادی - زمان فعل: مضارع اخباری / تقدیر: نهاد / تاریخی: صفت / زمین: مضاف الیه / جاری: مسند / می‌گردد:  
 فعل اسنادی - زمان: مضارع اخباری / منتظر: مسند / شب: مضاف الیه / گوشه: مفعول / خلوت: صفت / سراپا:  
 مفعول / وصیت نامه: مفعول /

**قلمرو ادبی:** تقدیر زمین: اضافه استعاری و تشخیص / زمین: مجاز از مردم زمین یا دنیا / قلب: ایهام: ۱. دل دشمن ۲. مرکز سپاه دشمن رزمنده مانند قاضی: تشبیه / دلت می‌لرزد: کنایه از ترس و نگرانی.

از یک طرف، بچه‌های مهندسی جهاد، آخرین کارهای مانده را راست و ریس می‌کنند و از طرف دیگر سگانداری قایق‌هایشان را می‌شویند و با دقتی عجیب همه چیز را واری می‌کنند ... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ وسایل سنگین راه‌سازی را بار شناورها کرده‌اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن، آنها را به آن سوی رودخانه ارونند حمل کنند و بچه‌ها نیز همان بچه‌های صمیمی و بی‌تکلف و متواضع و ساده‌ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محل کار و اینجا و آنجا می‌بینی ... اما در اینجا و در این ساعات، همه چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می‌یابند. تو گویی اشیا گنجینه‌هایی از رازهای شگفت خلقت هستند، اما تو تا به حال در نمی‌یافته‌ای.

در اینجا و در این لحظات، دل‌ها آن چنان صفا می‌یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می‌کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولی امر، به راستی آیا می‌خواهی سربازان رسول الله را بشناسی؟ بیا و ببین آن رزمنده، کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام، در یکی از خیابان‌های دورافتاده مشهد لیبیات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا، در این نخلستان‌ها گرد آورده است؟ تو خود جواب را می‌دانی: عشق.

**قلمرو زبانی:** راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن / \*سُگان: ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر واری: بازرسی / طرز: روش، شیوه / \*تکلف: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل؛ بی‌تکلف: بی‌ریا، صمیمی / در نمی‌یافته‌ای: درک نمی‌کرده‌ای / ولی امر: جانشین پیامبر، رهبر / وسایل و خطوط و اشیا: جمع مکسر هستند و مفرد آنها به ترتیب: وسیله و خط و شیء. / آخرین: صفت شمارشی / کارها: هسته - نقش دستوری مفعول / مانده: صفت / شک / حذف فعل «است» به قرینه لفظی در جملات: امشب

سربازی است و در خدمت ولی امر (است) - این یکی طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام (است) - تو خود جواب را می‌دانی: (جواب) عشق (است).

**قلمرو ادبی:** بچه‌ها: مجاز از نیروها / راست و ریس کردن: کنایه از آماده و مهیا کردن / اشیا مانند گنجینه هستند: تشبیه.

اینجا سوله‌ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می‌گذرانند. اینها که یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند و اشک می‌ریزند، دریادلان صف‌شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزانند و در برابر قوه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد. ساعتی بیش به شروع حمله نمانده‌است و اینجا آیینۀ تجلی همه تاریخ است. چه می‌جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می‌جویی؟ انسان؟ اینجا است. همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.

**قلمرو زبانی:** سوله: ساختمان فلزی با سقف بلند که بیشتر به عنوان انبار و کارگاه از آن استفاده می‌شود / \*رُعب: ترس، دلهره، هراس / قوه: قدرت، توانایی / یارا: توانایی، جرأت / ایستایی: ایستادگی و پایداری / \*تجلی: آشکارشدن، جلوه‌کردن / \*حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد / در سطر اول: اینجا سوله ای است: جمله هسته / که حرف ربط وابسته ساز/ گردان ..... : جمله وابسته / دریا دلان: نهاد/ صف شکن: مسند/ دل: مفعول / شیطان: مضاف الیه / یارا: مفعول / ایستایی: مضاف الیه / نمانده است: فعل زمان ماضی نقلی / اینجا: نهاد / آیینۀ: مسند/ تجلی: مضاف الیه / همه : صفت مبهم / تاریخ: مضاف الیه / می‌جویی: حذف به قرینه لفظی.

**قلمرو ادبی:** دریادل: تشبیه درون‌واژه ای و کنایه از شجاع / دل شیطان را می‌لرزانند: کنایه از ترساندن / اینجا آیینۀ تجلی همه تاریخ: تشبیه / بدر و حنین و عاشورا: تلمیح به جنگ‌های آغاز اسلام و واقعه عاشورا و تناسب (مراعات نظیر) .

**قلمرو فکری:** رزمندگان شجاعی هستند که به صف دشمن حمله می‌کنند و شیطان را می‌ترسانند و مقابل نیروی الهی آنان، هیچ کس توانایی ایستادگی ندارد.

صبح روز بیست و یکم بهمن‌ماه کنارهٔ ارونند هنوز فضا از نم باران آکنده است، اما آفتاب فتح در آسمان سینهٔ مؤمنین درخششی عجیب دارد. دیشب در همان ساعات اولیۀ عملیات، خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت. پیش از همه غواص‌ها در سکوت شب، بعد از خواندن دعای قَرَج و توسل به

حضرت زهرای مرضیه، به آب زدند و خط را گشودند و آن گاه خیل قایق‌ها و شناورها به آن سوی ارونه روان شدند. صف طویل رزمندگان تازه‌نفس، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است، وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می‌کنند و خود را به خط مقدم می‌رسانند. گاه به گاه گروهی از خط‌شکن‌ها را می‌بینی که فاتحانه، اما با همان تواضع و سادگی همیشگی، بی‌غرور، بعد از شبی پرحادثه بازمی‌گردند، و به راستی چقدر شگفت‌آور است که انسان در متن عظیم‌ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحول زندگی کند و از نسیان و غفلت، هرگز درنیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می‌کند.

قلمرو زبانی: آکنده: پُر، سرشار / فَرَج: گشایش، رهایی / توسّل: دست‌به‌دامن‌شدن / مرضیه: پسندیده / خیل: گروه / طویل: طولانی، بلند فتوحات: جمع‌الجمع فتح، پیروزی‌ها / \*سردمدار: سردسته، رئیس / \*نسیان: فراموشی / درنیابد: متوجه نشود، نفهمد / زیست: زندگی. / فضا: نهاد / آکنده: مسند / آفتاب: نهاد / درخشش: مفعول / عجیب: صفت / خطوط: نهاد / دفاعی: صفت / دشمن: مضاف الیه / یکسره: قید / فروریخت: فعل / خیل: نهاد / روان: مسند / طویل: صفت / تازه نفس: صفت / آینده: صفت / مقدم: صفت / گاه به گاه: قید / فاتحانه: قید / بی‌غرور: قید / پرحادثه: صفت /

قلمرو ادبی: آفتاب فتح و آسمان سینه مؤمنین: اضافه تشبیهی / فتح و فتوحات و فاتحانه: اشتقاق / سکوت شب: اضافه استعاری و تشخیص خطوط دفاعی یکسره فرو ریخت: کنایه از شکست کامل / به آب زدن: کنایه از وارد آب شدن / تازه‌نفس: کنایه از نیرومند و قوی آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است: تلمیح به «ألا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» / متن تحولات: اضافه استعاری.

آنها با اشتیاق از بین گل و لایی که حاصل جزر و مدّ آب «خور» است، خود را به قایق‌ها می‌رسانند و ساحل را به سوی جبهه‌های فتح ترک می‌کنند. طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی، همچون وجدان جمع، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می‌کند و دائم از بچه‌ها صلوات می‌گیرد. دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست برمی‌آیند؛ حال آنکه در معرکه قلب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد. دشمن حیرت‌زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! کجا از مرگ می‌هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی است، به جبهه‌ها می‌شتابی. وقتی «اسوه» تو آن «تمثیل وفاداری»، عباس بن علی (ع) باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه راه

خدا شود؟ اینها که نوشته‌ام، وصف حال رزمندهای است که با یک دست و یک آستین خالی، در کنار «خور» ایستاده است. تفنگ دوربین‌دارش نشان می‌دهد که تک‌تیرانداز است و آن آستین خالی‌اش، که با باد این‌سوی و آن‌سوی می‌شود نشانهٔ مردانگی است و اینکه او به عهده‌ی که با ابوالفضل (ع) بسته، وفادار است. چیست آن عهد؟ مبادا امام را تنها بگذاری!».

قلمرو زبانی: جزر و مد: پایین رفتن و بالا آمدن آب / \*خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا مانند خور موسی و خورمیناب / متکی: تکیه‌کننده / نفوس: جِ نفس، مجازاً انسان‌ها، موجودات زنده / \*جنود: جِ جُند، سربازان، لشکریان، سپاهیان / \*معرکه: میدان جنگ / قلوب: جِ قلب، دل‌ها / أسوه: پیشوا، سرمشق، نمونهٔ پیروی / جوار: همسایگی / تمثیل: نماد، تندیس، مجسمه / چگونگی ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! پرسش تأکیدی / کجا از مرگ می‌هراسد؟! و چه باک؟! پرسش انکاری / متکی به ماشین نفس: گروه مسندی / آرامش: نهاد / حیرت زده: مسند / هر دو دست: هر: صفت مبهم - دو: صفت اشاره - دست: هسته / نوشته‌ام: فعل زمان ماضی نقلی / ایستاده است: فعل زمان ماضی نقلی / تفنگ: نهاد / دوربین دار: صفت / تک تیرانداز: مسند / وفادار: مسند.

قلمرو ادبی: معركة قلوب و ماشین پیچیدهٔ جنگ: اضافهٔ تشبیهی / طلبه مانند وجدان جمع: تشبیه / نفوس: مجاز از انسان‌ها / هواپیمای دشمن: مجاز از خلبانان هواپیماها / آرامش حکومت دارد: تشخیص و کنایه از خونسردی و آرامش کامل / آرامشی که حاصل ایمان است: تلمیح به «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» / دست هدیهٔ راه خدا شود: کنایه از قطع شدن دست / امام: ایهام: ۱. امام حسین (ع) ۲. امام خمینی.

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. دشمن، بردهٔ ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای. در زیر آن آتش شدید، بولدوزرچی جهاد خاکریز می‌زند. بر کوهی از آهن نشسته است و کوهی از خاک را جابه‌جا می‌کند و معنای خاکریز هم آن‌گاه تفهیم می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. یک رزمندهٔ روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد. آنها چه آنسی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است و تا با خاک انس‌گیری، راهی به مراتب قُرب نداری. برو به آنها سلام کن؛ دستشان را بفشار و بر شانهٔ پهنشان بوسه بزن. آنها مجاهدان راه خدا و علم‌داران آن تحوّل عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می‌دهد. آنها تاریخ آیندهٔ بشریت را می‌سازند و آیندهٔ بشریت، آیندهٔ الهی است.

قلمرو زبانی: بولدوزرچی: رانندهٔ بولدوزر / خاکریز: سنگر خاکی / تفهیم: فهماندن / انس: دوستی / مظهر: نماد، نشانه، محل ظهور، تجلی‌گاه / غنا: توانگری، بی‌نیازی / مراتب: جِ مرتبه، درجه‌ها، رتبه‌ها / قُرب: نزدیکی / علم:

پرچم، رایت، بیرق / بنیان: پایه، اساس / برده ماشین: مسند / کشیده‌ای: فعل زمان ماضی نقلی / نشسته است: ماضی نقلی / جابه جا می کند: فعل زمان مضارع اخباری / یک دشت باز: یک صفت شمارشی - دشت: هسته - باز: صفت / گرفتار: مسند / یک رزمنده روستایی: یک صفت شمارشی - رزمنده: هسته (نقش دستوری: نهاد) - روستایی: صفت نسبی - فریمانی: صفت نسبی / نشسته است: فعل زمان ماضی نقلی / سنگر: مفعول / خاک، مظهر فقر مخلوق ..... - خاک : نهاد - مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق: گروه مسندی / پیشانی: مفعول / راهی: مفعول / آنها: نهاد / تاریخ: مفعول / آینده: صفت / بشریت: مضاف الیه / آینده بشریت: نهاد / آینده الهی: مسند(اللهی): صفت نسبی).

**قلمرو ادبی:** دشمن مانند برده: تشبیه / برده ماشین: اضافه استعاری و تشخیص / برده چیزی بودن: کنایه از اتکا و وابستگی شدید / کوهی از آتش و کوهی از خاک: تشبیه و اغراق / آتش: مجاز از بمب و تیراندازی / انس گرفتن با چیزی: کنایه از عادت کردن و وابستگی / با خاک انس گرفتن: کنایه از فروتنی و تواضع / مخلوق و خالق: تضاد و اشتقاق / فقر و غنا: تضاد / پیشانی بر خاک گذاشتن: کنایه از سجده کردن / دست کسی را فشردن: کنایه از دوستی و صمیمیت / بوسه زدن بر شانه: کنایه از احترام گذاشتن / علم داران: کنایه از پرچم داران و پیشروان سپاه.

مرتضی آوینی، به نقل از مجله ادبیات داستانی

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

(۱) پنج گروه کلمه مهم املائی از متن درس بیابید و بنویسید.

توسل به حضرت زهرا، جلیقه نجات، غلم داران، زهرای مرضیه، رعب و وحشت، تحول عظیم

(۲) مترادف واژه های زیر را از متن درس بیابید.

نسیان: فراموشی      بی ریا و صمیمی: ساده و بی تکلف

(۳) به جمله های زیر توجه کنید.

الف) خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت.

ب) آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

پ) اینها دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزانند. به جمله «الف» که یک فعل دارد، «ساده» می‌گویند.

در جمله «ب»، حرف پیوند «و» دو جمله ساده را به هم پیوند داده و آنها را از نظر مستقل بودن، هم‌پایه قرار داده است.

پیوندهای هم‌پایه‌ساز عبارت‌اند از «و، اما، ولی، یا، ...»

توجه: حرف پیوند «و» مهمترین و پرکاربردترین پیوند هم‌پایه‌ساز در زبان فارسی است و اگر در میان دو جمله بیاید، آنها را در یک ویژگی هم‌پایه می‌سازد.

جمله «پ»، شامل دو جمله است که از نظر معنایی به یکدیگر وابسته‌اند؛ به طوری که یکی از جمله‌ها بدون دیگری ناقص است؛ به همین دلیل جمله «پ» را جمله «مرکب» می‌نامیم.

حرف «که» پیوند وابسته‌ساز است و جمله دوم را به جمله وابسته تبدیل کرده است.

پیوندهای وابسته‌ساز عبارت‌اند از: «که، تا، چون، اگر، زیرا، به طوری که، هنگامی که...»

جمله مرکب، معمولاً از یک جمله پایه (هسته) و یک یا چند جمله پیرو (وابسته) تشکیل می‌شود. بخشی که پیوند وابسته‌ساز ندارد، «پایه» است.

جمله «پ» را از این دید بررسی می‌کنیم:

- جمله پایه یا هسته: اینها دریادلان صف شکنی هستند.

- جمله پیرو یا وابسته: (که - پیوند وابسته‌ساز) دل شیطان را از رعب یا وحشت می‌لرزانند.

حال از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه ای بیابید و بنویسید.

جمله مرکب: تاریخ، مشیت باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد.

جمله ساده: بعضی دیگر از بچه‌ها گوشه خلوتی یافته‌اند و گذشته خویش را با وسواس یک قاضی می‌کاوند.

قلمرو ادبی:

۱) هر قسمت مشخص شده، دربردارنده کدام آرایه ادبی است؟

پاسخ: مرداب: تشخیص (خوابیدن مرداب) / دشت شب: اضافه‌ی تشبیه‌ی

۲) در عبارت زیر ارکان هر تشبیه را مشخص کنید.

«آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین در خشکی عجیب دارد».

آفتاب فتح (فتح: مشبه، آفتاب: مشبه به)

آسمان سینه (سینه: مشبه، آسمان: مشبه به)

قلمرو فکری:

۱) نویسنده در کدام جمله، از مفهوم آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ وَتَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸) بهره گرفته است؟

در جمله «حال آنکه در معرکه قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد».

۲) درباره ارتباط محتوایی متن «دریادلان صف شکن» و این سروده شفیعی کدکنی توضیح دهید.

حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است

دریایم و نیست باکم از طوفان / دریا همه عمر خوابش آشفته است

در هر دو روح شجاعت، مقاومت، بی باکی و نترسیدن از خطر دیده می شود. یا هر دو بر پویایی و تحرک تاکید دارند و بر ایستادگی و بی تحرکی ما را بر حذر دارند.

۳) چرا نویسنده معتقد است که «همه تاریخ اینجا (جبهه) حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است»؟

چون رزمندگان ایرانی به درست همان کاری را انجام می دهند که جهادگران صدر اسلام انجام می دادند.

## گنج حکمت

یک گام، فراتر

شیخ یک‌بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد. بامداد در خانقاه، تخت بنهادند. مردم می‌آمدند و می‌نشستند. چون شیخ بیرون آمد، مُقریان، قرآن بر خواندند و مردم بسیار درآمدند؛ چنانکه هیچ جای نبود. معرف بر پای خاست و گفت: «خدایش پیام‌زاد که هر کسی از آنجا که هست، یک گام، فراتر آید.» شیخ گفت: «وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ»؛ و دست به روی فروآورد و گفت: «هرچه ما خواستیم گفت، و همه پیغمبران بگفته‌اند، او بگفت که از آنچه هستید، یک قدم فراتر آید.» کلمه‌ای نگفت و از تخت فروآمد و بر این ختم کرد مجلس را.

قلمرو زبانی: شیخ: پیر، مرشد، پیشوای عارفان / \*استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن / مجلس: سخنرانی اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن / بامداد: صبح زود / \*خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می‌آیند / تخت: منبر مقریان: جمع مُقری، کسی که آیات قرآن را به آواز خواند، قرآن خوان / درآمدند: وارد

شدند / بر پای خاست: بلند شد / فراتر: بالاتر، جلوتر مَعْرِف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد می‌شوند، معرفی می‌کند. شناساننده / ختم کردن: به پایان بردن.

**قلمرو فکری:** یک بار شیخ به شهر طوس آمد. مردم از او درخواست سخنرانی کردند. او نیز پذیرفت. صبح زود در خانقاه منبر گذاشتند. مردم می‌آمدند و می‌نشستند. وقتی شیخ ابوسعید ابی‌الخیر بیرون آمد، قاریان، قرآن خواندند و مردم زیادی وارد مجلس شدند، طوری که اصلاً جایی برای نشستن نبود. معرفی‌کننده بلند شد و گفت: خدا کسی را ببخشاید که از جایش بلند شده و یک قدم جلوتر بیاید. شیخ گفت: و خداوند بر محمد و خاندانش درود بفرستد. و به نشانه پایان سخن، دست بر صورتش کشید و گفت: هر چه که ما می‌خواستیم بگوییم و هر آنچه همه پیامبران گفته‌اند، این معرف یکجا گفت یعنی هر جایی که هستید، یک قدم از آن بالاتر بیایید. و شیخ از منبر پایین آمد و با این عبارت، مجلس را تمام کرد.

اسرارالتوحید، محمدبن منور

### درس یازدهم خاک آزادگان

۱. به خون گر کِشی، خاک من، دشمن من / بجوشد گل اندر گل از گلشن من

**قلمرو زبانی:** گلشن: گلزار / دشمن: منادا / خاک: مفعول / تو: نهاد محذوف / بجوشد: مضارع اخباری = می جوشد / کل بیت یک جمله مرکب است. / گل: نهاد / اندر: حرف اضافه / گل: متمم.

**قلمرو ادبی:** مجاز: خاک = سرزمین / کنایه: به خون کشیدن = کشتن و نابود کردن / استعاره: گل: استعاره از جوانان جانباز کنایه: گل اندر گل بودن: فراوان بودن / تناسب: خاک، گل، گلشن / واج آرایی «گ» / استعاره: گلشن = میهن

**قلمرو فکری:** ای دشمن من! اگر بخواهی سرزمین من را به خون بکشی و آن را نیست و نابود کنی! جوانان زیادی هستند که در این سرزمین به پا می‌خیزند و رویاروی تو می‌ایستند.

۲. تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی / جدا سازی ای خصم، سر از تن من

**قلمرو زبانی:** سوختن: سوزاندن / به تیر دوختن: تیر زدن / خصم: دشمن / تن: مفعول / م: مضاف الیه / بسوزی: بسوزانی: زمان مضارع التزامی / به: حرف اضافه / تیر: متمم / ضمیر «م» در تیرم نقش «مفعولی» دارد / بدوزی:

فعل زمان مضارع التزامی / ای: حرف ندا/ خصم: متمم / سر: مفعول / از: حرف اضافه / تن: متمم / من: مضاف الیه  
**قلمرو ادبی:** جناس: بسوزی، بدوزی / کنایه: سر از تن جدا ساختن = کشتن / جناس: تن، من / سر، تن: تناسب  
**قلمرو فکری:** اگر تن من را بسوزانی و به من تیر بزنی، ای دشمن! اگر سر از تن من جدا کنی...

### ۳. کجا می توانی ز قلبم ربایی / تو عشق میان من و میهن من؟

**قلمرو زبانی:** کجا: کی، چگونه / ربودن: دزدیدن، گرفتن ( بیت استفهام انکاری دارد) / عشق مفعول فعل «ربایی»  
 است. / می توانی: (نمی توانی) فعل زمان مضارع اخباری / ربایی: فعل زمان مضارع التزامی / تو: نهاد / عشق: مفعول /  
 میان: حرف اضافه / من: مضاف الیه.

**قلمرو فکری:** هرگز نمی توانی عشق میان من و میهنم را از من بربایی و بگیری.

### ۴. من ایرانی ام، آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من

**قلمرو زبانی:** آرمان: امید و آرزو / تجلی: جلوه گری / «ام» مخفف فعل / ایرانی: مسند / مصراع اول = شهادت آرمان  
 من است. / آرمان: نهاد / شهادت: مسند / م: مضاف الیه / فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است / تجلی: نهاد /  
 هستی: مضاف الیه / جان کندن من: گروه مسندی / مصراع دوم به شیوه بلاغی است: جان کندن من تجلی هستی  
 است.

**قلمرو ادبی:** پارادوکس: جان کندن من اشکار شدن زندگی است.

**قلمرو فکری:** من ایرانی هستم! آرزوی من شهادت است! مردن من نشانگر هستی من است.

### ۵. مپندار این شعله افسرده گردد / که بعد از من افروزد از مدفن من

**قلمرو زبانی:** پنداشتن: تصور کردن (بن ماضی: پنداشت، بن مضارع: پندار) / افسردن: سرد شدن، خاموش شدن، یخ  
 بستن / افروختن: روشن شدن، شعله ور / شعله: نهاد / افسرده: مسند / افروزد: بیافروزد: فعل زمان مضارع التزامی - بن  
 ماضی: افروخت - بن مضارع: افروز /

**قلمرو ادبی:** استعاره: شعله = عشق به میهن / تضاد: افسرده گردد، افروزد

**قلمرو فکری:** گمان نکن که عشق میان من و میهنم از بین می رود؛ زیرا این عشق چونان آتشی است که پس از  
 من از گور من زبانه خواهد کشید.

### ۶. نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش / بتازد به نیرنگ تو توسن من

**قلمرو زبانی:** تکریم: گرمی داشت / خواهش: درخواست و التماس / تاختن: حمله کردن، نیرنگ: فریب / توسن:  
 اسب سرکش / مصراع اول از چهار جمله با حذف فعل به قرینه معنایی تشکیل شده است. (نه تسلیم می شوم و نه  
 سازش می کنم و نه تکریم می کنم و نه خواهش می کنم) (هر ۴ فعل دارای زمان مضارع اخباری هستند). / توسن:  
 نهاد / بتازد: فعل زمان ماضی التزامی - بن ماضی: تاخت / بن مضارع: تاز

**قلمرو ادبی:** تشبیه وجود و هستی شاعر به اسب و توسن

**قلمرو فکری:** نه تسلیم می شویم! نه سازش می کنیم! نه شما را گرمی می داریم و نه از شما خواهشی می کنیم!

هستی من مانند اسب سرکشی است که به نیرنگ تو حمله خواهم کرد و فریب تو را نخواهد خورد.

۷. کنون رود خلق است، دریای جوشان / همه خوشه خشم شد خرمن من

قلمرو زبانی: خلق: آفریده، مردم / کنون: قید / رود خلق = نهاد / دریای جوشان = مسند / خرمن من = نهاد / خوشه خشم = مسند / همه = بدل از نهاد (فارسی ۲) /

قلمرو ادبی: تشبیه: رود خلق / تشبیه: رود خلق مثل دریا / استعاره ( مصرحه): خرمن = هستی / تشبیه: خوشه خشم / تشبیه: خرمن من خوشه خشم شد

قلمرو فکری: مردمی که مانند رود بودند اکنون مانند دریای جوشان شده اند و همه هستی من از خشم تو آکنده شده است.

۸. من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر می پرورد دامن من

قلمرو زبانی: آزاده: کسی که در اسارت نفس و هواهای نفسانی نیست یا خود را خوار و ذلیل فرومایگان قرار نمی دهد. / آزاده: مسند / آزادگان: مضاف الیه / م: معادل فعل «هستم» / گل: مفعول / صبر: مضاف الیه / می پرورد: فعل زمان مضارع اخباری - بن ماضی: پرورد - بن مضارع: پرور / دامن: نهاد / من: مضاف الیه / کل بیت به شیوه بلاغی است: من آزاده از خاک آزادگان هستم / دامن من گل صبر می پرورد.

قلمرو ادبی: مجاز: خاک = سرزمین / تشبیه: گل صبر / استعاره: دامن من ( شاعر هستی خود را مثل مادری می داند که از او صبر و بردباری زاییده می شود.

قلمرو فکری: من ایرانی هستم ( افتخار به سرزمین و وطن) ! از سرزمین آزادگانم! هستی من گل صبر می پرورد و من همیشه بردباری ام.

۹. جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من

قلمرو زبانی: توحید: یکتاپرستی / ننوشم: مضارع اخباری منفی = نمی نوشم / نهاد مضارع اول : من / نهاد مضارع دوم: تو (دشمن) / تیغ: متمم / ستم: مضاف الیه / گردن: مفعول / من: مضاف الیه / زنی: فعل زمان مضارع التزامی / بن ماضی: زد / بن مضارع: زن

قلمرو ادبی: مجاز: جام = نوشیدنی / تشبیه: جام توحید / مجاز: تیغ = شمشیر / تشبیه: تیغ ستم / کنایه: گردن زدن: کنایه از کشتن \* تیغ ستم را می توان به نوعی ترکیب از نوع اضافه اقترانی نیز دانست. شمشیری که به نشانه ستم بر گردن من فرود می آوری؛ اما با توجه به معنای کنایه گردن زدن که منظور کشتن است و کشتن حتماً با شمشیر نیست؛ می توان تشبیه دانست. یعنی با ستمی که به مانند شمشیری است.

قلمرو فکری: حتی اگر من را بکشی دست از ایمانم بر نمی دارم.

سپیده کاشانی

## کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- (۱) برای واژه «افسرده» دو معادل معنایی بنویسید. یخ زده، منجمد
- (۲) بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید؛ سپس اجزای هر جمله بیت را در جدول قرار دهید.

«من ایرانی ام آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من»

نهاد                      گزاره

من                              ایرانی ام

شهادت آرمان من (است) حذف فعل به قرینه لفظی

جان کندن من تجلی هستی است.

قلمرو ادبی:

- (۱) سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر «مهر و وفا» مقایسه کنید.
- هر دو شعر در قالب غزل سروده شده اند/ غزل خاک آزادگان، اجتماعی سیاسی است و مضمون وطن دوستی و مبارزه با دشمن در آن دیده می شود. غزل حافظ در سبک عراقی و مضمونی عاشقانه و غنایی دارد.
- ۲- در شعری که خواندید، واژه های «خاک» و «شعله» در کدام مفهوم مجازی به کار رفته اند؟
- سرزمین، عشق به وطن

- ۳- در سال های پیش با اجزای جمله (نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل) و جایگاه هر یک از آن ها در جمله آشنا شدیم. گاهی اجزای کلام، برای تأثیر بیشتر سخن در زبان ادبی، بنابر تشخیص شاعریا

نویسنده، جا به جا می شوند؛ مانند مصراع «گل صبر می پرورد دامن من»، که مفعول و فعل بر نهاد مقدم شده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر شود؛ به این گونه بیان شیوه بلاغی می گویند.

این شیوه در مقابل شیوه عادی قرار می گیرد. در شیوه عادی اصل بر این است که نهاد همه جمله ها و فعل در پایان قرار گیرد و سایر اجزای جمله مانند متمم، مفعول و مسند در جایگاه معمول خود طبق زبان معیار واقع شوند.

نمونه ای از کاربرد شیوه بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید.

کجا می توانی ز قلبم ربایی / تو عشق میان من و میهن من؟ = فعل بر متمم و مفعول مقدم شده است. زنی گر به تیغ ستم گردن من = فعل بر بقیه اجزا مقدم شده است.

قلمرو فکری:

۱- در کدام بیت بر مفهوم یگانه پرستی تأکید شده است؟ جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من

۲- مضمون بیت های دوم و سوم را با سروده زیر مقایسه کنید.

ادیب الممالک فراهانی

تا زبَرِ خاکی ای درخت تنومند / مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند

عشق به وطن و سرزمین مادری را تا زنده ای در دل داشته باش.

در بیت های دوم و سوم درس نیز شاعر عشق به وطن را تا مرگ با خود دارد.

۳- در کدام بیت به مفهوم آیه شریفه «و لا تحسبنّ الذین قُتِلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون» اشاره شده است؟

من ایرانی ام، آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من

## روان خوانی

### شیر زنان ایران

متن تقریظ حضرت آیت الله خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، (بدل) بر کتاب «من زنده ام» کتاب را با احساس دوگانه اندوه و افتخار و گاه از پشت پرده اشک خواندم و بر آن صبر و همت و پاکی و صفا و بر این هنرمندی در مجسم کردن زیبایی ها و رنج ها و شادی ها آفرین گفتم. گنجینه یادها و خاطرات مجاهدان و آزادگان، ذخیره عظیم وارزشمندی است که تاریخ را پربار و درس ها و آموختنی ها را پر شمار می کند. خدمت بزرگی است آن ها را از ذهن ها و حافظه ها بیرون کشیدن و به قلم و هنر و نمایش بردن. این نیز از نوشته هایی است که ترجمه اش لازم است. به چهار بانوی قهرمان این کتاب و به ویژه نویسنده و راوی هنرمند آن، سلام می فرستم.

ابتدا باید مجروحانی را که وارد بخش فوریت‌های پزشکی می‌شدند، شناسایی، و بعد مشخصاتشان را ثبت می‌کردم. برای این کار، لباس‌های مجروحان را با قیچی از نشان بیرون می‌آوردم تا آماده شست و شو و رسیدگی شوند.

قلمرو زبانی: متن تقریظ: مطلبی ستایش آمیز در مورد کتاب، ستایش نامه، ستودن

حضرت آیت الله خامنه‌ای، (هر دو شاخص هستند= فارسی ۲) / رهبر معظم انقلاب اسلامی، (بدل=فارسی ۲) / احساس دوگانگی: صفت بیانی نسبی راوی: روایت کننده/ فوریت‌های پزشکی: اورژانس

بیمارستان به همه چیز شبیه بود، جز بیمارستان؛ غلغله بود. ازدحام مردم برای اهدای خون و کمک رسانی، همه کارکنان بیمارستان را کلافه کرده بود و نظم بیمارستان از دست رئیس و مدیر و پرستار و نگهبان، خارج شده بود. صدای زوزه آمبولانس‌ها و صدای هشدار حمله هوایی، در هم آمیخته بود.

قطع برق، هنگام حمله هوایی، بیمارستان را ناچار به استفاده از برق اضطراری می‌کرد. تخت‌ها کفاف مجروحان را نمی‌داد. حتی فرصت نمی‌شد جنازه شهدا را به سردخانه منتقل کنند. حتماً باید بالای سر افراد می‌رفتی تا تشخیص می‌دادی زنده اند یا مرده. گورستان شهر، گنجایش این همه جنازه را نداشت. حتی برای بردن اجساد، ماشین نداشتیم و آمبولانس‌ها ترجیح می‌دادند مجروحان را جا به جا کنند.

قلمرو زبانی: غلغله: سر و صدا/ ازدحام: شلوغی/ کلافه: پریشان و سردرگم/ کفاف: به اندازه کافی/ مجروحان را کفاف نمی‌داد: کافی نبود/ اجساد: جمع جسد: پیکر

از زمین و آسمان، مرگ بر شهر می‌بارید. کودکانی که مادرهایشان را در بمباران از دست داده بودند، سرگردان و تنها در شهر، رها شده بودند.

با خودم گفتم: جنگ، مسئله ریاضی نیست قانون و قاعده ای ندارد که درباره اش فکر کنی و بعد حلش کنی؛ جنگ اصلاً منطقی ندارد که با منطق بخواهی با آن کنار بیایی. جنگ، کتاب نیست که آن را بخوانی. جنگ، جنگ است. جنگ، حقیقتی است که تا آن را نبینی، درکش نمی‌کنی.

کم کم به تابلوی راهنمای ۱۲ کیلومتری آبادان نزدیک می‌شدیم. چند نفر (ممیز) سرباز در کنار جاده، زیر لوله‌های نفت به حالت سینه خیز، دراز کشیده بودند و چند خودروی خودی متوقف شده، توجهم را جلب کرد.

ناگهان خودروی ما با صدای انفجار مهیبی (ترسناک) متوقف شد. نمی‌توانستیم هیچ حرفی بزنیم.

از راننده پرسیدم: چی شد؟ گفت: نمی‌دانم، مثل اینکه اسیر شدیم.

اسیر کی شدیم؟ اسیر عراقی‌ها.

اینجا مگه آبادان نیست؟ تو ما رو دادی دست عراقی‌ها؟

الله اکبر، خواهر! همه با هم اسیر شدیم.

در این هنگام، سربازهای عراقی سریع خودشان را به ماشین ما رساندند. من کنار پنجره، بی حرکت نشسته بودم؛ اما آنها شیشه ماشین را با قنداق شکستند.

قلمرو زبانی: الله اکبر: شبه جمله: حذف فعل به قرینه معنایی / خواهر! / منادا / قنداق: قسمت چوبی ته تفنگ وقتی پیاده شدیم، مثل مور و ملخ از کمینگاه‌های خود درآمدند و دور ماشین جمع شدند و راننده و سرنشین را مثل کیسه شن به پایین جاده پرتاب کردند.

دست‌هایم را روی لباس‌هایم کشیدم. مقنعه ام را تکاندم. به جیب‌هایم اشاره کردند. آستر جیب‌هایم را بیرون کشیدم. وقتی دست‌هایم را از جیبم درآوردم، در حالی که حکم مأموریتم را در یک مشت پنهان کرده بودم، شروع به تکاندن جیبم کردم.

افسر عراقی متوجه کاغذها شد و اشاره کرد: «مشتت را باز کن». با خنده‌ای زیرکانه، انگار که به کشف بزرگی رسیده است، (ماضی نقلی) هر دو کاغذ را از من گرفت و مترجم را صدا کرد.

فکر کردند یکی از مهره‌های مهم نظامی ایران را به دام انداخته اند. درحالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند. پشت سر هم به عربی جملاتی می‌گفتند و من با کنجکاوای حرکات و حرف‌های آنها را گوش می‌دادم و دور و برم را می‌پاییدم اما هر چه بیشتر گوش می‌دادم، کمتر می‌فهمیدم. کلمه «بَنَاتُ الخَمینی» و «ژنرال» را در هر جمله و عبارتی می‌شنیدم. بلافاصله، بی سیم زدند و خبر را ارسال کردند.

قلمرو زبانی: مقنعه ام (نوعی روسری که زنان سر را با آن می‌پوشانند/ رسیده است: ماضی نقلی / دور و برم: اطراف / می‌پاییدم: مراقبت کردن / بنات الخمینی: فرزندان خمینی / ژنرال: سرلشکر

از مترجم پرسیدم: چی داره می‌گه؟

گفت: می‌گه ما دو ژنرال زن ایرانی را اسیر کرده‌ایم.

گفتم: ما مددکار هلال احمریم.

ترجمه کرد و افسر عراقی گفت: «زنهای ایرانی از مردهای ایرانی خطرناک ترند»

از اینکه دو دختر ایرانی در نظر آنها این قدر خطرآفرین بودند، احساس غرور و استقامت بیشتری کردم. یاد روزهایی افتادم که می‌خواستم خدا امتحانم کند. باورم نمی‌شد که امتحان من اسارت باشد. برادرهایم را می‌دیدم که دست بسته و اسیرند. نمی‌خواستم جلوی دشمن، ضعف نشان دهم. عنوان بنت الخمینی و ژنرال به من جسارت و جرئت بیشتری می‌داد، اما از سرنوشت مبهمی که پیش رویم بود، می‌ترسیدم.

قلمرو زبانی: مددکار: یاریگر/ جسارت: بی باکی/ جرئت: شجاعت/ مبهمی: ناشناخته

صبحدم بیست و چهارم مهر، هم زمان شد با سر و صدای خودروهای بعثی و هجوم دوباره گروه گروه نیروهایی که از شمال خرمشهر به سمت همین جاده سرازیر بودند. من و مریم را به گودالی انتقال دادند.

تعدادمان ساعت به ساعت بیشتر می‌شد. ساعت ده صبح جوانی با قامتی باریک و بلند و محاسنی قهوه‌ای مثل تیری که از دور شلیک شود، به جمع ما پرتاب شد. پنجاه رأس گوسفند با صدای زنگوله‌هایشان او را همراهی می‌کردند و عراقی‌ها گوسفندها را هم با او داخل گودال کردند. به هر طرف که سر می‌چرخانیدیم، صورت گوسفندها توی صورتمان بود و روی دست و پایمان فضله می‌ریختند و یکسر بع بع می‌کردند.

هر گوسفندی که سر و صدا می‌کرد، به محض اینکه (همینکه) آن جوان، دستی به سرش می‌کشید، آرام می‌شد. یکی از برادرهای سپاه امیدیه از او پرسید: «اسمت چیه برادر؟ شغلت چیه؟»

قلمرو زبانی: بعثی (عضو حزب بعث عراق) هجوم: حمله/ محاسن: موی صورت، ریش و سیل / پنجاه رأس گوسفند (نقش دستوری ممیز - فارسی ۳) ب فضله: فضولات حیوان/ یکسر: پشت سر هم/ بع بع: نام آوا

با سادگی و صداقت تمام گفت: اسمم «عزیز» است و چوپانم. کاشی هستم. دیروز از کاشان راه افتادم. توی ولایتمان هر کی دوست داشت، چند تا گوسفند برای سلامتی رزمنده‌ها به جبهه هدیه کرده. من تو مسیر آبادان بودم که گیر افتادم.

ما را از گروه جدا کردند و سوار ماشین شدیم، اما هر دو ترجیح می‌دادیم بین گوسفندها باشیم نه بین گرگها!

قلمرو زبانی : همهمه : سر و صدا/ بیرون، سراسیمه : آشفته/ مطلع: آگاه / ترجیح: برتری دادن / گرگها! استعاره از بعثی ها/ صداقت: درستی و راستی . کاشی: اهل کاشان/ ولایت: آبادی، روستا در اینجا / گیر افتادم : اسیر شدم.

کامیونی پُر از اسیران ایرانی از نظامی گرفته تا غیرنظامی و پیر و جوان را وارد زندان کردند. یک نفر به آرامی گفت: این چه تقدیر و مصلحتی بود؟ ما آماده بودیم بجنگیم تا در راه خدا کشته شویم، آن وقت نجنگیده اسیر شدیم. یعنی خدا اینجا نشستن و کتک خوردن را از ما قبول می کند؟

از من پرسیدند: کی به کربلا آمدید؟

گفتم: اینجا که کربلا نیست، تنومه است.

گفت: چرا، این راه و این تقدیر، عین کربلاست. عشق به کربلا و سیدالشهدا شما را به عراق کشانده است.

از طلبه ای که نزدیک تر بود پرسیدم: «برادران مجروح اینجا نیستند؟» گفت: «نه خواهر، اینجا سالمها را مجروح می کنند.»

قلمرو زبانی : غیرنظامی : مردم عادی/ مصلحتی : آنچه سبب خیر و صلاح انسان باشد / تنومه: شهری در عراق نزدیک بصره / سالمها را مجروح می کنند: کنایه از شکنجه شدید.

بچه ها را نوبتی و از روی ملاک و معیار خودشان انتخاب می کردند و آنها را به اتاق شکنجه روانه می کردند. روی هر کس انگشت حرس الخمینی می گذاشتند، او را با پای خودش می بردند، اما روی چهار دست و پا و با چهره های خونین و مالین برمی گرداندند که اصلاً قابل شناسایی نبود.

بچه ها برای اینکه این فضای ظالمانه و دلخراش را قابل تحمل کنند، همه چیز را به خنده و شوخی گرفته بودند. می نشستند توی صف کتک خوری، اما اسمش را گذاشته بودند هواخوری. لباسهای ضخیم و آستین بلند را چندتایی تن همدیگر می کردند که شدت ضربات کابلها را کمتر احساس کنند.

قلمرو زبانی : معیار: ابزار سنجش، معیار، اندازه/ حرس الخمینی : پاسدار خمینی / دلخراش : آزار دهنده / هواخوری: استفاده از هوای آزاد و در این جا کنایه از شکنجه

دیوارها تنها شریک و تکیه گاه درد و رنج ما بودند؛ دیوارهایی که تعداد کاشی قهوه ای رنگ آنها را دانه دانه شمرده بودم. دیوارهایی که دیگر همه سایه روشن هایشان را می شناختیم. گویی در و دیوار،

بخشی از دارایی ما بود که با ما جا به جا می‌شد؛ اما دیوارهای سلول شمارهٔ سیزده برای ما آشنا تر و جذاب تر بود. هر کاشی، یادگاری از یک عزیز در قاب بود. یادگاری‌ها با جسم تیزی، هنرمندانه با شعری لطیف و سوزناک، روی دیوار حک شده بود. روی یکی از کاشی‌ها نوشته شده بود:

«تابوت مرا جای بلندی بگذارید / تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را»

در شهریور ۱۳۶۱ دومین دیدارمان با هیئت صلیب سرخ انجام شد. با آمدن این هیئت شور و هیجان زیادی در اردوگاه به راه می‌افتاد و فضای اردوگاه پر از پرنده‌های کاغذی (استعاره از نامه) می‌شد. آسرا (جمع اسیر) با این پرنده‌های کاغذی چند ساعتی را به سرزمین مادری سفر می‌کردند و همه در حال و هوای دیگری سیر می‌کردند.

رئیس هیئت (گروه) صلیب سرخ گفت: «ما از خانواده‌هایتان برای شما نامه آورده‌ایم. شما می‌توانید پایین همین نامه‌ها پاسختان را بنویسید. در هر نامه، بیشتر از بیست و دو کلمه ننویسید؛ فقط با خانواده احوال پرسی کنید.»

قلمرو فکری: تابوت مرا جای بلندی بگذارید / تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را: مفهوم بیت: عشق به میهن.

قلمرو زبانی: پرنده‌های کاغذی: استعاره از نامه / آسرا: جمع اسیر / هیئت: گروه

من هم، تمام حواسم به نامه‌ها بود که یک باره، چشمم به تکیه کلام پدرم که صدایم می‌کرد «نور دیده» (استعاره از فرزند) روشن شد. دیگر توضیح و ترجمه را نه می‌شنیدم، نه می‌فهمیدم. بی اختیار، سرم را جلو و جلوتر و چشمانم را ریز می‌کردم تا مطمئن شوم درست می‌بینم و درست می‌خوانم. وقتی فهمید نامه‌ای که روی دیگر نامه‌هاست، مال من است، آن را به سمتم گرفتم. نامه را گرفتم و بوسیدم؛ گرمای دستانش را روی کاغذ نامه حس می‌کردم. به ردّ قطرات اشک که هنگام نوشتن از چشمانش، روی نامه چکیده بود، دست می‌کشیدم. نامه بوی پدرم را می‌داد؛ بوی اسطوره (اشخاص و افرادی که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد) زندگی ام را؛ بوی مهربانی و عشق می‌داد. تمام کلماتی را که پدرم با دستان لرزان (صفت فاعلی) نوشته بود، مثل شربت‌ی خنک و گوارا؛ گوارنده، قابل هضم، بن ماضی: گوارید، بن مضارع: گوار) نوشیدم و کلمه به کلمه خواندم:

«نور دیده کجایی؟ از کجا باور کنم تویی تا سلامت کنم. همه جا را گشتم. سراغ تو را از هر کسی گرفتم. به خدا می‌سپارم تا همیشه زنده باشی.»

خدای من! (منادا) این (نهاد) نامه‌ای است که پدر با دستان مهربانش برای من نوشته است؟! باور کردنی نبود. ...

قلمرو زبانی: نور دیده: استعاره از فرزند/ گوارا: گوارنده، قابل هضم. ؛ بوی اسطوره ( اشخاص و افرادی که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد) زمان آمارگیری لعنتی، برادرها را در گرمای پنجاه درجه که خورشید وسط آسمان بود، روی دو پا می‌نشاندند و آنها را با ضربه‌های کابل می‌شمرند. ضربه‌ها با شدت هر چه تمام تر بر بدن‌های استخوانی شان فرود می‌آمد. این نمایش مرگبار که هفته‌ای سه بار به مدت یک ساعت به طول می‌انجامید، به پنج نوبت در هفته تبدیل شده بود.

این بار، زیر بغل برادران مجروح و معلول را گرفته، آنها را هم بیرون می‌کشیدند و چند نفر دیگر از آسرای سالخورده و قدخمیده هم در جمع آنها نشسته بودند. فرمانده اردوگاه درحالی که چند سرباز کابل به دست، دور او را گرفته بودند و یک تکه برگه را که بر آن عبارت «لعن علی الصدام» نوشته شده بود، همراه با فحش و ناسزایی که همیشه ورد زبانش بود، به بچه‌ها نشان می‌داد.

پیدا بود که این برگه ساختگی، بهانه‌ای برای اذیت و آزار بچه‌هاست. بعضی از مجروحان و پیرمردها خود را کاملاً آماده شلاق کرده بودند و در هوای داغ اردوگاه «الأنبار» کلاه و لباس گرم پوشیده بودند؛

اما آنها با وقاحت همه کلاه‌ها و لباسها را از تنشان بیرون کشیدند. هر لحظه به تعداد سربازها اضافه می‌شد. فرمانده اردوگاه کفشش را جلو دهان برادرها می‌برد که آن را با دندان نگه دارند تا نتوانند ناله کنند.

قلمرو زبانی: مجروح: جراحت دیده، زخم دیده / معلول: منظور کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است / لعن علی الصدام: نفرین بر صدام / ورد: سخنی که پیوسته تکرار می‌شود / ساختگی: قلابی / الأنبار: منطقه ای در عراق / وقاحت: بی شرمی

اگر کسی در حین شلاق خوردن، فریاد می‌زد، ضربه‌ها شدت بیشتری می‌گرفت.

خدا را به مقدّسات عالم قسم می‌دادیم، همان طور که آتش را بر حضرت ابراهیم سرد کرد، شدت این ضربه‌ها را بگیرد و این عذاب را بر آنان آسان سازد.

در یکی از روزها که مأموران صلیب سرخ آمده بودند، نامه و عکسی از پدرم برایم آوردند که وقتی به آن نگاه می‌کردم، در نگاهش نشانی از خودم می‌یافتم.

تمام توش و توان ما در دوران اسارت، ضربان قلب و سوی چشم ما، به خطوط و سطور این کاغذها و کلمات و نوشته‌ها بسته بود. با کلمات این نامه‌ها راه می‌رفتیم و حرف می‌زدیم و می‌خوابیدیم و زندگی می‌کردیم.

کلمات، آن قدر قدرت داشتند که هم جان می‌دادند و هم جان می‌گرفتند. کلمات هم، صدا و هم نگاه داشتند و می‌توانستند ما را آرام یا متلاطم کنند و آنجا بود که معجزه کلمه را دریافتم و فهمیدم چرا معجزه پیامبر ما کلمه و کتاب بود. دریافتم خمیرمایه آدمی، کلمه است. فقط افسوس که اجازه نداشتیم بیش از شش خط یا بیست و چند کلمه بنویسیم.

قلمرو زبانی : مقدس: دارای تقدس و پاکی، پالوده / صلیب سرخ: سازمان بین المللی ( برای مطالعه: انجمن و سازمان غیردولتی انسان‌دوستانه است که مقر اصلی آن در شهر ژنو سوئیس است. این سازمان در ابتدا فقط در حوزه مراقبت از سربازان زخمی جنگ فعالیت می‌کرد، اما بعد در دیگر زمینه‌ها نیز وارد شد. تقریباً در همه کشورهای جهان شعبه‌هایی از صلیب سرخ وجود دارد که در طول جنگ و صلح فعالیت می‌کنند.) / توش: توانایی / متلاطم: دستخوش پریشانی و آشفتگی / معجزه: عاجز کننده /

خمیرمایه: اصل و اساس

اما من بی ملاحظه، کاغذ را سیاه می‌کردم و می‌دانستم این کلمات در جان مادر و پدر و برادر و خواهرانم ریخته می‌شود و آنها با این کلمات زندگی می‌کنند؛ پس هر چه بیشتر، بهتر. چقدر سرگرم این کلمات می‌شدیم؛ سهم ما دو برگه کاغذ بود و باید در همان دو کاغذ همه چیز را برای همه می‌نوشتیم.

چگونه می‌توانم از روزهایی بگذرم که هر لحظه اش یک مرگ بود و هر شب بر جنازه خودم شیون می‌کردم و صبح می‌دیدم زنده ام و دوباره باید خود را آماده مرگ کنم!

اگر چه این رنج، مرا ساخته و گداخته کرده است، اصلاً حاضر نیستم یک قدم از خودم عقب نشینی کنم؛ حتی اگر دشمن از خاکم عقب نشینی کرده باشد.

به خودم قول دادم، هیچ وقت درد و رنج خود و لحظه‌های انتظار طاقت فرسای خانواده بزرگ اسیران درد کشیده را فراموش نکنم. اگر فراموش کنیم و دچار غفلت شویم؛ دوباره هم گزیده می‌شویم.

تاریخ کشورمان سرشار از خاطراتی است که یک نسل به فراموشی سپرده و تاوان آن فراموشی را نسل دیگری پرداخته است.

یاد یک نامه تاریخی افتادم که در آن، یکی از سرداران و دلاوران وطن نوشته بود: «هر کرسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد، باید پرهایش را به تربیت شدگان نسل ما باج دهد.»  
از اینکه توانسته بودم با رنج چهارساله اسارت، یک پر کرس را بکنم، خوشحالم.

قلمرو زبانی: پس هر چه بیشتر، بهتر: است = حذف فعل معنایی / چقدر سرگرم: مشغول / شیون می کردم: زاری و ناله می کردم / ساخته: آماده و مهیا / گداخته: مذاب / گزیدن: نیش زدن - کنایه از ضربه خوردن از جایی / تاوان: زیان یا آسیب / شخص به خاطر خطا کاری.

من زنده‌ام، معصوم آباد

درک و دریافت:

- ۱- به اعتقاد شما چگونه می‌توان از اینارگری آزادگان و جانبازان تجلیل کرد؟  
خاطرات آن‌ها ثبت شود. به ایشان امتیازهایی داده شود؛ مراسمی برای بزرگداشت ایشان برپا شود.
- ۲- ثبت خاطرات دوره جنگ، چه نقشی در حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی داشته است؟  
ثبت این یادمان‌ها به نسل آینده کمک می‌کند تا از تجربه گذشتگان بهره‌مند شود و از رخدادهای گذشته درس گیرد.

## فصل ششم

درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

درس سیزدهم: گردآفرید

تدوین شده توسط گروه زبان و ادبیات فارسی شهر تهران

تدوین شده توسط استان اصفهان

اصلاح شده توسط گروه زبان و ادبیات فارسی استان کرمانشاه

درس دوازدهم

رستم و اشکبوس

اهداف کلی:

(۱) آشنایی با نمونه ای از داستان های حماسی (پهلوانی) شاهنامه فردوسی (علم)

- ۲) تقویت روحیه ایثار و مبارزه تا پای جان در راه وطن و میهن دوستی (اخلاق)
- ۳) تقویت نگرش مثبت نسبت به ارزش های دلاورانه و میهن دوستانه (اخلاق)
- ۴) تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۵) تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته های کلیدی شعر (تفکر)
- ۶) کاربرست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

## اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب های جدید متن را بیان می کند.
- ۲) املا صحیح واژه ها را در بافتار متن شناسایی می کند.
- ۳) پیام های آموزشی متون معاصر و کهن را شرح می کند.
- ۴) آموزه های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می کند.
- ۵) آموزه های درس را در قلمرو ادبی (آرایه های ادبی و تاریخ ادبیات) بررسی و تحلیل می کند.
- ۶) آموزه های درس را در قلمرو فکری (متن کاوی، درک و دریافت مفهوم جمله ها و مضمون یابی) بررسی و تحلیل می کند.
- ۷) شعرهای بخش شعرخوانی را به خاطر می آورد.

## ادبیات حماسی

\*حماسه: در لغت به معنای دلاوری و شجاعت و در اصطلاح ادبی، روایتی داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت است که با قهرمانی ها، جنگاوری ها و رخدادهای خلاف عادت و شگفت (خارق العاده) در می آمیزد.

در حماسه، تاریخ و اساطیر، خیال و حقیقت به هم آمیخته می شود حماسه مربوط به دورانی کهن است که قبایل و تیره های گوناگون متحد شده و اندک اندک تشکیل ملتی داده اند؛ به همین سبب، حماسه هر ملتی،

بیان‌کننده آرمان‌های آن ملت است و مجاهدات آن ملت را در راه سربلندی و استقلال برای نسل‌های بعدی روایت می‌کند. در حماسه، تاریخ و اساطیر، خیال و حقیقت به هم آمیخته می‌شود و شاعر، مورخ ملت به شمار می‌آید؛ بنابراین، هر حماسه چند ویژگی دارد.

### آثار حماسی در چهار زمینه بررسی می‌شود:

\***زمینه داستانی حماسه:** یکی از ویژگی‌های حماسه، داستانی بودن آن است. حماسه در بستری از حوادث شکل می‌گیرد.

\***زمینه ملی:** قهرمانی‌ها در بستری از واقعیات جریان دارند. واقعیاتی که ویژگی‌های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسائل فکری و مذهبی در برمی‌گیرد. شاهنامه نیز تصویری است از جامعه ایرانی در جزئی‌ترین ویژگی‌های حیاتی مردم این سرزمین. در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای کسب استقلال و ملیت در برابر ملل مهاجم، آگاهی می‌یابیم، در مراسم اجتماعی، تمدن و مظاهر و مدنیت و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی خوشی‌های پهلوانان و بحث‌های فلسفی و دینی آنان مطلع می‌شویم.

\***زمینه قهرمانی:** بیشترین موضوع حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می‌دهند و وظیفه شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسان‌هایی باشد که هم از نظر نیروی مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی، قهرمانان حماسه، قهرمانانی ملی هستند.

\***زمینه خرق عادت:** از دیگر شرایط حماسه، جریان یافتن حوادثی است که با منطق و تجربه علمی سازگاری ندارد. در هر حماسه‌ای، رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می‌شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه پذیر هستند. هر ملتی، عقاید ماورای طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت آور، در حماسه خویش به کار می‌گیرد و بدین گونه است که در همه حماسه‌ها، موجودات و آفریده‌های غیرطبیعی، در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می‌کند، ظهور می‌یابند. در شاهنامه نیز وجود سیمرغ، رویین تن بودن اسفندیار و عمر هزارساله زال و ... عناصر و پدیده‌هایی هستند که همچون رشته‌هایی محکم و استوار، زمینه تخیلی حماسه را تقویت می‌کنند.

\***گونه ادبی درس: حماسی** \* **قالب: مثنوی**

\* **شخصیت‌ها:** کیخسرو: پادشاه ایران، پسر سیاوش / افراسیاب: پادشاه توران / طوس: فرمانده سپاه ایران / کاموس: جنگجوی کشانی و یکی از امیران تحت فرمان افراسیاب / رهام: پسر گودرز، سپهسالار ایران / اشکبوس: یکی از پهلوانان کشانی که در جنگ با ایرانیان به یاری افراسیاب رفت. / رستم: جهان پهلوان ایرانی

\* **سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است.** هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند، اما سرانجام، رستم پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلاوری و زبان‌آوری با هم آمیخته است.

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: می‌تازد: حمله می‌کند (مضارع اخباری) / چالاکی: چابکی، چستی، زرنگی / زبان‌آوری: فصاحت و بلاغت، زبان‌دانی / دستور: سخن: نهاد / برسر: حرف اضافهٔ مرکب / پیکار: متمم / کیخسرو: نهاد / افراسیاب: نهاد / سرزمین توران: ترکیب اضافی / تخت پادشاهی: ترکیب اضافی / رستم: مفعول / پهلوان سپاه توران بدل از اشکبوس / مبارز: مفعول / یکی دو تن: ترکیب وصفی (یکی دو: صفت شمارشی تقریبی) (صفت مبهم) / پیاده: قید / نبرد: نهاد / عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن: گروه متممی در جایگاه مسند. طنزگویی: نهاد / آمیخته: مسند (مسند نیست / آمیخته است: فعل ماضی نقلی) ماضی نقلی

**قلمرو ادبی:** (بر تخت نشستن: کنایه از به حکومت رسیدن / پای به میدان نهادن: کنایه از وارد عمل شدن)

### ۱. خروش سواران و اسپان ز دشت / ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: خروش: بانگ و فریاد / اسپ: اسب (تحول نوشتاری) / بهرام: سیارهٔ مریخ / کیوان: سیارهٔ زحل / همی برگذشت: بالا می‌رفت، عبور می‌کرد. / دستور: همی درگذشت: ماضی استمراری (دستور تاریخی) / بیت یک جمله است.

**قلمرو ادبی:** سواران و اسپان: تناسب / بهرام و کیوان: تناسب و مجاز از اوج آسمان / اغراق در توصیف شدت نبرد و سروصدای اسب‌ها و سربازان (واج آرایی «ش»)

**قلمرو فکری:** شدت جنگ چنان بود که فریاد جنگجویان و خروش اسبان در میدان نبرد از اوج آسمان نیز فراتر می‌رفت و به سیاره بهرام و کیوان می‌رسید. (فریاد سوارکاران و شیهه‌اسبها به آسمان می‌رسید).  
مفهوم: توصیف میدان جنگ و شدت نبرد

## ۲. همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل / خروشان دل خاک در زیر نعل

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: تیغ: شمشیر، هر چیز برنده / ساعد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد. / لعل: از سنگ‌های گرانبها و سرخ رنگ، یاقوت / نعل: قطعه آهنی (منحنی یا نیم دایره) که برای محافظت سم ستوران در برابر سایش طراحی و ساخته شده است. / دستور: شیوه بلاغی در هر دو مصراع بیت دو جمله است. فعل جمله دوم به قرینه لفظی حذف شده است. / همه: قید / لعل، خروشان: مسند / دل: نهاد / خاک: مضاف الیه / در زیر: حرف اضافه / نعل: متمم

**قلمرو ادبی:** تشبیه، تیغ و ساعد به لعل (تیغ و ساعد لعل بود تشبیه بلیغ) (لعل بودن: کنایه از سرخ بودن) / ساعد: مجاز از دست / دل خاک: اضافه استعاری (نیازی به طرح این مبحث نیست) (تشخیص) / خاک: مجاز از زمین / نعل مجاز از پای اسب / لعل و نعل: جناس ناهمسان / مصراع اول کنایه از کشتار و خونریزی و مصراع دوم کنایه از شدت تاخت و تاز سواران / اغراق

**قلمرو فکری:** شمشیر و دست جنگجویان خونین و سرخ شده بود و زمین از شدت تاخت و تاز سواران و ضربه نعل اسبها به فریاد در آمده بود.

مفهوم: توصیف میدان جنگ و شدت نبرد

## ۳. نماند ایچ با روی خورشید، رنگ / به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: ایچ: هیچ (نقش: قید) / حرف اضافه «با» در معنی «به» / بر: کار رفته است / دستور: مصراع اول و دوم: شیوه بلاغی / رنگ: نقش نهاد / خورشید: نقش مضاف الیه / بیت: دو جمله است.

**قلمرو ادبی:** روی خورشید: اضافه استعاری (نیازی به طرح این مبحث نیست) و تشخیص / مصراع اول کنایه از ترسیدن و تاریک شدن (به نظر می‌رسد که تاریک شدن درست باشد) تاریک شدن درسته / مصراع دوم کنایه از گرد و خاک به هوا برخاستن / اغراق در توصیف هولناکی نبرد و شدت گرد و غبار / جناس ناهمسان: رنگ و سنگ / مراعات نظیر: خاک، کوه، سنگ

**قلمرو فکری:** خورشید از این نبرد ترسیده بود (یا خورشید در زیر گرد و غبار محو شده بود) این درسته و رنگ از رخسارش پریده بود. و از شدت جنگ، خاک بر کوه و سنگ به جوش آمده بود و گرد و خاک به پا شده بود.

مفهوم: شدت ترسناکی جنگ و نبرد

#### ۴. به لشکر، چنین گفت کاموسِ گرد / که گر آسمان را ببايد سپرد

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: کاموس: نام مبارزی کُشانی (اهل شهر کوشان / کُشان، شهری در توران)، یکی از فرماندهان سپاه افراسیاب / گرد: پهلوان، دلیر / باید: لازم است / سپرد: مصدر مرخم (در مباحث دستوری کتاب های دبیرستان مطرح نشده) سپردن: طی کردن، گذشتن، عبور کردن و لگدکوب کردن، درنوردیدن / اگر سپردن آسمان لازم است / این بیت با بیت بعد موقوف المعانی است. / دستور: کاموس گرد: ترکیب وصفی / آسمان: مضاف الیه / سپردن: مفعول مصراع اول شیوه بلاغی دارد / بیت دو جمله دارد. (لشکر: متمم)

**قلمرو ادبی:** آسمان را سپردن: کنایه از انجام هر کار دشوار و غیرممکن / اغراق (لشکر مجاز از لشکریان)

**قلمرو فکری:** کاموس پهلوان (پهلوان کشانی) به لشکریان خود چنین دستور داد که با تلاش و همت فراوان و با هر دشواری که هست حتی اگر مجبور به طی کردن آسمان باشید.

مفهوم: تحمل سختی و انجام کار دشوار

#### ۵. همه تیغ و گرز و کمند آورید / به ایرانیان، تنگ و بند آورید

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: تیغ: شمشیر / گرز: کوپال، نوعی سلاح جنگی از چوب و آهن که سر آن برجسته و گلوله مانند بوده است. / کمند: ریسمان و طناب / تنگ: تسمه ای که بر کمر اسب و ستور می بندند، دوال (تنگ: تنگنا، فشار آوردن و در تنگنا قرار دادن، محاصره کردن) / دستور: همه: ضمیر مبهم نقش نهاد دارد. تیغ و گرز و کمند: مفعول / ایرانیان: متمم

**قلمرو ادبی:** تیغ و گرز و کمند و بند: مجاز از تمام ابزارهای جنگی / تنگ آوردن: کنایه از به دام انداختن، به رنج افکندن، محاصره کردن / بند آوردن کنایه از گرفتار و اسیر کردن / مراعات نظیر: تیغ و گرز و کمند / تنگ و بند

**قلمرو فکری:** همگی به شمشیر و گرز و کمند (ساز و برگ جنگی) مسلح شوید و عرصه را بر ایرانیان تنگ و آن ها را اسیر کنید.

مفهوم: تنگ کردن عرصه بر ایرانیان و شکست و اسارت آنان.

### ۶. دلیری کجا نام او اشکبوس / همی بر خروشید، برسان کوس

**قلمرو زبانی:** دلیر: با شهامت، بی باک، جنگاور / اشکبوس: پهلوان کُشانی که به یاری اسفندیار (افراسیاب درست است) آمد و به دست رستم کشته شد / همی بر خروشید: فریاد می‌زد، نعره می‌زد / برسان: به معنی مثل، مانند / کوس: طبل بزرگ، دهل / دستور: (دلیر: نهاد) کجا: که، پیوند وابسته ساز / همی بر خروشید: ماضی استمراری / برسان: حرف اضافه / کوس: متمم / دو جمله: در جمله اول فعل «بود» به قرینه معنوی حذف شده است.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: اشکبوس (مشبه)، بر سان (ادات تشبیه)، کوس (مشبه به)، بر خروشید (وجه شبه)

**قلمرو فکری:** پهلوان دلاوری به نام اشکبوس مانند طبل جنگی نعره می‌زد.

مفهوم: ایجاد رعب و وحشت در میدان جنگ

### ۷. بیامد که جوید ز ایران، نبرد / سر هم نبرد اندر آرد به گرد

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: نبرد: جنگ، رزم، کارزار، پیکار / (نبرد: مبارز، جوید نبرد: هم نبرد بیابد) / (اندر: در) / هم نبرد: هم رزم، حریف / دستور: بیت سه جمله دارد. جملات دوم و سوم: شیوه بلاغی / نبرد: مفعول / سر: مفعول / (هم نبرد: مضاف الیه)

**قلمرو ادبی:** ایران: مجاز از سپاه ایران / نبرد: مجاز از هم نبرد، مبارز / سر به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن و نابود کردن / واج آرایی «ن، ب، ر، د»

**قلمرو فکری:** اشکبوس وارد میدان جنگ شد تا از میان سپاه ایران حریفی بجوید و او را شکست بدهد.

مفهوم: مبارز طلبی

### ۸. بشد تیز، رُهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: بشد: رفت، به راه افتاد، فعل غیر اسنادی / تیز: تند، سریع / رهام: پسر گودرز، پهلوان ایرانی / خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند / گبر: نوعی لباس جنگی، خفتان / دستور: تیز: قید / رهام: نهاد / همی آمد: ماضی استمراری / بیت دو جمله دارد / هر دو مصراع به شیوه ی بلاغی است.

**قلمرو ادبی:** خود و گبر: مجاز از ساز و برگ و ابزار جنگ / (تناسب) / ابر: مجاز از اوج آسمان / جناس ناهمسان: گبر و ابر / خود و گبر و رزم: تناسب (مراعات نظیر) / واج آرای «ر» / اغراق در بیان سرعت وارد شدن رهام به میدان جنگ (به صورتی که از سرعت او گرد و غبار به آسمان برخاست .)

**قلمرو فکری:** رهام، شتابان با ساز و برگ جنگی وارد میدان نبرد شد. سرعت او چنان بود که گرد و غبار به آسمان برخاست.

مفهوم: شدت تاخت و تاز رهام در میدان نبرد

### ۹. بر آویخت رهام با اشکبوس / بر آمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: بر آویخت: درگیر شد، گلاویز شد / رهام: پهلوان ایرانی فرزند گودرز / بر آمد: برخاست، بلند شد / بوق: شیپور، صور / دستور: بر آویخت: فعل پیشوندی (در کتاب های دبیرستان مطرح نشده است) / بر آمد: فعل پیشوندی / شیوه بلاغی در دو جمله / رهام و بوق: نهاد / اشکبوس: متمم

**قلمرو ادبی:** بوق و کوس: مجاز از صدای شیپور و طبل / مراعات نظیر: بوق، کوس

**قلمرو فکری:** رهام با اشکبوس درگیر و مشغول نبرد شد. صدای شیپور و طبل برای برانگیختن جنگجویان از جانب هر دو سپاه برخاست. (شور و غوغایی در سپاهیان هر دو طرف ایجاد شد.)

مفهوم: ازدحام و سر و صدای میدان جنگ

### ۱۰. به گرز گران، دست برد اشکبوس / زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: گران: سنگین، بزرگ / سپهر: آسمان / آبنوس: درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است؛ مجازاً به معنی تیره و سیاه. / دستور: بیت سه جمله دارد. / فعل جمله سوم به قرینه لفظی حذف شده است. / دست: مفعول / اشکبوس: نهاد / آهنین و آبنوس: مسند

**قلمرو ادبی:** (به گرز گران دست بردن: کنایه از استفاده از گرز، گرزکشی) / تشبیه زمین به آهن و سپهر به آبنوس / زمین، سپهر: تضاد / (آبنوس شدن سپهر: کنایه از تاریک شدن بر اثر گرد و غبار برخاسته از میدان جنگ) / (آهنین شدن زمین: کنایه از محکم شدن برای تحمل وزن مبارزان و یا اشاره اغراق آمیز به ادوات جنگی) / اغراق در هر دو عبارت «زمین آهنین شد» و «سپهر آبنوس شد» / مصراع اول کنایه از سفت و سخت شدن زمین / مصراع دوم کنایه از تیره و سیاه شدن آسمان .

**قلمرو فکری:** اشکبوس گرز سنگین خود را به دست گرفت. در اثر شدت نبرد، زمین سخت و آهنین و آسمان از شدت گرد و غبار برخاسته در میدان، تیره و تار شد.

مفهوم: شدت تاخت و تاز اسبان و سختی نبرد

### ۱۱. بر آهیخت رُهام، گرز گران / غمی شد ز پیکار، دست سران

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: بر آهیخت: بلند کرد، برکشید، بالا آورد، بیرون کشیدن چیزی مانند شمشیر و تیغ / غمی: خسته، فرسوده، ناتوان / پیکار: جنگ / سران: فرماندهان، سرداران / دستور: بیت دو جمله است / به شیوه بلاغی / رهام: نهاد / گرز گران: مفعول (ترکیب وصفی) / غمی: مسند / دست سران: نهاد (ترکیب اضافی)

**قلمرو ادبی:** سران: مجاز از فرماندهان، سرداران / واج آرایی «ر»

**قلمرو فکری:** رهام گرز سنگین را برکشید. دستان دو جنگجو از شدت نبرد با گرزهای سنگین، خسته شد.

### ۱۲. چو رُهام گشت از کُشانی ستوه / بیچید زو روی و شد سوی کوه

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: چو: وقتی که / کُشانی: منظور اشکبوس است / ستوه: خسته، درمانده، رنجور؛ ستوه گشتن: درمانده شدن / شد: رفت / دستور: چو: پیوند وابسته ساز (کل بیت یک جمله مرکب است؛ مصراع اول جمله وابسته و مصراع دو جمله هسته) / کُشانی: صفت نسبی از کُشان یا کُشان (صفت نسبی که جانشین اسم شده و نقش متممی گرفته) / شد: فعل غیر اسنادی / بیت به شیوه بلاغی بیان شده است. / بیت سه جمله دارد. / ستوه: مسند / روی: مفعول / کوه: متمم

**قلمرو ادبی:** روی بیچیدن: کنایه از روی برگرداندن و گریختن / روی و سوی: جناس ناهمسان اختلافی / واج آرای مصوت بلند «و»

**قلمرو فکری:** وقتی که رهام از نبرد با اشکبوس خسته و درمانده شد، از مقابل او گریخت و به سوی کوه فرار کرد.

### ۱۳. ز قلب سپاه اندر آشفت طوس / بزد اسپ، کاید بر اشکبوس

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: قلب: قسمت میانی لشکر، بین میمنه (سمت راست) و میسره (سمت چپ) که جایگاه فرماندهی سپاه است و پرچم فرماندهی را در آنجا استوار می سازند، مرکز سپاه / طوس: فرمانده سپاه ایران فرزند نوذر / اندر آشفت: خشمگین شد / کاید: مخفف که آید. / بر: نزد دستور: اندر آشفت: فعل پیشوندی / اسپ: مفعول / کاید: مخفف که آید: مضارع التزامی

**توجه:** در گذشته آرایش نظامی سپاه بدین شکل بوده است: ۱. طلایه یا مقدمه (جلو سپاه) ۲. میمنه (سمت راست سپاه) ۳. میسره (سمت چپ سپاه) ۴. ساقه (دنباله لشکر) ۵. قلب یا مرکز فرماندهی

**قلمرو ادبی:** بزد اسب: کنایه از اسب را به حرکت در آورد.

**قلمرو فکری:** طوس که در مرکز فرماندهی سپاه بود، خشمگین شد. اسبش را به حرکت درآورد تا برای نبرد، نزد اشکبوس بیاید.

#### ۱۴. تهمتن برآشفتم و با طوس گفتم / که رهام را جام باده است جفتم

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: تهمتن: لقب رستم به معنی تنومند، نیرومند، قوی هیکل / (با: به) / باده: شراب / جفتم: همراه، همنشین / دستور: را: فک اضافه است (رهام جفتم جام باده است) (رهام را جفتم: جفتم رهام / جام باده، جفتم رهام است) درسته / / رهام: نهاد (مضاف الیه و جام: نهاد) درسته / جفتم: مسند (جفتم جام باده: ترکیب اضافی) / بیت سه جمله است. / (تهمتن: صفت جانشین اسم)

**قلمرو ادبی:** تهمتن: کنایه از رستم / جناس ناهمسان: جفتم، گفتم / جفتم بودن: کنایه از همراه و همنشین بودن / با جام جفتم بودن: کنایه از شرابخواری و اهل عیش و نوش بودن (اهل جنگ نبودن)

**قلمرو فکری:** رستم خشمگین شد (چون طوس بر خلاف قوانین جنگی، قلب سپاه را رها کرده بود) و به طوس گفت: رهام مرد جنگ نیست و اهل خوشگذرانی و شرابخواری است. (نباید به او اجازه نبرد می دادی)

مفهوم: مبارز و جنگجو نبودن رهام

#### ۱۵. تو قلب سپه را به آیین بدار / من اکنون، پیاده، کنم کارزار

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: به آیین: منظم / آیین: راه و روش، رسم و سنت و آداب، کیش / کارزار: جنگ و جدال، پیکار، نبرد / دستور: قلب: مفعول / به آیین و پیاده: قید / بیت دو جمله است.

**قلمرو ادبی:** قلب سپاه را (به آیین) داشتن: کنایه از فرماندهی کردن / قلب و سپه و کارزار: مراعات نظیر (تناسب).

**قلمرو فکری:** تو مرکز سپاه را به درستی فرماندهی و از آن نگهداری کن.. من اکنون با پای پیاده با اشکبوس می جنگم.

#### ۱۶. کمان به زه را به بازو فکند / به بند کمر بر، بزد تیر چند

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: زه: چله کمان، وتر، کمان به زه: کمان آماده برای تیراندازی/ دستور: کمان به زه: ترکیب وصفی/ به بند کمر بر: دو حرف اضافه برای یک متمم، ویژگی سبک خراسانی، کمر: مضاف‌الیه / تیرچند: چند تیر جابه جایی موصوف و صفت/ بیت دو جمله دارد./ (چند: صفت مبهم، مصراع اول شیوه عادی و مصراع دوم شیوه بلاغی)

**قلمرو ادبی:** کمان به زه: کنایه از کمان آماده برای تیراندازی/ بازو: مجاز از دوش/ مراعات نظیر: تیر و کمان و زه/ جناس ناهمسان: بند، چند

**قلمرو فکری:** کمان آماده شده را به روی دوش خود انداخت (به کتف خود آویزان کرد) و در کمر بند خود، چند تیر قرار داد.

مفهوم: آماده شدن برای جنگ

### ۱۷. خروشید کای مردِ رزم آزمای / هموردت آمد، مشو بازِ جای

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: خروشید: فریاد زد / کای: مخفف که ای (حرف ندا) / رزم آزمای: جنگ آزموده، مبارز / همورد: حریف، رقیب / مشو: نو / باز: به طرف، به سوی از / مشو بازِ جای: فرار نکن، بایست/ دستور: مرد رزم آزمای: ترکیب وصفی (منادا) / بیت: چهار جمله / مشو: غیراسنادی/ «ت» در هموردت: نقش مضاف‌الیه دارد. توجه: از ویژگی‌های حماسی، فراوانی گفت و گو و پرسش و پاسخ میان جنگاوران و رجزخوانی است که معمولاً با هدف خوارداشتن و ایجاد ضعف و شکاف در سپاه مقابل انجام می‌شود.

**قلمرو ادبی:** مشو بازِ جای: کنایه از فرار نکن/ رزم آزما و همورد: تناسب (مراعات نظیر)

**قلمرو فکری:** رستم فریاد زد که ای مرد جنگجو حریف تو به میدان آمد. از میدان جنگ فرار نکن.

مفهوم: دعوت به مبارزه و نبرد با رنگی از تمسخر.

### ۱۸. گشانی بخندید و خیره بماند / عنان را گران کرد و او را بخواند

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: خیره بماند: تعجب کرد / عنان: افسار، دهانه / بخواند: صدا زد/ دستور: بیت دارای چهار جمله به شیوه عادی است./ (گشانی: نهاد جمله اول)/ (نهاد جمله دوم و سوم و چهارم حذف به قرینه لفظی)/ (او: مفعول، مرجع ضمیر او: رستم)

**قلمرو ادبی:** عنان گران کردن: کنایه از متوقف کردن اسب و ایستادن

**قلمرو فکری:** اشکبوس (با شنیدن سخنان رستم) خندید و شگفت زده برجای ماند. اسب خود را نگاه داشت؛ ایستاد و رستم را فراخواند.

۱۹. بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ / تن بی سرت را که خواهد گریست؟

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: بدو: به او / را: بر، برای / دستور: (او: متمم و مرجع ضمیر او: رستم) / که: در مصراع اول حرف ربط وابسته ساز و در مصراع دوم ضمیر پرسشی و نهاد / خندان: قید (با تمسخر) / نام تو: نهاد (ترکیب اضافی) / چیست: (چه است) مسند و فعل اسنادی / تن: متمم / تن بی سر: ترکیب وصفی / «ت» در بی سرت: مضاف الیه / (مرجع ت/تو: رستم) (را: حرف اضافه / تن بی سرت را: برای تن بی سرت)

**قلمرو ادبی:** تن بی سر: کنایه از تن کشته، جسم مرده / که: جناس همسان (۱- حرف پیوند ۲- چه کسی). تن بی سرت را که خواهد گریست: کنایه از اینکه حتماً می میری / تن، سر: تناسب / (خندان و گریست، تضاد)

**قلمرو فکری:** اشکبوس با خنده و لحنی تمسخرآمیز به رستم گفت که نام تو چیست؟ خاندان تو کیستند؟ تا بعد از آن که به دست من کشته شدی، برای تو سوگواری کنند (در این بیت نوعی رجزخوانی وجود داد و تهدید به اینکه من حتماً تو را خواهم کشت). (با تمسخر به او گفت: نامت چیست و چه کسی برای تو عزاداری خواهد کرد؟)

مفهوم: حقیر شمردن حریف و تهدید او به مرگ

۲۰. تهمتن چنین داد پاسخ که نام / چه پُرسی؟ کزین پس نبینی تو کام

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: کزین: مخفف که از این / کام: مراد، آرزو، قصد، نیت / دستور: نام و کام: نقش مفعول / چه: قید پرسش / (چه پرسی؟ پرسش انکاری یعنی نپرس)

**قلمرو ادبی:** تهمتن: کنایه از رستم / کام: مجاز از آرزو و مراد / نام و کام: جناس ناقص اختلافی / نبینی تو کام: کنایه از نرسیدن به آرزو (کشته شدن) / دیدن کام: حس آمیزی.

**قلمرو فکری:** رستم پاسخ داد، چرا نام مرا می پرسی؟! [نپرس] (بیهوده اسمم را نپرس) زیرا پس از این تو زنده نخواهی ماند و به آرزویت نمی رسی.

مفهوم: تحقیر و تهدید به مرگ با بیانی طنزآمیز و همراه با رجزخوانی

۲۱. مرا مادرم نام، مرگ تو کرد / زمانه مرا پُتک ترگ تو کرد

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: پتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب / ترگ: کلاه خود/ زمانه: روزگار، تقدیر و سرنوشت / دستور: را: در مصراع اول رای فک اضافه است: نام من/ مرجع ضمیر "م" رستم و مرجع ضمیر "تو" اشکبوس است / نقش ضمیر متصل «م»: مضافالیه/ بیت دو جمله.

**قلمرو ادبی:** واج‌آرایی صامت «م، ر، گ» دارد/ جناس ناهمسان: بین مرگ و ترگ/ ترگ: مجاز از سر/ تشبیه من (رستم) به پتک/ زمانه ... کرد: تشخیص / هردو مصراع: کنایه از اینکه من برای کشتن توبه دنیا آمده‌ام./ بیت دارای طنز است.

**قلمرو فکری:** مادرم نام مرا مرگ تو نهاد ( از همان اول برای کشتن تو به دنیا آمدم) و روزگار مرا مانند پتکی آفرید که بر فرق سر تو فرود بیایم.

مفهوم: تحقیر و تمسخر و تهدید به مرگ با بیانی طنزآمیز

## ۲۲. گشانی بدو گفت: بی‌بارگی / به کشتن دهی سر، به یکبارگی

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: بارگی: باره، اسب: بی‌بارگی یعنی بدون اسب، پیاده / به یکبارگی: در دم، ناچار، ناگهانی، یک دفعه/ دستور: (بدو: به او، حرف اضافه + متمم)/ بارگی: متمم/ سر: مفعول / به یکبارگی: قید

**قلمرو ادبی:** سر: مجاز از کل وجود

**قلمرو فکری:** اشکبوس به رستم گفت: با جنگیدن بدون اسب یکباره خودت را به کشتن می‌دهی. (بی اسب، فوراً خودت را به کشتن می‌دهی)

مفهوم: تهدید و تحقیر کردن رستم

## ۲۳. تهمتن چنین داد پاسخ بدوی: / که ای بی‌هده مردِ پرخاشجوی

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: بی‌هده: مخفف بی‌هوده، ناحق و باطل / پرخاش: جنگ و ستیز، نبرد، پیکار/ پرخاشجوی: ستیزه جو، جنگجو،/ بی‌هده مرد: مرد بی‌هده، شخص بی ارزش و پست و فرومایه، نادان و احمق/ با بیت بعدی موقوف المعانی است./ دستور: پرخاشجوی: صفت مرکب/ بی‌هده مرد: ترکیب وصفی؛ منادا/ بیت دو جمله دارد.

**قلمرو ادبی:** پرخاشجو: کنایه از جنگجو

**قلمرو فکری:** رستم به اشکبوس چنین پاسخ داد که ای مردِ جنگجوی بی‌هده گو،

## ۲۴. پیاده، ندیدی که جنگ آورد / سر سرکشان، زیر سنگ آورد؟

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: سرکش: گردن فراز، نافرمان، توانا، قوی، زورمند، سرافراز، جنگاور/ دستور: پیاده: مفعول/ جنگ آورد: فعل/ سر: مفعول

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: جنگ و سنگ/ مصرع دوم: واج آرای «س»: مجاز از کل وجود/ سرکشان: کنایه از جنگاوران نیرومند/ سر زیر سنگ آوردن: کنایه از شکست دادن و کشتن پیاده ندیدی که جنگ آورد: استفهام تأکیدی (حتماً دیده‌ای)

**قلمرو فکری:** آیا تاکنون ندیده‌ای که جنگجویی پیاده بجنگد و دشمنان نیرومند خود را نابود کند؟ (تو جنگ جوی کارآموده نیستی) (با توجه به استفهام تأکیدی، معنی می‌تواند اینچنین باشد: حتماً دیده‌ای که مبارزی با پای پیاده به جنگ برود و افراد مغرور را شکست دهد)

مفهوم: خودستایی توأم با تحقیر طرف مقابل

### ۲۵. هم اکنون تو را ای نبرده سوار / پیاده بیاموزمت کارزار

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: نبرده سوار: سوار نبرده، سوار جنگجو (جنگجوی سوارکار)/ کارزار: جنگ، نبرد/ بیاموزمت: به تو می‌آموزم/ دستور: را: حرف اضافه، به معنی "به" / نبرده سوار: ترکیب وصفی مقلوب/ تو و - ت: دو ضمیر در نقش متمم (متمم تکرار شده است). / بیت دو جمله دارد.

**قلمرو ادبی:** تضاد: پیاده و سوار

**قلمرو فکری:** اکنون ای سوارکار جنگجو، پیاده، جنگیدن را به تو می‌آموزم.

مفهوم: خودستایی و رجز خوانی توأم با تحقیر طرف مقابل

### ۲۶. پیاده مرا زان فرستاد، طوس / که تا اسب بستانم از اشکبوس

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: زان: به آن دلیل/ بستانم: بگیرم/ دستور: (که: پیوند وابسته ساز)/ بستانم: مضارع التزامی/ بیت دارای دو جمله به شیوه بلاغی است. / طوس: نهاد/ پیاده: نقش قید / اسب: نقش مفعول/ ساختمان جمله، مرکب است. (مصرع اول جمله هسته و مصرع دوم جمله وابسته است)

**قلمرو ادبی:** واج آرای «س»

**قلمرو فکری:** به این دلیل طوس مرا پیاده به میدان جنگ فرستاده تا اسب اشکبوس را از او بگیرم.

مفهوم : خودستایی توأم با تحقیر کردن اشکبوس

### ۲۷. گشانی بدو گفت: با تو سلیح / نبینم همی جز فسوس و مزیح

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: سلیح: افراز جنگ، ممال سلاح/ فسوس: مسخره کردن، ریشخند/ مزیح: ممال مزاح، غیر جدی بودن، شوخی/ سلیح و مزیح: همان سلاح و مزاح عربی هستند؛ که در فارسی مصوت "ا" به "ی" تبدیل شده است. به این تغییر شکل ممال می‌گویند./ دستور: سلیح: مفعول/ همی نبینم: مضارع اخباری

**قلمرو ادبی:** فسوس و مزیح مانند سلیح: تشبیه (تشبیهی دیده نمی‌شود!)/ بیت دارای طنز است.

**قلمرو فکری:** گشانی به رستم گفت: با تو سلاخی جز مسخره کردن و شوخی نمی‌بینم.

### ۲۸. بدو گفت رستم که تیر و کمان / ببین تا هم اکنون، سر آری زمان

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: بدو: به او/ شبکه معنایی بین "تیر و کمان"/ دستور: رستم: نقش نهاد / تیر و زمان: نقش مفعول / بیت: سه جمله / جمله اول و سوم: بلاغی / بیت ۳ جمله است.

**قلمرو ادبی:** تیر و کمان: مجاز از قدرت تیراندازی / مراعات نظیر: تیر، کمان (تناسب)/ جناس ناهمسان: کمان و زمان/ زمان مجاز از عمر/ سرآری زمان: کنایه از بمیری، زمان عمر تو به پایان برسد.

**قلمرو فکری:** رستم به او گفت قدرت و مهارت مرا در تیراندازی و کمانداری ببین تا همین حالا زمان مرگت فرارسد. (پیش از مبارزه از شدت ترس بمیری)

مفهوم: تهدید به مرگ، رجزخوانی در بیان قدرت خود در مبارزه

### ۲۹. چو نازش به اسپ گرانمایه دید / کمان را به زه کرد و اندر کشید

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: چو: وقتی که/ ناز: افتخار، تکبر؛ / گرانمایه: ارجمند، ارزشمند، قیمتی، عزیز و گرامی/ (اسپ گرانمایه: ترکیب وصفی) / اندر کشید: درکشید/ دستور: چو: حرف پیوند وابسته‌ساز/ ناز: مفعول/ ضمیر پیوسته ش: مضاف‌الیه

**قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: کمان، زه (تناسب)/ کمان به زه کردن: کنایه از آماده کردن کمان برای تیراندازی

**قلمرو فکری:** وقتی رستم این همه نازیدن اشکبوس را به اسبش دید، کمانش را آماده کرد و زه کمان را کشید.

## ۳۰. یکی تیر زد بر اسپ اوی / که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: اندرآمد: درآمد، فرو افتاد/ روی: چهره، صورت/ دستور: بر اوّل: حرف اضافه به معنای «به»/ بر دوّم: نقش متمم به معنای «سینه و پهلو» / بیت دو جمله دارد.

**قلمرو ادبی:** جناس همسان: بر ( حرف اضافه) و بر(پهلو)/ اوی، روی: جناس ناهمسان/ از بالا به روی آمدن: کنایه از سرنگون شدن، از پای درآمدن/ واژه آرایی (تکرار): اسپ

**قلمرو فکری:** رستم تیری به پهلوئی اسب اشکبوس زد؛ طوری که اسب با صورت به زمین خورد و از پای درآمد.

## ۳۱. بخندید رستم، به آواز گفت / که بنشین به پیش گرانمایه جفت

**قلمرو زبانی:** به آواز: با صدای بلند/ جفت: همراه، همدم، همسر/ جفت گرانمایه منظور از "گرانمایه جفت" اسب اشکبوس است./ دستور: گرانمایه جفت: ترکیب وصفی مقلوب،

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: گفت، جفت/ بیت دارای طنز است.

**قلمرو فکری:** رستم خندید و با صدای بلند گفت: اکنون در کنار یار عزیزت (اسبت) بنشین. ( رستم به شکل تلویحی اشکبوس را اسب خوانده است.)

## ۳۲. سزد گر بداری، سرش در کنار / زمانی بر آسایی از کارزار

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: سزد: سزاوار است/ کنار: آغوش/ بر آسایی: آرام بگیری، استراحت کنی/ دستور: گر: پیوند وابسته ساز (مصراع اول یک جمله مرکب است؛ سزد جمله هسته، گر بداری سرش در کنار: جمله وابسته)/ سر: مفعول/ - ش: مضاف‌الیه مرجع آن اسب است./ زمانی: قید/ بیت سه جمله است.

**قلمرو ادبی:** سر اسب در آغوش گرفتن: کنایه از سوگواری برای اسب/ واج آرایی «ر» / کل بیت طنز دارد و رستم با لحن تمسخرآمیزی با اشکبوس صحبت می‌کند.

**قلمرو فکری:** اکنون شایسته است که سر اسبت را در آغوش بگیری (برای اسبت سوگواری کنی) و مدتی به این بهانه از جنگیدن با من در امان باشی .

## ۳۳. کمان را به زه کرد زود اشکبوس / تنی، لرز لرزان و رخ، سندروس

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: سندروس: صمغی زردرنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می‌شود. / دستور: اشکبوس: نقش نهاد / مصراع دوم: کلاً نقش قید / بیت یک جمله دارد.

**قلمرو ادبی:** به زه کردن کمان: کنایه از آماده کردن کمان برای تیراندازی / تشبیه: رخ اشکبوس به سندروس / سندروس شدن رخ: کنایه از هراسیدن / تن لرز لرزان: کنایه از ترسان / واج آرایه ر، ز / مراعات نظیر: تن، رخ / کمان، زه

**قلمرو فکری:** اشکبوس به سرعت کمانش را آماده تیراندازی کرد؛ در حالی که از وحشت تنش می‌لرزید و از ترس، چهره‌اش مانند سندروس زرد شده بود..  
مفهوم: ترس اشکبوس از رویارویی با رستم

### ۳۴. به رستم بر، آن گه ببارید تیر / تهمتن بدو گفت: بر خیره خیر

**قلمرو زبانی:** به رستم بر: دو حرف اضافه برای یک متمم دستور تاریخی، ویژگی سبک خراسانی / خیره خیر: بیهوده (قید)

**قلمرو ادبی:** باریدن تیر: استعاره مکنیه (در پایه دهم، مطرح نشده است) / کنایه از پرتاب تیرهای زیاد / اغراق مصراع اول / واج آرایه «ب»، «ر»

**قلمرو فکری:** اشکبوس به سوی رستم تیرهای زیادی پرتاب کرد و رستم به او گفت بیهوده، با بیت بعد موقوف المعانی است.

### ۳۵. همی رنجه داری تن خویش را / دو بازوی و جان بداندیش را

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: رنجه: آزرده، خسته، در رنج و عذاب / همی رنجه داری: رنجه می‌داری / رنجه داشتن: خسته و رنجور گردانیدن / بداندیش: بدخواه، بد دل، بد نیت / دستور: همی رنجه داری: مضارع اخباری / تن: مفعول؛ تن خویش ترکیب اضافی / دو بازو و جان بداندیش: ترکیب وصفی / بیت یک جمله است.

**قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: تن، بازو، جان / دو بازو: مجاز از بدن یا وجود / جان: مجاز از فکر یا وجود.

**قلمرو فکری:** جسم و روح پلیدت را رنجور می‌کنی و خود را عذاب می‌دهی (تیراندازی تو بی‌فایده است و فقط خودت را خسته می‌کنی).

مفهوم: تلاش بیهوده و خود را در سختی و رنج انداختن اشکبوس

### ۳۶. تهمتَن به بندِ کمر، بُردِ چنگ / گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: گزین: انتخاب / خدنگ: درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می‌ساختند. دستور: چوبه: واحد شمارش تیر / بیت دارای دو جمله به شیوه بلاغی است / چنگ و تیر: نقش مفعول / خدنگ: نقش مضاف‌الیه

**قلمرو ادبی:** چنگ مجاز از دست / مراعات نظیر: چوبه، تیر، خدنگ

**قلمرو فکری:** رستم به بند کمر دست برد و یک تیر از چوب خدنگ انتخاب کرد.

### ۳۷. یکی تیر الماس پیکان، چو آب / نهاده بر او، چار پر عقاب

**قلمرو زبانی:** پیکان: آهن نوک تیز سر تیر و نیزه / چار: چهار / الماس پیکان: دارنده پیکان بر آن و تیز که نوک آن را جلا داده باشند. / چار پر عقاب: معمولاً برای آنکه تیر، پس از رها شدن، راست و به سرعت برود و منحرف نشود، به انتهای آن پر عقاب تعبیه می‌کردند. دستور: چو: حرف اضافه / یکی تیر الماس پیکان: ترکیب وصفی / پر: مفعول؛ چار پر: ترکیب وصفی / بیت دو جمله است. ( فعل جمله اول محذوف: برگزید / انتخاب کرد و فعل جمله دوم مجهول: نهاده شده بود، است)

یکی تیر الماس پیکان: گروه مسندی / نهاد: محذوف / حذف فعل: بود (یکی تیر الماس پیکان: نهاد / آب: متمم در جایگاه مسند) (یکی تیر الماس پیکان: گروه اسمی متشکل از: یکی: صفت مبهم، تیر: هسته، الماس پیکان: صفت، آب: متمم / یکی تیر الماس پیکان: تیری الماس پیکان و مثل آب بود: یکی تیر الماس پیکان: گروه نهادی / همچون آب: گروه مسندی، بود: به قرینه معنایی حذف شده است / مرجع ضمیر او: تیر که ضمیر شخصی برای غیر انسان به کار رفته است.)

**قلمرو ادبی:** تشبیه: الماس پیکان، پیکان تیر در تیزی و برندگی به الماس / و تیر در شفافیت و درخشندگی به آب تشبیه شده است. / بودن چار پر عقاب بر تیر: کنایه از بزرگی تیر رستم ( مفهوم بزرگی ندارد!) (پر عامل حرکت دقیق و مستقیم تیر است) / مراعات نظیر: تیر، پیکان / جناس ناهمسان: بر، پر

**قلمرو فکری:** رستم تیری بزرگ را برگزید که مانند آب درخشان و صیقلی و مانند الماس تیز و برنده بود و در انتهای آن چهار پر عقاب قرارداد داشت.

### ۳۸. کمان را بمالید رستم، به چنگ / به شست اندر آورده، تیر خدنگ

**قلمرو زبانی:** بمالید: از مصدر مالیدن، با دست لمس کرد، خم کردن و آماده کردن کمان برای به زه کشیدن / شست: انگشتر ماندی از جنس استخوان که در انگشت شست می‌کنند و هنگام کمانداری، زه کمان را با آن می‌گیرند. / دستور: به شست اندر: کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم از ویژگی سبگ خراسانی / کمان و تیر: مفعول / بیت دو جمله دارد.

**قلمرو ادبی:** چنگ: مجاز از دست / به شست اندر آوردن تیر: کنایه از تیر را در کمان نهادن و آماده تیراندازی شدن / جناس ناهمسان اختلافی: شست و دست / مراعات نظیر: کمان، شست، تیر

**قلمرو فکری:** رستم کمان را در دست گرفت و زه کمان را در شست قرار داد و آماده شد تا تیر خدنگ را پرتاب کرد.

### ۳۹. بزد بر بر و سینه اشکبوس / سپهر آن زمان، دست او داد بوس

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: سپهر: آسمان / رابطه ترادف بین بر و سینه / دستور: بر اول: حرف اضافه، بر دوم: اسم به معنی سینه و پهلو / سپهر: نهاد / دست: مفعول

**قلمرو ادبی:** جناس همسان: بر (حرف اضافه) و بر (سینه، پهلو) / تشخیص: سپهر دست او را بوسید / دست کسی را بوسیدن: کنایه از تقدیر و تحسین کردن / واج آرایبی «ب، و، س»

**قلمرو فکری:** رستم آن چنان تیر را بر سینه اشکبوس زد که آسمان در آن لحظه او را تحسین نمود.

مفهوم: بزرگداشت کار رستم

### ۴۰. گشانی، هم اندر زمان، جان بداد / چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

**قلمرو زبانی:** معنی واژه: اندر زمان: بی‌درنگ، فوراً، در یک لحظه / چنان: به شکلی / گفتی: همانا، پنداری، انگار / نژاد: زاده نشد. / دستور: گفتی: قید / بیت سه جمله است.

**قلمرو ادبی:** جان بداد: کنایه از مُرد، درگذشت / اغراق در توصیف مرگ اشکبوس / واج آرایبی ن، د،

**قلمرو فکری:** اشکبوس فوراً جان سپرد آن چنان جان داد که انگار اصلاً از مادر زاده نشده بود.

مفهوم: کشته شدن اشکبوس به دست رستم

## کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی:

۱- بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر

رهام تیز با خود و گبر بشد(رفت) گرد رزم به ابر اندر همی آمد.

بازگردانی: رهام مجهز به کلاهخود و زره به سرعت به میدان جنگ رفت و به خاطر شدت حرکت و نبرد، گرد و خاک به آسمان رسید.

۲- وقتی می‌گوییم «بهار»، به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «شبكة معنایی» می‌گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.

گرز: سلاحی از جنس چوب/ شبکه معنایی: تیغ، کمند، خود و گبر و گرز

کیوان: زحل/ شبکه معنایی: تیر، خورشید و زحل

۳- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛ مانند:

به جمشید بر، تیره گون گشت روز / همی کاست زو فر گیتی فروز

در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

به بند کمر بر، بزد تیر چند(به بند کمر بر= بر کمر بند)

به رستم بر، آنکه بیارید تیر(به رستم بر= بر رستم)

۴- گاهی در برخی واژگان مصوّت «ا» به مصوّت «ی» تبدیل می‌شود؛ مانند:

\* رکاب ← رکیب      \* جهاز ← جهیز

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات «ممال» گفته می‌شود.

\* چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید.

مزاج ← مزیح      سلاح ← سلیح

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم کنایی هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.

\* عنان را گران کردن: متوقف کردن اسب

\* سر هم نبرد به گرد آوردن: شکست دادن و کشتن حریف

۲- یکی از آداب حماسه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می‌توانند نمونه‌هایی از

این رجزخوانی باشند؟ بیت‌های ۱۹ تا ۲۷

۳- هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگ‌نمایی شود، در زبان ادبی به این کار

«اغراق» می‌گویند. این آرایه در متن‌های حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:

شود کوه آهن چو دریای آب      اگر بشنود نام افراسیاب

از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.

- خروش سواران و اسپان ز دشت      ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

توضیح: (سر و صدا هر چقدر هم زیاد و بلند باشد نمی‌تواند تا سیاره‌ها برسد).

- به گرز گران، دست برد اشکبوس      زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

توضیح: (گرز آنقدر نمی‌تواند سنگین باشد که لازم باشد زمین به خاطر تحمل وزن آن مثل آهن محکم شود).

و ابیات زیر:

نماند ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

۴- در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

بخندید رستم، به آواز گفت که بنشین به پیش گرانمایه جفت

سزد گر بدارى سرش در کنار زمانى برآسایى از کارزار

قلمرو فکری:

۱- چرا رستم از رهام برآشفت؟

به خاطر شکست از اشکبوس و گریختن به سمت کوه و اینکه رهام را جنگجو به حساب نمی آورده است.

۲- به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟

دلیل پیاده رفتن رستم به جنگ با اشکبوس در این ابیات بیان شده است:

کنون سم این بارگی کوفتست ز راه دراز اندر آشوفتست

نیارم برو کرد نیرو بسی شدن جنگ جویان به پیش کسی

رستم چون از راه دوری آمده و رخس خسته بود او را آماده جنگ نمی دید، به ناچار با پای پیاده به نبرد با اشکبوس رفت و از طرفی قصد داشته ثابت کند که دشمن ناتوان است زیرا توان جنگیدن با یک مبارز پیاده را نداشته است.

۳- بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.

برخورداری از نیروی جسمانی، شجاعت و روحیه جنگاوری و مهارت در استفاده از ابزار نبرد.

۴- از دید روحی - روانی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟

در کلام فردوسی مظاهر میهن دوستی، فداکاری و جنگ با تباهی‌ها و سیاهی‌ها آمده است و نیز بر آزادگی، فضیلت، شرافت، دادگری و آزادمنشی تأکید شده است.

دبیرخانه ادبیات فارسی مستقر در استان همدان

گنج حکمت

عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت، درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.» گفت: «روزی سزای او بدهم.» گفت: «بلی روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سته باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟» پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.

## سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید

قلمرو زبانی: عامل: حاکم، والی/رعیت:عامة مردم، زیردستان/ ولایت: سرزمین/ روا داشتن: اجازه دادن، جایز شمردن/ سزا: جزا / ستدن: گرفتن/ سته باشد: گرفته باشد/ زجر: آزار، اذیت ، شکنجه/ مصادره: تاوان گرفتن، جریمه کردن ( مال کسی را به زور ضبط کردن)/ بازستاندن: پس گرفتن/ بازستانی: پس بگیری/خزیننه: خزانه / درویش: گدا و تهیدست/ خجل: شرمنده/ دفع: جلوگیری، راندن از نزد خود؛ دور کردن/ مضرت: آسیب، زیان، صدمه، گزند/ درحال: فوری، بی درنگ

مفهوم حکایت: حاکم باید زمینه های بروز ظلم و تعدی در جامعه را از بین ببرد و اجازه ندهد کسی به حقوق مردم دست درازی کند.

گلستان سعدی

## درس سیزدهم

## گردآفرید

اهداف کلی:

- ۱) آشنایی با نمونه ای از داستان های حماسی ( پهلوانی ) شاهنامه فردوسی (علم)
- ۲) آشنای با نمونه ای از رشادت ها و روحیه پهلوانی زنان ایرانی در راه دفاع از میهن (علم)
- ۳) تقویت روحیه ایثار و مبارزه تا پای جان در راه وطن و میهن دوستی (اخلاق)

- ۴) تقویت نگرش مثبت نسبت به ارزش های دلاورانه و میهن دوستانه (اخلاق)
- ۵) تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۶) تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته های کلیدی شعر ( تفکر)
- ۷) کاربرست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

## اهداف جزئی:

- ۱) معنای واژگان و ترکیب های جدید متن را بیان می کند.
- ۲) املا صحیح واژه ها را در بافتار متن شناسایی می کند.
- ۳) پیام های آموزشی متون معاصر و کهن را شرح می کند.
- ۴) آموزه های درس را در قلمرو زبانی (دستور، واژه و املا) بررسی و تحلیل می کند.
- ۵) آموزه های درس را در قلمرو ادبی ( آرایه های ادبی و تاریخ ادبیات) بررسی و تحلیل می کند.
- ۶) آموزه های درس را در قلمرو فکری ( متن کاوی، درک و دریافت مفهوم جمله ها و مضمون یابی ) بررسی و تحلیل می کند.
- ۷) شعرهای بخش شعرخوانی را به خاطر می آورد.

## معرفی شخصیت ها:

سهراب: پسر رستم که در توران به دنیا آمده و به قصد یافتن پدرش همراه با لشکری از تورانیان به سمت ایران می آید/ گژدهم: فرمانده قلعه مرزی ایران به نام دژسفید/ هجیر: پسر گژدهم که پای به میدان مبارزه می گذارد و توسط سهراب اسیر می شود/ گردآفرید: دختر گژدهم که مبارزی ماهر است و بعد از اسارت هجیر به مبارزه با سهراب می پردازد.

گردآفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گزدهم است. گردآفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپید دژ است. گزدهم که یک ایرانی و پهلوانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه می ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر، سهراب پیروز می شود. سهراب، نخست می خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان را سراسیمه می سازد اما گردآفرید این واقعه را مایه ننگ می داند و برمی آشوبد و خود به نبرد او می رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی آید و نبرد میان آن دو درمی گیرد:

قلمرو زبانی: حماسه: دلاوری، شجاعت، نوعی شعر در توصیف پهلوانان ملی / گیرا: جذاب، مؤثر / رهسپاری: عازم سفر بودن (پیمودن راه) / دژ: قلعه / سرسختانه: شدید(قید) / درآمدن: وارد شدن / سراسیمه: هراسان، آشفته / برمی آشوبد: خشمگین می شود. / (توران: سرزمینی در شرق ایران قدیم)

قلمرو ادبی: کنایه: شیرزن: شجاع، دلاور / تشبیه: شیرزن(تشبیه درون واژه، زنی مانند شیر)

۱. چو آگاه شد دختر گزدهم / که سالار آن انجمن گشت کم

قلمرو زبانی: گزدهم: پهلوان ایرانی و فرمانده دژ / دختر گزدهم: منظور گردآفرید / سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم (در اینجا منظور هجیر است) / انجمن: سپاه، گروه مردم (در اینجا منظور سپاه مرزی ایران است)

دستور: چو: پیوند وابسته ساز (به معنی وقتی) / آگاه: مسند / شد: فعل اسنادی / دختر: نهاد / گزدهم: مضاف الیه / که: پیوند وابسته ساز / سالار: نهاد / آن: صفت اشاره / انجمن: مضاف الیه / گشت: فعل اسنادی / کم: مسند / هر کدام از مصرع ها یک جمله وابسته هستند / ترکیب وصفی: آن انجمن / ترکیب های اضافی: دختر گزدهم / سالار انجمن

قلمرو ادبی: کنایه: گشت کم: اسیر شد / ابیات اول تا چهارم، موقوف المعانی هستند / قالب شعر: مثنوی

**قلمرو فکری:** وقتی گردآفرید، دختر گزدهم، باخبر شد که فرمانده سپاه (هجیر) اسیر شده است ...

**مفهوم:** آگاهی گردآفرید از اسیر شدن هجیر

## ۲. زنی بود برسانِ گردی سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار

**قلمرو زبانی:** زن: منظور گردآفرید / برسان: مثل، مانند (حرف اضافه) / گرد: دلیر، پهلوان / به جنگ اندرون: در جنگ / نامدار: مشهور / نکات دستوری: زنی: نهاد / برسان: حرف اضافه / برسان گردی سوار: مسند / همیشه: قید / به جنگ اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم (اندرون جنگ) / نامدار: مسند / حذف فعل [بود] در مصراع دوم به قرینه لفظی. / ترکیب وصفی: گردی سوار

**قلمرو ادبی:** تشبیه: زن (مشبه)، برسان (ادات تشبیه)، گردی سوار (مشبه به) / مراعات نظیر: گرد، سوار، جنگ / واج آرای صامت «ر»

**قلمرو فکری:** [گردآفرید] زنی بود که مانند پهلوانی سوارکار همیشه در جنگ مشهور و موفق بود

**مفهوم:** توصیف پهلوانی و جنگاوری گردآفرید (زمینه قهرمانی)

## ۳. کجا نام او بود «گردآفرید» زمانه ز مادر چنین نآورید

**قلمرو زبانی:** کجا: که (پیوند وابسته ساز) / (کجا به معنی "که" ویژگی سبکی) / نآورید: نیاورد (در اینجا نزیاید، به دنیا نیاورد)

**دستور:** مصراع اول به شیوه بلاغی: تقدم فعل بر مسند / مصراع دوم به شیوه عادی است / مصراع اول: جمله وابسته یا پیرو / مصراع دوم جمله هسته یا پایه / نام: نهاد / او: مضاف الیه / گرد آفرید: مسند / زمانه: نهاد / مادر: متمم / چنین: قید / نآورید: فعل ماضی ساده (منفی) / ترکیب اضافی: نام او

**قلمرو ادبی:** اغراق: مصراع دوم / تشخیص: زمانه ز مادر چنین نآورید / کنایه: زمانه ز مادر چنین نآورید: شخصی این چنین زاییده نشده است / ویژگی حماسه: قهرمانی

**قلمرو فکری:** که نام او گردآفرید بود و روزگار، چنین دختری از مادر به دنیا نیاورده بود.

**مفهوم:** بی نظیر بودن گردآفرید

#### ۴. چنان ننگش آمد ز کار هجیر / که شد لاله رنگش به کردار قیر

**قلمرو زبانی:** ننگش آمد: شرمنده شد، خجالت کشید / هجیر: فرمانده دژ که به دست سهراب اسیر شد / کار هجیر: منظور همان شکست خوردن و اسیر شدن هجیر است / ( لاله رنگ: به رنگ لاله، سرخ رنگ) / به کردار: مثل، مانند (حرف اضافه) / (قیر: ماده‌ای سیاه رنگ) /

**دستور:** هر دو مصراع به شیوه بلاغی است / چنان: قید / ش: متمم (به معنی برای او) / ننگ آمد: فعل مرکب / کار: متمم / هجیر: مضاف الیه / که: پیوند وابسته ساز / مصراع اول: جمله هسته یا پایه / مصراع دوم جمله وابسته یا پیرو / لاله رنگ: نهاد / «ش» در لاله رنگش: مضاف الیه ( لاله رنگ او ) به کردار: حرف اضافه / قیر: متمم / به کردار قیر: مسند / ترکیبات اضافی: کار هجیر / لاله رنگش

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: ننگ و رنگ / تشبیه: لاله رنگش (رنگش: مشبه، لاله مشبه به) / تشبیه: لاله رنگش (مشبه)، به کردار (ادات تشبیه)، قیر (مشبه به) / استعاره: لاله رنگ: چهره و صورت / کنایه: لاله رنگش به کردار قیر شد: خشمگین شد (سیاه شدن چهره سرخ از شدت خشم) / سیاه شدن صورت از شدت خشم اغراق دارد

**قلمرو فکری:** چنان از شکست و اسارت هجیر خجالت کشید که چهره سرخش از خشم مثل قیر سیاه شد.

**مفهوم:** شرمساری و غیرتمندی گردآفرید

#### ۵. بپوشید درع سواران جنگ / نبود اندر آن کار، جای درنگ

**قلمرو زبانی:** درع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره / آن کار: جنگ با سهراب / درنگ: توقف، سکون

**دستور:** هر دو مصراع به شیوه بلاغی: در مصراع اول: تقدم فعل بر مفعول؛ در مصراع دوم: تقدم فعل بر متمم و نهاد / درع: مفعول / سواران: مضاف الیه / جنگ: مضاف الیه / نبود: وجود نداشت (فعل غیر اسنادی) / آن: صفت اشاره / کار: متمم / جای: نهاد / درنگ: مضاف الیه / ترکیب های اضافی: درع سواران، سواران جنگ، جای درنگ / ترکیب وصفی: آن کار

**قلمرو ادبی:** کنایه: جای درنگ نبودن: صبر جایز نبود / مراعات نظیر: درع، سواران و جنگ.

**قلمرو فکری:** [گردآفرید] زره سوارکاران جنگی را پوشید. زیرا در آن جنگ، جای توقف و درنگ وجود نداشت.

**مفهوم:** آمادگی و شتاب برای نبرد

۶. فرود آمد از دژ به کردار شیر / کمر بر میان، بادپایی به زیر

**قلمرو زبانی:** فرود آمد: پایین آمد / دژ: قلعه / کمر: کمر بند / میان: کمر / بادپا: اسب تند رونده /

**دستور:** مصراع اول به شیوه بلاغی: تقدّم فعل بر متمم / دژ، شیر: متمم / حذف فعل در مصراع دوم به قرینه معنایی: کمر بر میان [بست] باد پایی به زیر [داشت] (کمر:مفعول، میان:متمم، بادپای:مفعول، به زیر: متمم)سه جمله

**قلمرو ادبی:** تشبیه: [گردآفرید] مشبه حذف شده، به کردار: ادات تشبیه، شیر: مشبه به / کنایه: کمر بر میان بستن: کنایه از آماده شدن / جناس ناهمسان (ناقص): شیر و زیر / کنایه: بادپایی به زیر: سوار بر اسب بودن / بادپا: کنایه از اسب سریع

**قلمرو فکری:** [گردآفرید] مانند شیر با شجاعت از قلعه پایین آمد؛ در حالی که کمر بند بر کمر بسته (آماده و مهیا) و بر اسبی تندرو سوار شده بود.

**مفهوم:** شجاعت و آمادگی گردآفرید در جنگ

۷. به پیش سپاه اندرآمد چو گرد / چو رعد خروشان یکی ویله کرد

**قلمرو زبانی:** اندرآمد: آمد / گرد: گرد و غبار / رعد: تندر، غرشی که از ابر شنیده می شود / ویله: صدا، آواز، ناله / ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن /

**دستور:** مصراع اول به شیوه بلاغی: تقدّم فعل بر متمم / به پیش: حرف اضافه مرکّب / سپاه: متمم / اندرآمد: فعل پیشوندی (در کتب دبیرستان نیست) / «چو» در مصراع اول و دوم به معنی «مانند»، حرف اضافه است / «گرد» و «رعد»: متمم / خروشان: صفت / یکی: صفت مبهم / ویله: مفعول / کرد: فعل / ترکیب وصفی: رعد خروشان

**قلمرو ادبی:** دو تشبیه: [گردآفرید] مشبه حذف شده، چو: ادات تشبیه، گرد و رعد: مشبه به / چو گرد آمدن: کنایه از با سرعت آمدن / جناس ناهمسان: گرد و کرد

**قلمرو فکری:** [گردآفرید] به سرعت به نزد (مقابل) سپاه دشمن آمد و همانند غرّش ابر(تندر)، فریادی زد.

**مفهوم:** سرعت عمل و هیبت و شکوه گردآفرید

### ۸. که گردان کدامند و جنگ آوران / دلیران و کارآزموده سران

**قلمرو زبانی:** گردان: پهلوانان، دلیران / جنگ آوران: جنگ جویان / کارآزموده: با تجربه / سران: سرداران، فرماندهان، بزرگان /

**دستور:** «ند»: مخفف فعل «هستند» / نوع واو در هر دو مصراع: واو عطف / گردان: نهاد / کدام: مسند / جنگ آوران: نهاد / دلیران: نهاد / کارآزموده سران: معطوف به نهاد / «هستند»: حذف فعل به قرینه لفظی / ترکیب وصفی: کارآزموده سران (ترکیب وصفی مقلوب (در کتب دبیرستان نیست): سران کارآزموده)

**قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: گردان، جنگ آوران، دلیران، سران / واج آرای صامت «ن» و مصوّت «ا» / کارآزموده: کنایه از باتجربه، ماهر

**قلمرو فکری:** پهلوانان، جنگجویان، دلاوران و فرماندهان باتجربه شما چه کسانی هستند؟

**مفهوم:** حریف طلبی گردآفرید

### ۹. چو سهراب شیراوژن، او را بدید / بخندید و لب را به دندان گزید

**قلمرو زبانی:** شیراوژن: شیر افکن / گزید: گاز گرفتن و به دندان گرفتن /

**دستور:** کلّ بیت، یک جمله مرکّب است / «چو»: پیوند وابسته ساز(وقتی که) / سهراب شیراوژن، او را بدید (جمله وابسته یا پیرو) / مصراع دوم (جمله های هسته یا پایه) / نوع «و»: حرف پیوند هم پایه ساز / بدید و بخندید: ماضی ساده (آوردن «ب» بر سر فعل، ویژگی سبکی است) / سهراب: نهاد / شیراوژن: صفت / او: مفعول / لب: مفعول / دندان: متمم / ترکیب وصفی: سهراب شیراوژن

**قلمرو ادبی:** شیراوژن: کنایه از بسیار دلاور و قدرتمند / لب را به دندان گزید: کنایه از شگفت زده شدن / مراعات نظیر: بخندید، لب، دندان / (لب و دندان: تناسب)

**قلمرو فکری:** وقتی که سهراب دلاور و قدرتمند، گردآفرید را دید، خندید و شگفت زده شد.

مفهوم : تمسخر و تحیّر

### ۱۰. بیامد دمان پیش گردآفرید / چو دُختِ کمند افکن او را بدید،

قلمرو زبانی: بیامد: آمد / دمان: خروشنده، غرّنده، مهیب، هولناک/ دُخت: دختر / کمند افکن: کمند انداز/ منظور از « دخت کمند افکن»، «گردآفرید» است.

دستور: زمان و نوع فعل «بیامد»: ماضی ساده / دمان: قید / دمان: قید / پیش: حرف اضافه / گردآفرید: متمم / «چو»: پیوند وابسته ساز(وقتی که) / دخت کمند افکن او را بدید: جمله وابسته یا پیرو/ دخت: نهاد / کمند افکن: صفت/ ترکیب وصفی: دخت کمند افکن

قلمرو ادبی: کمند افکن: کنایه از جنگجو / واج آرایبی: صامت «د»

قلمرو فکری: [سهراب] با خشم و خروش پیش گردآفرید آمد. هنگامی که دختر جنگاور (گردآفرید) او را دید... (این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است)

مفهوم: مهارت در جنگ

### ۱۱. کمان را به زه کرد و بگشاد بر / بُد مرغ را پیش تیرش گذر

قلمرو زبانی: زه: چله کمان، رشته‌ای که به کمان می‌بندند/ بر: سینه / بُد: مخفف نبود / مرغ: پرنده / بگشاد بر: سینه خود را جلو داد و آماده تیراندازی شد

دستور: کمان: مفعول / بر: مفعول / مرغ: متمم (را، حرف اضافه به معنی «برای») پیش: حرف اضافه / تیر: متمم / ش: مضاف الیه / گذر: نهاد / بُد: بُد: نبود) فعل غیراسنادی به معنی «وجود نداشت» / واو: حرف ربط

قلمرو ادبی: کمان را به زه کردن: کنایه از آماده شدن برای تیراندازی/ مصراع دوم: کنایه از مهارت در تیراندازی / مصراع دوم: اغراق/ مراعات نظیر: کمان و تیر و زه/ واج آرایبی: «ر»/ (بگشاد بر: کنایه از آماده شدن برای تیراندازی)

قلمرو فکری: گرد آفرید آماده تیراندازی شد و دستانش را برای پرتاب تیر از هم گشود. او تیرانداز ماهری بود که هیچ پرنده‌ای نمی‌توانست از تیرش جان سالم به در ببرد.

مفهوم: آماده شدن برای پرتاب تیر و مهارت در تیراندازی

### ۱۲. به سهراب بر، تیرباران گرفت / چپ و راست، جنگ سواران گرفت

قلمرو زبانی: گرفت: شروع کرد/ نکات دستوری: نهاد: در هر دو جمله، گردآفرید است / به سهراب بر: دو حرف اضافه برای یک متمم/ سهراب: متمم / تیرباران: نهاد (تیرباران مفعول است تیر باران(بارانی از تیر) را بر سهراب گرفت)/ چپ و راست: قید / جنگ: مفعول است: جنگ را به شیوه سواران آغاز کرد/ سواران: مضاف الیه / واو در مصراع دوم: حرف عطف

قلمرو ادبی: تیرباران: تشبیه و اغراق / تضاد: چپ و راست / چپ و راست: مجاز از همه طرف / مراعات نظیر: جنگ و سوار و تیر

قلمرو فکری: گردآفرید تیرهای زیادی را به سمت سهراب انداخت و به شیوه سوارکاران ماهر، از هر طرف نبرد را شروع کرد.

مفهوم: شروع جنگ

### ۱۳. نگه کرد سهراب و آمدش ننگ / برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ

قلمرو زبانی: آمدش ننگ: احساس سرشکستگی و شرم کرد / برآشفت: خشمگین شد / تیز: سریع، شتابان

دستور: سهراب: نهاد / آمدش ننگ: ننگش آمد: فعلهای لازم یک شخصه در دستور سنتی) / تیز: قید/ اندرآمد: فعل پیشوندی (در دستور دبیرستان نیست)/ جنگ: متمم / واو در مصراع اول و دوم: حرف ربط

قلمرو ادبی: جناس ناقص: ننگ و جنگ

قلمرو فکری: سهراب تیراندازی گردآفرید را دید و این کار برای او مایه ننگ بود (و از این کار او ناراحت شد.) و با عصبانیت و با شتاب به میدان جنگ آمد.

مفهوم: خشم سهراب و شتاب او برای نبرد

### ۱۴. چو سهراب را دید گرد آفرید / که برسان آتش همی بر دمید،

قلمرو زبانی: چو: وقتی / برسان: مثل و مانند / بردمیدن: حمله کردن/

**دستور:** چو: پیوند وابسته ساز / سهراب: مفعول / گردآفرید: نهاد / که: پیوند وابسته ساز / برسان: حرف اضافه / آتش: متمم / همی بردمید: فعل ماضی استمراری به روش گذشته

**قلمرو ادبی:** تشبیه: سهراب (مشبه)، برسان (ادات)، آتش (مشبه به)

**قلمرو فکری:** وقتی گردآفرید سهراب را دید که همانند آتشی، شعله ور و خشمگین بود... (این بیت با بیت بعدی، موقوف المعانی ست)

### ۱۵. سر نیزه را سوی سهراب کرد / عنان و سنان را پُر از تاب کرد

**قلمرو زبانی:** عنان: افسار، دهنه اسب / سنان: سرنیزه، تیزی هر چیزی / تاب: پیچشی که در طناب و زلف باشد.

**دستور:** سر: مفعول / نیزه: مضاف الیه / سوی: حرف اضافه / سهراب: متمم / عنان: مفعول / سنان: معطوف / پر: مسند / تاب: متمم / واو: حرف عطف

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: عنان و سنان / واج آرایی: صامت «س» / مراعات نظیر: نبرد، عنان و سنان / کنایه: عنان و سنان را پر از تاب کرد: حمله ور شدن و هجوم بردن

**قلمرو فکری:** (گردآفرید) سر نیزه را به سوی سهراب نشانه گرفت و افسار اسب و سرنیزه را پیچ و تاب داد و حمله ور شد.

**مفهوم:** سرعت و شدت حمله

### ۱۶. برآشفت سهراب و شد چون پلنگ / چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

**قلمرو زبانی:** برآشفت: خشمگین شد / شد: رفت / بدخواه: دشمن (در اینجا منظور، گردآفرید است) / چاره گر: کسی که با حيله و تدبیر کارها را به سامان کند

**دستور:** برآشفت: فعل پیشوندی (در کتب دبیرستانی نیست) / سهراب: نهاد / چون: حرف اضافه / پلنگ: متمم / چو: پیوند وابسته ساز (مصراع اول: جمله پایه یا هسته. مصراع دوم، پیرو یا وابسته) / بدخواه: نهاد / او: مضاف الیه / چاره گر: مسند / بُد: فعل اسنادی / جنگ: متمم / بدخواه او: ترکیب اضافی / واو: حرف ربط.

**قلمرو ادبی:** تشبیه: سهراب به پلنگ / جناس ناقص: شد و بُد

**قلمرو فکری:** سهراب همانند پلنگِ خشمگین رفت (سهراب خشمگین شد و مانند پلنگ به حرکت درآمد) زیرا دشمن او بسیار در جنگیدن ماهر و با تجربه بود.

**مفهوم:** زیرکی گردآفرید و خشم سهراب

۱۷. بزد بر کمر بند گردآفرید / زره بر برش، یک به یک، بردرید

**قلمرو زبانی:** بر: روی (حرف اضافه) / زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر می پوشیدند / بر: روی (حرف اضافه) / بر: سینه، پهلو / یک به یک: سراسر، تماماً

**دستور:** بزد: فعل / کمر بند: متمم / گردآفرید: مضاف الیه / زره: مفعول / «بر» در «برش» متمم / «ش» در «برش» مضاف الیه / یک به یک: قید / بردرید: فعل پیشوندی / کمر بند گردآفرید: ترکیب اضافی

**قلمرو ادبی:** جناس تام: بر و بر / واج آرای: صامت های ب، ر، د

**قلمرو فکری:** سهراب با نیزه اش به گردآفرید ضربه ای زد و با آن ضربه، حلقه های زره را تماماً بر بدنش پاره کرد.

**مفهوم:** اشاره به شدت ضربات در جنگ

۱۸. چو بر زین بپیچید گردآفرید / یکی تیغ تیز از میان برکشید

**قلمرو زبانی:** بپیچید: در اینجا چرخیدن یا جابجایی بر روی زین به سمت پهلو ی اسب برای دور ماندن از ضربات نیزه حریف / تیغ: شمشیر / میان: کمر / برکشید: بیرون کشید. /

**دستور:** چو: حرف ربط وابسته ساز ( بر زین بپیچید گرد آفرید: جمله وابسته. یکی تیغ تیز از میان برکشید: جمله هسته ) / زین: متمم / گردآفرید: نهاد / یکی: صفت مبهم / تیغ: مفعول / تیز: صفت / میان: متمم / تیغ تیز: ترکیب وصفی

**قلمرو ادبی:** جناس ناقص: تیغ و تیز / مجاز: میان: از کمر بند / ویژگی حماسه: قهرمانی

**قلمرو فکری:** هنگامی که نیزه سهراب به گردآفرید خورد؛ گرد آفرید، برای دفع ضربه نیزه بر روی زین چرخید و سریع شمشیر را از کمرش درآورد. (گردآفرید همزمان با چرخیدن بر روی زین، شمشیر تیزی از کمر بند(غلاف) کشید)

**مفهوم:** (حفظ تعادل و واکنش سریع)

۱۹. بزد نیزه او به دو نیم کرد / نشست از بر اسب و برخاست گرد

**قلمرو زبانی:** گرد: گرد و غبار

**دستور:** نیزه: مفعول / او: مضاف الیه / دو: صفت شمارشی / نیم: متمم / به دو نیم: مسند / از بر: حرف اضافه مرکب / اسب: متمم / گرد: نهاد / چهار جمله

**قلمرو ادبی:** جناس: کرد و گرد / کنایه: برخاست گرد: تاخت و تاز سریع اسب / ویژگی حماسه: قهرمانی

**قلمرو فکری:** گردآفرید در همان حالت با شمشیر به نیزه سهراب زد و نیزه او را شکست. سپس بر اسب خود نشست و به سرعت رفت.

۲۰. به آورد با او بسنده نبود / بیچند از روی و برگاشت زود

**قلمرو زبانی:** آورد: نبرد / مرجع او: سهراب / بسنده: کافی، شایسته، سزاوار / بسنده نمی شد: حریفش نمی شد / برگاشت: برگشت (برگاشت گذرای برگشت و به معنی: برگرداند) /

**دستور:** آورد: متمم / او: متمم / بسنده: مسند / او: متمم / روی: مفعول / زود: قید / سه جمله

**قلمرو ادبی:** (بسنده نبودن: کنایه عدم توانایی مقابله) / روی برگاشت: کنایه از عقب نشینی و فرار

**قلمرو فکری:** گردآفرید در جنگ حریف سهراب نمی شد، برای همین تغییر مسیر داد و زود از او روی برگرداند.

**مفهوم:** ناتوانی در رزم

۲۱. سپهبد، عنان، اژدها را سپرد / به خشم از جهان، روشنایی ببرد

**قلمرو زبانی:** سپهبد: فرمانده سپاه، منظور سهراب / عنان: افسار، دهانه / اژدها: مار بزرگ /

**دستور:** سپهبد: نهاد / عنان: مفعول / ( «را» در عبارت: اژدها را سپرد، حرف اضافه «به» است) / اژدها: متمم /  
خشم: متمم / جهان: متمم / روشنایی: مفعول / «ب» در «ببرد» ویژگی دستور کهن است که بر سر فعل ماضی  
آمده / دو جمله

**قلمرو ادبی:** عنان سپردن: کنایه از رها کردن اسب / اژدها: استعاره از اسب / از جهان روشنایی بردن: اغراق،  
کنایه از تیره کردن

**قلمرو فکری:** سپهبد اسبش را رها کرد و با خشم جهان را تیره و تار کرد.

## ۲۲. چو آمد خروشان به تنگ اندرش / بجنبید و برداشت خود از سرش

**قلمرو زبانی:** خروشان: فریادزنان / به تنگ اندرآمد: نزدیک گردآفرید شد / بجنبید: تکان خورد / خود: کلاه خود،  
ترگ

**دستور:** (جهش ضمیر «ش» در مصراع اول، تنگش = تنگ او و نقش «ش» مضاف الیه) / مرجع ضمیر «ش» در  
«سرش» (و ش در اندرش) گردآفرید است. (چو پیوند وابسته ساز؛ در نتیجه مصراع اول: جمله وابسته یا پیرو.  
مصراع دوم جمله هسته یا پایه. (واو ربط) (خروشان: قید) / خود: مفعول) (از سرش: متمم قیدی)

**قلمرو ادبی:** واج آرای «ش» / تناسب خود و سر

**قلمرو فکری:** هنگامی که (سهراب) فریادزنان به نزدیکش آمد، تکانی خورد (با یک جهش یا حرکت) و  
کلاه خود را از سرش برداشت.

## ۲۳. رها شد ز بند زره موی اوی / درفشان چو خورشید شد، روی اوی

**قلمرو زبانی:** زره: لباس جنگی / بند: ریسمان / درفشان: درخشان / چو: مانند / مرجع ضمیر اوی در هر دو مصراع،  
گردآفرید است / نکات دستوری: رها: مسند / بند: متمم / زره: مضاف الیه / موی: نهاد / اوی: مضاف الیه /  
درفشان: مسند / خورشید: متمم / روی: نهاد / اوی: مضاف الیه / (روی او و موی او: ترکیب اضافی) (دو جمله)

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: موی، روی، اوی / شد: تکرار / تشبیه: روی او به خورشید تشبیه شده است / واج  
آرای «ش»، «ر»

**قلمرو فکری:** موی گردآفرید از بند زره رها شد و روی او که مانند خورشید بود، درخشید.

## ۲۴. بدانست سهراب کاو دختر است / سر و موی او از در افسر است

قلمرو زبانی: بدانست: فهمید/ کاو: که او/ ازدر: مناسب، شایسته/ افسر: تاج/

دستور: سهراب: نهاد / او : نهاد / دختر: مسند / سر: نهاد / موی: معطوف / ازدر: مسند / افسر: مضاف الیه /  
(مصراع اول یک جمله مرکب است؛ بدانست سهراب جمله هسته و کاو دختر است، جمله وابسته و کل بیت سه جمله)

قلمرو ادبی: تاج: مجاز از پادشاهی / ازدر افسر بودن: کنایه از مناسب پادشاهی بودن / تناسب: سر، موی، افسر /  
واج آرایی: «ر»

قلمرو فکری: سهراب فهمید که او دختر است. سر و موی او مناسب برای تاج و پادشاهی است نه میدان رزم.

## ۲۵. شگفت آمدش؛ گفت: از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه؟!

قلمرو زبانی: شگفت آمد: تعجب کرد/ آوردگاه: میدان نبرد/

دستور: شگفت آمدش: فعل لازم یک شخصه و ضمیرش نهاد این فعل است. ایران سپاه: ترکیب اضافی مقلوب /  
سپاه: متمم / ایران: مضاف الیه / چنین: صفت اشاره / دختر: نهاد / آوردگاه: متمم / (سه جمله)

قلمرو ادبی: تناسب: سپاه و آوردگاه

قلمرو فکری: سهراب شگفت زده شد و گفت از سپاه ایران چنین دختری به میدان جنگ می آید.

## ۲۶. ز فتراک بگشود پیچان کمند / بینداخت و آمد میانش به بند

قلمرو زبانی: فتراک: ترک بند/ میان: کمر/ بند: ریسمان/ نکات دستوری: فتراک: متمم / پیچان کمند: ترکیب  
وصفی مقلوب / کمند: مفعول / پیچان: صفت / میان: نهاد / ش: مضاف الیه / بند: متمم / سه جمله

قلمرو ادبی: واج آرایی «د، ن» / تناسب: فتراک و کمند

قلمرو فکری: او از ترک بند خود، کمند پیچانش را باز کرد و آن را انداخت و کمر گردآفرید در بند آمد.

## ۲۷. بدو گفت کز من رهایی مجوی / چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟

**قلمرو زبانی:** بدو: به او / کز: که از / مجوی: فعل امر منفی(نهی) / از من رهایی مجوی: از دست من فرار نکن /

**دستور:** او: متمم / من: متمم / رهایی: مفعول / جنگ: مفعول / تو: نهاد / ماه روی: منادا

**قلمرو ادبی:** ماه روی: تشبیه درون واژه ای(روی او به ماه تشبیه شده) و کنایه از زیباروی و خوش چهره

**قلمرو فکری:** سهراب به گردآفرید گفت که از دست من فرار نکن. ای زیباروی، چرا تو به دنبال جنگ هستی؟

**۲۸. نیامد به دامم به سان تو گور / ز چنگم رهایی نیابی، مشور**

**قلمرو زبانی:** گور: گورخر / مشور: تقلا نکن / به سان: مانند، حرف اضافه / چنگ: دست / مشور: نافرمانی نکن،  
نجنگ /

**دستور:** گور: نهاد، دام: متمم، م در دامم: مضاف الیه ، تو: متمم، چنگ: متمم، رهایی: مفعول / مشور: فعل نهی (سه جمله) / مصراع اول به شیوه بلاغی و مصراع دوم به شیوه عادی است

**قلمرو ادبی:** به دام آمدن: کنایه از در بند افتادن، اسیر شدن / تشبیه: گور به تو تشبیه شده است / مجاز: گور: شکار، صید

**قلمرو فکری:** همانند تو گوری به دام من نیفتاده است. از چنگم رهایی نمی یابی، نافرمانی نکن و به جنگ ادامه نده.

**۲۹. بدانست کاویخت گردآفرید / مر آن را جز از چاره درمان ندید**

**قلمرو زبانی:** آویخت: گرفتار شد / چاره: در این مصراع: مکر و حيله / درمان: راه حل /

**دستور:** کاویخت = که + آویخت / که: حرف ربط وابسته ساز (آویخت: جمله وابسته یا پیرو. بدانست: جمله هسته یا پایه) / گرد آفرید: نهاد / مر: از ویژگی های سبکی سبک خراسانی که برای تاکید بیشتر بر مفعول یا متمم قبل از مفعول یا متمم قرار می گرفت و معنای خاصی ندارد فاقد نقش دستوری است / آن: مضاف الیه /  
را: فک اضافه: آن را .. درمان = درمان آن / چاره: متمم / درمان: مفعول / سه جمله

**قلمرو ادبی:** تناسب: چاره، درمان

**قلمرو فکری:** گردآفرید فهمید که گرفتار شده و برای حل این مشکل باید فوراً چاره ای بیندیشد ( و چاره‌ای جز حيله گری ندید)

### ۳۰. بدو روی بنمود و گفت: ای دلیر / میان دلیران به کردار شیر...

**قلمرو زبانی:** روی بنمود: نگاه کرد / دلیر: شجاع / میان: بین / به کردار: به مانند / بدو: به + او: منظور از « او» در این مصراع سهراب است /

**دستور:** بدو: به + او / او: متمم / روی بنمود: فعل / و: واو ربط / دلیر: منادا، صفت جانشین اسم / میان: حرف اضافه / دلیران: متمم / به کردار: حرف اضافه مرکب / شیر: متمم / به کردار شیر: مسند / ای دلیر میان دلیران به کردار شیر { هستی } هستی: حذف فعل اسنادی به قرینه معنوی

**قلمرو ادبی:** تشبیه: مشبه محذوف تو (سهراب) شیر: مشبه به / واج آرایبی: تکرار صامت «د» و «ر»

**قلمرو فکری:** (گردآفرید) رو به سهراب کرد و گفت: ای دلاوری که میان پهلوانان، مانند شیر، شجاع هستی...

### ۳۱. دو لشکر نظاره برین جنگ ما / برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

**قلمرو زبانی:** دو لشکر منظور سپاه ایران و توران / نظاره: تماشاگر، بیننده / آهنگ: حمله، جنگ /

**دستور:** دو: صفت شمارشی / لشکر: نهاد / نظاره: مسند / این: صفت اشاره / جنگ: متمم / ما: مضاف الیه / دو لشکر نظاره برین جنگ ما { هستند } : حذف فعل به قرینه معنوی / این: صفت اشاره / گرز: متمم / و: واو عطف / شمشیر: معطوف / آهنگ: معطوف / ما: مضاف الیه / (دو لشکر): ترکیب وصفی، جنگ ما و آهنگ ما: ترکیب اضافی (یک جمله)

**قلمرو ادبی:** مراعات نظیر: لشکر، جنگ، گرز، شمشیر، آهنگ / تکرار: ما

**قلمرو فکری:** هردو سپاه، تماشاگر نبرد و تکاپوی ما هستند.

### ۳۲. کنون من گشایم چنین روی و موی / سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

**قلمرو زبانی:** کنون: حالا، الان، اکنون / گشایم: آشکار می‌کنم (باز کردن مو و برداشتن کلاهخود و حجاب) /

روی: چهره، صورت / گفت و گوی: در اینجا به معنی: صحبت کردن (سرزنش کردن) /

**دستور:** کنون: قید / من: نهاد / گشایم: فعل مضارع اخباری / چنین: صفت اشاره / روی: مفعول / او: واو / عطف / موی: معطوف به روی / سپاه: نهاد / تو: مضاف الیه / گردد: فعل مضارع اخباری / پر: مسند / گفت و گوی: متمم (واو میان وند) / (چنین روی: ترکیب وصفی) (دو جمله)

**قلمرو ادبی:** تناسب: موی و روی / جناس: رو، مو / پر از گفت و گو شدن: شایعه پراکنی

**قلمرو فکری:** اکنون اگر من صورت و مویم را باز کنم و نشان دهم که دختر هستم، سپاهیان تو را سرزنش خواهند کرد و درباره تو شایعه ایجاد می شود ...

۳۳. که با دختری او به دشت نبرد / بدین سان به ابر اندر آورد گرد

**قلمرو زبانی:** بدین سان: به این گونه /

**دستور:** که: حرف ربط وابسته ساز / دختری: متمم / او: نهاد / دشت: متمم / نبرد: مضاف الیه / بدین سان: قید / به: حرف اضافه / ابر: متمم / اندر آورد: فعل / گرد: مفعول / (دشت نبرد: ترکیب اضافی) / (یک جمله)

**قلمرو ادبی:** کنایه: گرد به ابر اندر آورد: مبارزه شدید / اغراق در مصراع دوم / واج آرایبی: تکرار مصوت «ر» و «د»

**قلمرو فکری:** خواهند گفت که سهراب در مبارزه با یک دختر این گونه به زحمت و تکاپو افتاد و با قدرت نبرد می کرد.

۳۴. کنون لشکر و دژ به فرمان توست / نباید بر این آشتی جنگ جست

**قلمرو زبانی:** دژ: حصار، قلعه /

**دستور:** کنون: قید / لشکر: نهاد / او: واو / عطف / دژ: معطوف / فرمان: متمم / تو: مضاف الیه / است: فعل / مضارع اخباری / این: صفت اشاره / آشتی: متمم / جنگ: مفعول / دو جمله

**قلمرو ادبی:** تضاد: آشتی و جنگ / کنایه: به فرمان توست: در اختیار توست / دژ: مجاز از مردم درون دژ

**قلمرو فکری:** اکنون تو پیروز شدی و دژ و سپاه درون آن، همه به فرمان تو هستند. پس دیگر به دنبال جنگیدن نباش

### ۳۵. عنان را بپیچید گرد آفرید / سمند سرافراز بر دژ کشید

قلمرو زبانی: عنان: افسار، مهار / سمند: اسب متمایل به زرد / سرافراز: سربلند، پر افتخار /

دستور: عنان: مفعول / بپیچید: فعل / گردآفرید: نهاد / سمند: مفعول / سرافراز: صفت / دژ: متمم / (سمند سرافراز: ترکیب وصفی) / (دو جمله)

قلمرو ادبی: عنان پیچیدن: کنایه از برگشتن و تغییر مسیر دادن / سمند سرافراز: تشخیص / تناسب: عنان و سمند

قلمرو فکری: گردآفرید (تغییر جهت داد و) اسب با افتخار خود را به سوی دژ برگرداند و حرکت کرد.

### ۳۶. همی رفت سهراب با او به هم / بیامد به درگاه دژ گژدهم

قلمرو زبانی: مرجع ضمیر او، گردآفرید است / درگاه: دروازه

دستور: همی رفت: می رفت: ماضی استمراری (شکل قدیم فعل) / سهراب: نهاد / با: حرف اضافه / او: متمم / بیامد: آمد: ماضی ساده / درگاه: متمم / دژ: مضاف الیه / گژدهم: نهاد / (درگاه دژ: ترکیب اضافی) / (دو جمله)

قلمرو ادبی: واج آرای صامت «د»

قلمرو فکری: او رفت و سهراب هم در مسیر بازگشت به دژ، او را همراهی می کرد. در این زمان گژدهم به درگاه قلعه آمد.

### ۳۷. در باره بگشاد گرد آفرید / تن خسته و بسته بر دژ کشید

قلمرو زبانی: در: در / باره: قلعه / بگشاد: باز کرد / خسته: زخمی / بسته: رنجور و غمگین (منظور بسته شده و گرفتار شده در کمند سهراب است) / (کشید: کشاند) /

دستور: در: مفعول / باره: مضاف الیه / گردآفرید: نهاد / تن: مفعول / خسته: صفت / و: واو عطف / بسته: معطوف / دژ: متمم / در باره: ترکیب اضافی. تن خسته: ترکیب وصفی / (دو جمله)

قلمرو ادبی: جناس: خسته و بسته / (باره مجاز از دژ)

قلمرو فکری: در دژ را گشود و گردآفرید با تن زخمی و رنجور به درون دژ رفت.

۳۸. در دژ بیستند و غمگین شدند / پُر از غم دل و دیده خونین شدند

قلمرو زبانی: دیده: چشم/

دستور: در: مفعول/ دژ: مضاف الیه/ غمگین: مسند/ پر: قید/ غم: متمم/ دل: نهاد/ دیده: معطوف/ خونین: مسند/ در دژ: ترکیب اضافی/ (سه جمله)

قلمرو ادبی: خونین شدن دیده: کنایه از اشکریختن و غم و اندوه فراوان/ دل و دیده: تناسب

قلمرو فکری: در قلعه را (پشت سر گردآفرید) بستند و ناراحت شدند و با دلی که از اندوه آکنده بود، بسیار گریستند.

۳۹. ز آزار گردآفرید و هجیر / پُر از درد بودند، بُرنا و پیر

قلمرو زبانی: برنا: جوان/ آزار: آسیب، گزند، صدمه، جراحت/

دستور: آزار: متمم/ گردآفرید: مضاف الیه/ هجیر: معطوف/ پر: مسند/ درد: متمم/ برنا: نهاد/ پیر: معطوف/ آزار گرد آفرید: ترکیب اضافی/ (یک جمله)

قلمرو ادبی: برنا و پیر: تضاد/ برنا و پیر: مجاز از همه ساکنان دژ/ پر از درد بودن: کنایه از بسیار اندوهگین بودن

قلمرو فکری: همه ساکنان دژ از آسیبی که به گردآفرید و هجیر رسیده بود، بسیار غمگین بودند.

۴۰. بگفتند: کای نیکدل شیر زن / پُر از غم بُد از تو دل انجمن

قلمرو زبانی: بُد: مخفف «بود»/ انجمن: گروه، جماعت/ کای: که+ای/ نیکدل: شجاع و پر دل و جسور/

دستور: عبارت بعد از بگفتند: مفعول/ نیکدل شیرزن: ترکیب وصفی مقلوب/ شیرزن: منادا/ نیکدل: صفت/ پر: مسند/ غم: متمم/ تو: متمم/ دل: نهاد/ انجمن: مضاف الیه/ دل انجمن: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: شیرزن: تشبیه (زن: مشبه - شیر: مشبه به) - کنایه از شجاع/ نیکدل: کنایه از نیکو نهاد و مهربان/ مجاز: دل: وجود

قلمرو فکری: اهل قلعه به گردآفرید گفتند که ای زن مهربان و شجاع همه برای تو بسیار ناراحت بودند.

## ۴۱. که هم، رزم جُستی، هم افسون و رنگ / نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

**قلمرو زبانی:** رزم: جنگ، نبرد/ افسون: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن/ رنگ: فریب و چاره- حيله- نیرنگ- تدبیر/ کار: در اینجا به معنی جنگ و پیکار / دوده: دودمان، خاندان، طایفه/ ننگ نیامدن: باعث شرمندگی نشدن

**دستور:** که: حرف ربط وابسته ساز/ رزم: مفعول / حذف فعل به قرینه لفظی: افسون و رنگ (جُستی)/ افسون: مفعول / رنگ: معطوف / کار: متمم/ تو: مضاف الیه/ دوده: متمم/ ننگ: نهاد/ کار تو: ترکیب اضافی

**قلمرو ادبی:** جناس ناهمسان: رنگ و ننگ / رزم جستن: کنایه از مبارزه/ افسون و رنگ جستن: کنایه از حيله گری

**قلمرو فکری:** زیرا هم جنگیدی، هم حيله و تدبیر به کار بستى و از این جنگ تو به دودمان و خانواده ننگ و بدنامی نرسید.

## ۴۲. بخندید بسیار، گرد آفرید / به باره برآمد، سپه بنگرید

**قلمرو زبانی:** بسیار: زیاد و به شدت/ باره: حصار و قلعه/ برآمد: بالا رفت/ سپه: مخفف سپاه/ بنگرید: نگاه کرد/

**دستور:** بسیار: قید / گرد آفرید: نهاد / باره: متمم/ سپه: مفعول/ بنگرید: ماضی ساده (نگریست)/ (سه جمله)

**قلمرو ادبی:** واج آرایى «ب» / ویژگی حماسه: قهرمانی

**قلمرو فکری:** گرد آفرید بسیار (به شدت) خندید بر بالای قلعه آمد و سپاه تورانیان را نگاه کرد.

## ۴۳. چو سهراب را دید بر پشت زین / چنین گفت کای شاه ترکان چین

**قلمرو زبانی:** چو: وقتی که/ (جمله مرکب، چو: پیوند وابسته ساز، مصراع اول، جمله وابسته و مصراع دوم جمله هسته)/ کای: که+ ای/ منظور از ترکان چین: تورانیان - شاه ترکان چین: سهراب/

**دستور:** چو: حرف ربط وابسته ساز/ سهراب: مفعول/ پشت: متمم/ زین: مضاف الیه / چنین: قید / که: حرف ربط وابسته ساز / شاه منادا / ترکان: مضاف الیه / چین: مضاف الیه / جمله بعد از «گفت»: مفعول/ شاه ترکان و پشت زین : ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: زین و چین: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: وقتی گردآفرید سهراب را سوار بر اسب دید(با تمسخر و طنز) گفت: ای سرور سپاه تورانیان...

۴۴. چرا رنجه گشتی، کنون بازگرد / هم از آمدن هم ز دشت نبرد

قلمرو زبانی: رنجه: رنجور و آزاردیده/ چرا رنجه گشتی: چرا خودت را به زحمت انداختی و آمدی؟ /

دستور: رنجه: مسند/کنون: قید/ آمدن: متمم / دشت: متمم / نبرد: مضاف‌الیه/ حذف فعل در دو جمله به قرینۀ

لفظی: هم از آمدن(بازگرد) هم از دشت نبرد (بازگرد)/ دشت نبرد: ترکیب وصفی (دو جمله)

قلمرو ادبی: واج آرایبی «ر»

قلمرو فکری: چرا خودت را به رنج و زحمت انداختی؟ حالا از آمدن به ایران و مبارزه در میدان جنگ صرف

نظر کن و برو

۴۵. تو را بهتر آید که فرمان کنی / رخ نامور، سوی توران کنی

قلمرو زبانی: فرمان کردن: اطاعت کردن و پیروی / رخ: چهره، روی / نامور: ارزشمند، آوازه‌جو، شناخته‌شده/

دستور: را: حرف اضافه(برای)/ تو: متمم/ بهتر: مسند / آید: فعل اسنادی(در معنای است)/ کنی: فعل مضارع

التزامی / رخ: مفعول / نامور: صفت / سوی: حرف اضافه / توران: متمم/ (که حرف ربط وابسته ساز. تو را بهتر است:

جمله هسته یا پایه. فرمان کنی: جمله وابسته یا پیرو) (رخ نامور: ترکیب وصفی)

قلمرو ادبی: رخ: مجاز از وجود/ رخ سوی جایی کردن: کنایه از متمایل بودن به جایی یا رفتن به آن سو

قلمرو فکری: برایت بهتر است که اطاعت کنی و چهرۀ نام‌جوی خود را به سوی توران بگردانی و به همان‌جا

بازگردی.

۴۶. نباشی بس ایمن به بازوی خویش / خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش

قلمرو زبانی: ایمن: در امان، در سلامت/ خورد: می‌خورد/ بس: بسیار/

دستور: بس: قید/ ایمن: مسند/ بازو: متمم/ خویش: مضاف‌الیه/ گاو: نهاد/ نادان: صفت / پهلو: متمم/ خویش:

مضاف‌الیه/ خورد: مضارع اخباری(می‌خورد)/ گاو نادان: ترکیب وصفی (دو جمله)

قلمرو ادبی: بازو: مجاز از قدرت / مصراع دوم: تمثیلی برای مصراع اول / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش: مَثَل و کنایه با این توضیح که گاو نادان آنقدر می خورد تا فربه شود و به دلیل همین چاق شدن و پهلوی آوردنش، او را می کشند. اینگونه باعث هلاکت خود می شود. / بازو و پهلوی: تناسب

قلمرو فکری: نباید به زور بازوی خویش مطمئن باشی؛ مثل گاو نادانی که هر چه بیشتر بخورد، زمینه هلاکت خودش را فراهم می کند و زودتر کشته می شود، تو هم خودت را از بین می ببری.

شاهنامه، فردوسی

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید.

برکشیدن: بیرون کشیدن. استخراج کردن. برآوردن. بیرون کردن. بالا کشیدن. بیرون آوردن. (از فرهنگ ناظم الاطباء)

۲- دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

کمند و زین

۳- در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند؛ مانند: «سپید ← سفید».

از متن درس، نمونه‌ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید.

اسب ← اسب

۴- در بیت‌های «یکم» و «بیست و سوم»، «چو» را از نظر کاربرد معنایی مقایسه کنید.

«چو» در بیت یکم به معنای «وقتی که» و پیوند وابسته ساز است و در بیت بیست و سوم به معنی «مثل» و ادات تشبیه است.

۵- در کدام بیت ها «متمم» با دو حرف اضافه آمده است؟

بیت ۱۲ «سهراب»: به سهراب بر، تیرباران گرفت      چپ و راست، جنگ سواران گرفت  
بیت ۳۳ «ابر»: که با دختری او به دشت نبرد      بدین سان به ابر اندر آورد گرد

قلمرو ادبی:

۱- واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، در بردارنده آرایه جناس‌اند؟

نگه کرد سهراب و آمدش ننگ      برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ  
که هم رزم جُستی، هم افسون و رنگ      نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

۲- مفهوم عبارات‌های کنایی زیر را بنویسید.

\* سپهبد، عنان، اژدها را سپرد (افسار اسبش را رها کرد؛ به سرعت تاخت)

\* رخ نامور سوی توران کنی (به سرزمین توران برگرد)

\* لب را به دندان گزید (تعجب کردن)

۴- یک مثل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مثل، معادل آن بنویسید.

«خورد گاو نادان ز پهلوی خویش» این مثل را زمانی به کار می‌برند که کسی ناخواسته یا نادانسته با تکیه بر نیرو و قدرت خود، زمینه نابودی خویش را فراهم می‌کند. دو ضرب‌المثل زیر معادل این ضرب‌المثل هستند:

- از ماست که بر ماست . - آفت طاووس آمد پر او.

قلمرو فکری:

۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟

شکست و اسارت هجیر (فرمانده دژ) و زخمی شدن و اسارت گردآفرید در جنگ

۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود بیچید از روی و برگاشت زود

گرد آفرید توان مبارزه با سهراب را نداشت از او روی برگرداند و به سرعت بازگشت.

۳- فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟

پهلوانی، جنگاوری، شجاعت، مهارت در سوارکاری و در کمند اندازی و...

۴- «حماسه» در لغت به معنای دلآوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با

ویژگی‌های زیر:

\* داستانی: هر داستانی در بستری از حوادث شکل می‌گیرد.

\* قهرمانی: شاعر حماسه سرا با بهره‌گیری از واژگان و زبان حماسی می‌کوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر تواناییهای جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.

\* قومی و ملی: شاعر حماسه سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در زمینه‌ای از واقعیات به نمایش بگذارد.

\* حوادثی خارق العاده: طرح حوادث و انسانها و موجوداتی که با منطق علمی همسازی ندارند؛ نظیر وجود سیمرغ در شاهنامه فردوسی.

بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزان» مقایسه کنید.

شباهت‌ها: هر دو در قالب داستان بیان شده و روایتی از قهرمانی‌ها، پهلوانی‌ها و رشادت‌های ملت آزاده ایران در برابر هجوم دشمنان و متجاوزان به سرزمین ایران است.

تفاوت‌ها: از نظر قالب (نثر و نظم) - از نظر سبک بیان و لحن (سبک خراسانی و زمان معیار امروز) - از نظر تصویر صحنه‌های جنگ و ابزارها و شیوه‌های مبارزه متفاوت هستند

## شعر خوانی

## دلیران و مردان ایران زمین

۱. چو هنگامه آزمون تازه شد / دگر باره ایران پر آوازه شد

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / هنگامه: زمان، غوغا / تازه شد: تجدید شد، دوباره فرارسید / دگر باره: بار دیگر / پر آوازه: مشهور، نامی

۲. از این خـ طه نغز پدram پاک / و زین خاکِ جانِ پرورِ تابناک،

قلمرو زبانی: خطه: سرزمین / نغز: عالی / پدram: سرسبز و خرم / تابناک: درخشان.

۳. از این مرز فرخنده مردخیز / گنام پلنگانِ دشمن ستیز

قلمرو زبانی: فرخنده: مبارک / مردخیز: دلاور پرور / گنام: آشیانه / ستیز: جنگ / دشمن ستیز: صفت فاعلی، دشمن ستیزنده

۴. دگر ره چنان شد هنر آشکار / کز آن خیره شد، دیده روزگار

قلمرو زبانی: ره: باره/ هنر: فضیلت/ خیره: متحیر، سرگشته/ دیده: چشم

۵. دلیران و مردان ایران زمین / هژیران جنگ آور روز کین،

قلمرو زبانی: زمین: سرزمین/ هژیر: خوب، پسندیده؛ چابک، چالاک/ جنگ آور: جنگجو/ کین: انتقام

۶. خروشان و جوشان به کردار موج / فراز آمدند از کران، فوج فوج

قلمرو زبانی: خروشان: فریاد زنان/ جوشان: کنایه از پر خشم / به کردار: به مانند، ادات تشبیه / فراز آمدن:

نزدیک آمدن، رسیدن/ کران: افق، کناره و گوشه/ فوج: دسته، گروه

۷. به مردی به میدان نهادند روی / جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

قلمرو زبانی: به مردی: با مردانگی

۸. که اینان ز آب و گل دیگـرند / نگهبان دین، حافظ کشـورند

قلمرو زبانی: حافظ: نگاهدارنده

۹. بداندیش را آتش خرمن اند / خدنگی گران بر دل دشمن اند

قلمرو زبانی: را در «بداندیش را»: اضافه گسسته «آتش خرمن بداندیش»/ بداندیش: دشمن/ خرمن: توده‌های

غله/ خدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر می‌سازند/ گران: سنگین

۱۰. ز کس جز خداوندشان بیم نیست / به فرهنگان حرف تسلیم نیست

قلمرو زبانی: بیم: ترس/ به: در/ فرهنگ: واژه نامه

۱۱. فلک درشگفتی ز عزم شماست / ملک آفرین گوی رزم شماست

قلمرو زبانی: فلک: گردون، آسمان/ عزم: اراده و همت/ ملک: فرشته / رزم: جنگ

۱۲. شمارا چو باور به یزدان بود / هم او مر شمارا نگهبان بود

قلمرو زبانی: یزدان: خدا

محمود شاهرخی (جذب)

دبیرخانه ادبیات فارسی مستقر در استان همدان

## فصل هفتم

درس چهاردهم: طوطی و بقال

درس شانزدهم: خسرو

تدوین کننده: استان خراسان رضوی

اصلاح کننده: استان خراسان شمالی

درس چهاردهم

## درس شانزدهم

### خسرو

#### اهداف کلی:

- ۱) تقویت و رشد باورهای مذهبی و فرهنگی به مدد آموزه های متن درس (ایمان)
- ۲) تقویت توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۳) تقویت نگرش مثبت نسبت به کاربرست آموزه های محتوایی درس، در زندگی روزمره (اخلاق)
- ۴) تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن (تفکر)
- ۵) آشنایی با نمونه ای از ادبیات داستانی (علم)
- ۶) کاربرست آموزه های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

#### اهداف جزئی:

- ۱) معانی واژگان و ترکیب های جدید را بیان میکند
- ۲) املائی صحیح واژه ها را بیان می کند
- ۳) پیام های آموزشی و اخلاقی درس را شرح می دهد
- ۴) آموزه های درس رادر قلمرو زبانی ( دستور واژه و املا ) بررسی کند
- ۵) آموزه های درس را در قلمرو فکری ( درک متن، مفهوم جمله و مضمون یابی ) بررسی کند.

داستان کوتاه «خسرو» از مجموعه داستان «عمو غلام» اثر عبدالحسین وجدانی نویسنده دهه چهل ایران است.

داستان، خاطره دردناک یکی از همکلاسی های نویسنده است که در آن به تأثیر تربیت خانوادگی و همنشینی با ناهلان می پردازد. در این اثر نویسنده یکی از مشکلات فرهنگی - اجتماعی جامعه؛ یعنی اعتیاد و آثار مخرب و زیانبار آن را بیان کرده است.

قالب: داستان کوتاه / زاویه دید: اول شخص / ویژگی های نثر داستان: طنز ظریف، پرداخت هنرمندانه، توصیفات زیبا با پیام های تربیتی و آموزشی

بند اول: از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی داشت و صفحه سفیدی را باز می کرد و ارتجالاً انشایی می ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی ها «اجرا می کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می گرفت و مثل شاخ شمشاد می آمد و سر جای خودش می نشست!

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا نشد: پیش نیامد ( فعل ناگذر) / ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن / رسا: بلند، شیوا / مبلغ: مقدار / احسنت: آفرین / شاخ: شاخه / شمشاد: درختی است دارای برگ های کوچک گرد که همیشه سبز است چوب آن ستبر و محکم است و برای ساختن اشیا چوبی است. به عنوان زینت هم در باغها و باغچه ها کشت می شود.

ب) نکات دستوری: سال چهارم: ترکیب وصفی، گروه متممی / ششم ابتدایی: ترکیب وصفی، گروه متممی / خسرو: متمم / هم کلاس: مسند / بودم: فعل اسنادی / در تمام این مدت سه سال: گروه متمم قیدی / نشد: فعل ناگذر / که: پیوند وابسته ساز / یک روز: ترکیب وصفی، گروه قیدی / کاغذ: مفعول / و: حرف عطف، مدادی: معطوف به مفعول / کلاس: متمم قیدی / بیاورد: فعل مضارع التزامی / یا: پیوند همپایه ساز / تکلیفی: مفعول / انجام دهد: فعل مرکب / با این حال: گروه متمم قیدی (این حال: ترکیب وصفی) / بیشتر نمره هایش: دو ترکیب اضافی، گروه نهادی / بیست: مسند / بود: فعل اسنادی / وقتی: پیوند وابسته ساز (وقتی که) / معلم: نهاد / خوانند: انشا: ترکیب اضافی، گروه متممی / خسرو: مفعول / پای تخته: ترکیب اضافی، گروه قیدی / صدا می کرد: فعل مرکب / دفترچه من: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / مصطفی: معطوف به مضاف الیه (دفترچه مصطفی) / دو طرف او: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / روی نیمکت: ترکیب اضافی، گروه قیدی / نشسته بودیم: فعل ماضی بعید / برمی داشت: فعل پیشوندی، ماضی استمراری / و: پیوند همپایه ساز / صفحه سفیدی: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / باز می کرد: فعل مرکب / ارتجالاً: قید / انشایی: مفعول / می ساخت: ماضی استمراری / صدای گرم: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / رسا: معطوف به صفت / اصطلاح امروزیها: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / اجرا می کرد: فعل مرکب، ماضی استمراری / و: پیوند همپایه ساز / یک نمره بیست: دو ترکیب وصفی، گروه مفعولی / مبلغی: ممیز (مربوط به پایه دهم نمی باشد) / آفرین: متمم قیدی / احسنت: معطوف به متمم / تحویل می گرفت: فعل مرکب، ماضی استمراری / شاخ شمشاد: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / می آمد: فعل ماضی استمراری / سر جای خودش: سه ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی (حرف اضافه «بر» محذوف است) / می نشست: فعل ماضی استمراری

قلمرو ادبی: صدای گرم: حس آمیزی / مبلغی آفرین و احسنت: استعاره مکنیه / شاخ شمشاد: کنایه از شاد و خوشحال / خسرو مثل شاخ شمشاد: تشبیه

قلمرو فکری: بی درنگ و بالبداهه در ذهنش انشایی ساخته و پرداخته می کرد و با صدای دلنشین و بلند، به قول امروزیها در گفتار و کردار خود نشان می داد.

بند دوم: و اما سبک «نگارش» که نمی توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی نوشت؛ باید بگوییم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبایان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می دادند. خسرو تمام درسها را سر کلاس یاد می گرفت و حفظ می کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

### قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: سبک: روش، شیوه / نگارش: نوشتن / تقریر: بیان کردن، بیان / از بر کردن: حفظ کردن / منتخب: برگزیده / نصاب الصبّیان: کتابی از ابونصر فراهی (قرن ششم) که در مکتب‌خانه‌های قدیم آموزش داده می‌شد. به معنای بهره کودکان / مرور: بازخوانی

ب) نکات دستوری: اَمّا: پیوند همپایه ساز / سبک «نگارش»: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / نمی‌توان گفت: فعل بدون شخص / زیرا: پیوند وابسته ساز / خسرو: نهاد / هرگز: قید / چیزی: مفعول / نمی‌نوشت: فعل ماضی استمراری / باید: قید / بگویم: مضارع التزامی / سبک «تقریر»: او: دو ترکیب اضافی، گروه نهادی / انشا: متمم قیدی / تقلیدی کودکانه: ترکیب وصفی (فعل «بود» بین موصوف و صفت فاصله انداخته است)، گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / گلستان سعدی: ترکیب اضافی، گروه متممی / آن زمان: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / ما: نهاد / گلستان سعدی: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / از بر می‌کردیم: فعل مرکب / منتخبی: مفعول / اشعار شاعران مشهور: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه متممی / متون ادبی: ترکیب وصفی، معطوف به متمم / نصاب الصبّیان: معطوف به متمم / کلاس چهارم ابتدایی: دو ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / ما: متمم / درس می‌دادند: فعل مرکب، ماضی استمراری / خسرو: نهاد / تمام درس‌ها: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / سر / کلاس: ترکیب اضافی، گروه قیدی / یاد می‌گرفت: فعل مرکب، ماضی استمراری / دیگر: قید / احتیاجی: مفعول / به مرور: متمم / نداشت: فعل ماضی ساده

بند سوم: یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

### قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: عبرت: پند / گیرا: جذاب / دور بیضی: عینکی که فریم عدسی‌های آن به صورت بیضی باشد / دسته مفتولی: دسته سیمی (مفتول: رشته سیم باریک فلزی) / زنگار: زنگ فلزات، آئینه و جزء آن که معمولا سبز رنگ است / زنگاری: منسوب به زنگار، سبز رنگ، به دلیل ضخیم بودن شیشه‌های عینک معلم رو به سبز زنگاری می‌زد. / درست و حسابی: کامل، بی عیب و نقص / ملتفت: آگاه، متوجه

ب) نکات دستوری: یک روز: ترکیب وصفی، گروه قیدی / میرزا مسیح خان: (میرزا و خان شاخص هستند برای مسیح) - مربوط به فارسی دهم نمی باشد - ، گروه نهادی / معلم انشا: ترکیب اضافی، بدل - مربوط به فارسی دهم نمی باشد - / موضوع «عبرت»: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / ما: متمم قیدی / معین کرده بود: فعل مرکب، ماضی بعید / خسرو: مفعول / صدا کرد: فعل مرکب / انشایش: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / بخواند: فعل مضارع التزامی / خسرو: نهاد / هم: قید / مطابق معمول: ترکیب اضافی، گروه قیدی / دفتر انشای من: دو ترکیب اضافی، گروه مفعولی / برداشت: فعل پیشوندی / صفحه سفیدی: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / آن: ضمیر اشاره، متمم قیدی / باز کرد: فعل مرکب / همان آهنگ گیرا: دو ترکیب وصفی، گروه متممی (همان: صفت پیشین، گیرا: صفت فاعلی) حرکات سر: ترکیب اضافی، معطوف به متمم / دست: معطوف به مضاف الیه / اشارت‌های چشم: ترکیب اضافی، معطوف به متمم / ابرو: معطوف به مضاف الیه / به خواندن: متمم / شروع کرد: فعل مرکب / میرزا مسیح خان: گروه نهادی / سخت: قید / نزدیک‌بین: (صفت فاعلی مرکب مرخم) (مربوط به کتاب دهم نمی باشد) مسند / بود: فعل اسنادی / حتی: قید / عینک دور بیضی و دسته مفتولی: دو ترکیب وصفی (دوربیضی، دسته مفتولی: صفت های مرکب)، گروه متمم قیدی / شیشه‌های کلفت زنگاری: دو ترکیب وصفی، معطوف به متمم / درست: قید / حسابی: معطوف به قید / نمی‌دید: فعل ماضی استمراری / ملتفت: مسند / نمی‌شد: فعل اسنادی، ماضی استمراری / خسرو: نهاد / روی کاغذ سفید: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / انشای خود: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / می‌خواند: فعل مضارع اخباری قلمرو ادبی: سر، دست، چشم و ابرو: مراعات نظیر / عینک و شیشه و دسته: مراعات نظیر

بند چهارم: باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در گنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته، درهم آمیخته و گرد برانگیخته‌اند...»

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا باری: خلاصه، به هر حال، القصه / دی: دیروز / سرای: خانه / می‌شدم: می‌رفتم / گنج: گوشه / خلوت: کم رفت و آمد، کم جمعیت / برزن: کوی، محله / افراشتن: بلند کردن / گرد: گرد و خاک، غبار / برانگیختن: بلند کردن، به پا کردن

ب) نکات دستوری: باری: قید / خسرو: نهاد / انشای خود: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / چنین، قید / آغاز کرد: فعل مرکب / دی: قید / دبستان: متمم قیدی / سرای: متمم قیدی / می‌شدم: فعل غیراسنادی (ماضی استمراری) / گنج خلوت: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / برزن: متمم / دو خروس: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / دیدم: فعل ماضی ساده / بال: مفعول / پر: معطوف به مفعول / افراشته، درهم آمیخته (فعل مرکب): فعل ماضی نقلی («اند» به قرینه حذف شده است.) / گرد: مفعول / برانگیخته‌اند: فعل پیشوندی، ماضی نقلی

قلمرو ادبی: خروس، بال و پر: مراعات نظیر / بال و پر افراشتن: کنایه از آماده جنگ شدن / درهم آمیختن و گرد برانگیختن: کنایه از درگیر شدن / درهم آمیخته و گرد برانگیخته: سجع  
بند پنجم: در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آن‌ها را به کار می‌برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا:

متداول: رایج، مرسوم / محاوره: گفت و گو / خاطر: ذهن / روزمره: روزانه، هر روزه

ب) نکات دستوری: آن زمان: ترکیب وصفی، گروه قیدی / کلمات «دبستان» و «برزن»: دو ترکیب اضافی، گروه نهادی / مانند امروز: متمم قیدی / متداول: مسند / نبود: فعل اسنادی / خسرو: نهاد / این نوع کلمات: ترکیب وصفی (نوع: ممیز)، گروه متممی / بسیار: قید / خاطر: متمم / داشت: فعل ماضی ساده / حتی: قید / صحبت: متمم قیدی / محاوره عادی و روزمره خود: دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، معطوف به متمم / نیز: قید / آن‌ها: مفعول / به کار می‌برد: عبارت فعلی / این: ضمیر اشاره، نهاد / یکی: مسند / استعدادهای گوناگون و فراوان: دو ترکیب وصفی، گروه متممی / عین حال: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / چشمه‌ای: معطوف به مسند / خوشمزگی‌های رنگارنگ او: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه متممی / بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: چشمه‌ای از: کنایه از گوشه‌ای و نمونه‌ای از آن / خوشمزگی: کنایه از شوخ‌طبعی، شیرین‌کاری / خوشمزگی‌های رنگارنگ: حس آمیزی

بند ششم: انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود:

«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

قلمرو زبانی:

الف) لغت و املا: عرض می‌کردم: می‌گفتم (گونه مودبانۀ «گفتن» درباره گوینده) ضربت: ضربه، زدن / سخت: محکم / دیده: چشم / حریف: رقیب / نواخت: زد / صدمت: صدمه، آسیب، کوفتن / به صدمتی: آن چنان کوفتنی، به شدت / نامدار: معروف، مشهور / لاجرم: ناچار، ناگزیر / بگریخت: فرار کرد / لیکن: اما، ممال لکن / غالب: چیره، پیروز / درویشان: جوانمردان / نه مناسب حال درویشان: ناجوانمردانه / مغلوب: شکست خورده / مخذول: خوار شده / نالان: ناله کنان / استرحام: طلب رحم، بخشایش خواستن / می‌کوفت: می‌زد

ب) نکات دستوری: انشای ارتجالی خسرو: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه مفعولی / عرض می‌کردم: فعل مرکب، ماضی استمراری / دنباله‌اش: ترکیب اضافی، گروه نهادی / این: ضمیر اشاره، مسند / بود: فعل اسنادی / یکی: نهاد / خروسان: متمم / ضربتی سخت: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / دیده حریف: ترکیب اضافی، گروه متممی / نواخت: فعل ماضی ساده / صدمتی: متمم / جهان: نهاد / تیره: مسند / شد: فعل اسنادی / پیش آن نامدار: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی (نامدار: صفت جانشین اسم)، گروه قیدی / لاجرم: قید / سپر: مفعول / بینداخت: فعل ماضی ساده / میدان: متمم قیدی / بگریخت: فعل ماضی ساده / لیکن: پیوند همپایه ساز / خروس غالب: ترکیب وصفی، گروه نهادی / حرکتی: مفعول / کرد: فعل ماضی ساده / نه: قید نفی / مناسب حال درویشان: دو ترکیب اضافی: صفت برای مفعول (حرکت) / بر حریف مغلوب: گروه متممی / تسلیم: مفعول / اختیار کرده: فعل مرکب، ماضی بعید (فعل «بود» به قرینۀ معنایی حذف شده است) / مخذول: قید / نالان: قید / استرحام می‌کرد: فعل مرکب، ماضی استمراری / رحم: مفعول / نیاورد: فعل ماضی ساده / آن چنان: (ضمیر اشاره) قید / او: مفعول / می‌کوفت: فعل ماضی استمراری / پولاد: مفعول / کوبند: فعل مضارع اخباری / آهنگران: نهاد

**قلمرو ادبی:** جهان تیره شد پیش آن نامدار: تضمین شعر فردوسی: «بزد تیر بر چشم اسفندیار جهان تیره شد پیش آن نامدار» / جهان تیره شد: کنایه از کور شد / سپر بینداخت: کنایه از تسلیم شد / غالب، مغلوب: تضاد / که پولاد کوبند آهنگران: تضمین شعر فردوسی: «چنانک بکوبم به گرز گران که پولاد کوبند آهنگران»

**قلمرو فکری:** اما خروس پیروز، برخلاف روش جوانمردان رفتار کرد. به خروس شکست خورده که تسلیم شده بود و بخشایش می‌خواست، رحم نکرد و چنان او را با شدت می‌زد که آهنگران، آهن و فولاد را می‌کوبند. بند هفتم: دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم.

قلمرو زبانی:

لغت و املا: طاقت: تاب و توان، تحمل / جستم: پریدم / مغلوب: شکست خورده (اهمیت املائی با واژه مقلوب) / دشنه: خنجر / برهانیدم: آزاد کردم / به...پرداختم: مشغول شدم / سزا: مجازات / عبرت: پند و اندرز / هر دوان: هر دو تای آنها / هلیم: نوعی غذا (اهمیت املائی با واژه حلیم) / ساختن: پختن

نکات دستوری: دیگر، قید / طاقت دیدن: ترکیب اضافی، گروه نهادی / «م» (طاقت دیدنم ...) : متمم است (برای من) / برق: متمم / میان میدان: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / جستم: فعل ماضی ساده (از مصدر «جستن» / نخست: قید / خروس مغلوب: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / دشنه‌ای: متمم قیدی / جیب: متمم قیدی / داشتم: فعل ماضی ساده / رنج: متمم / عذاب: معطوف به متمم / برهانیدم: فعل ماضی ساده / حلالش کردم: فعل مرکب («ش» در حلالش کردم «مفعول» و جهش ضمیر (او را حلال کردم) / آنگاه: قید / خروس سنگدل: ترکیب وصفی، گروه متممی / پرداختم: فعل ماضی ساده / سزای عمل ناجوانمردانه‌اش: دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه متممی / سرش: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / تن: متمم / جدا کردم: فعل مرکب (فعل «کردم» به قرینه لفظی حذف شده است / او: مفعول / نیز: قید / بسمل کردم: فعل مرکب / تا: پیوند وابسته ساز / عبرت همگان: ترکیب اضافی، گروه مسندی / گردد: فعل اسنادی / پس: قید / هر دوان: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / به سرای: متمم قیدی / بردم: فعل ماضی ساده / آنان: ضمیر اشاره: متمم قیدی / هلیمی: مفعول / ساختم: فعل ماضی ساده / بس: قید / چرب و نرم: صفت برای مفعول

**قلمرو ادبی:** چون برق: تشبیه و کنایه از سریع / خروس سنگدل: تشخیص / سنگدل: کنایه از بی‌رحم / از رنج و عذاب برهانیدم: کنایه از کشتم / حلالش کردم: کنایه از سرش را بریدم، ذبح کردم / بسمل کردم: کنایه از سر بریدم (از آنجا که مسلمانان هنگام سر بریدن جانور، «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌گویند؛ به عمل ذبح کردن، بسمل کردن گفته می‌شود.) / چرب و نرم: کنایه از مطبوع و لذیذ، بسیار خوشمزه

### «مخور طعمه جز خسروانی خورش / که جان یابدت زان خورش، پرورش»

#### قلمرو زبانی:

لغت و املا: طعمه: غذا / خسروانی: شاهانه / خورش: غذا / خسروانی خورش: غذای شاهانه (ترکیب وصفی مقلوب) / که: زیرا

نکات دستوری: مخور: فعل امر منفی / طعمه: مفعول / خسروانی خورش: ترکیب وصفی مقلوب، گروه متممی / جانت: ترکیب اضافی، «ت» در جان یابدت «مضاف الیه» و جهش ضمیر (جانت یابد)، گروه نهادی / پرورش یابد: فعل مرکب، مضارع التزامی (بیابد) / آن خورش: ترکیب وصفی، گروه متممی

**قلمرو ادبی:** خسروانی: ایهام: ۱. منسوب به خسرو (شخصیت داستان) ۲. شاهانه / خورش: ایهام: ۱. نوعی غذا ۲. خوردن / جان: مجاز از وجود / خورش: تکرار / طعمه، خورش، مخور: مراعات نظیر / واج آرای: (ر، ش)

**قلمرو فکری:** همیشه غذای شاهانه و عالی بخور (غذایی که خسرو پخته باشد) تا جانت از آن غذا (خوردن) پرورش یابد.

به دلِ راحت نشستم و شکمی سیرِ نوشِ جان کردم:

«دمی آب خوردن پس از بدسگال / به از عمرِ هفتاد و هشتاد سال»

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا: بدسگال: بد اندیش، دشمن

نکات دستوری: دلِ راحت: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / نشستم: فعل ماضی ساده / شکمی سیر: ترکیب وصفی، گروه قیدی / نوش جان کردم: فعل مرکب، ماضی ساده / دمی: قید / آب خوردن: نهاد / پس از بدسگال: گروه قیدی / به: مسند (به از...): فعل «است» به قرینه معنایی حذف شده است. / عمر هفتاد و هشتاد سال: دو ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی، گروه متممی

**قلمرو ادبی:** دل: مجاز از فکر، خیال / به دلِ راحت: کنایه از با آسودگی / شکمی سیرِ نوشِ جان کردم: کنایه از سیر خوردم و لذت بردم / نوش جان کردن: گونه مودبانه خوردن برای شنونده / دم: مجاز از لحظه / دمی آب خوردن: کنایه از لحظه ای راحت بودن / عمر هفتاد و هشتاد سال: کنایه از عمر طولانی / هفتاد و هشتاد: تناسب و جناس ناهمسان

**قلمرو فکری:** لحظه‌ای آرامش پس از نابودی دشمن، از عمر طولانی بهتر است.

بند هشتم: میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دواتِ چرک گرفته شیشه‌ای، فروبرد و از پشتِ عینکِ زنگاری، نوکِ قلم را ورنانداز کرد و با دو انگشتِ بلند و استخوانی خود گُرک و پشمِ سرِ قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابداً هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرتِ چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قولِ امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا: دوات: مرکب دان، جوهر/ فرسوده: کهنه / کرک: پشم نرم / وقار: سنگینی، متانت / طمأنینه: آرامش / ورنانداز کردن: بررسی کردن، به دقت نگریستن / تمام: کامل / الزام: ضرورت، اجبار / قول: گفت

نکات دستوری:

میرزا مسیح خان: گروه نهادی / چهره گشاده و خشنود: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / قلم آهنین فرسوده: دو ترکیب وصفی، گروه مفعولی / دوات چرک گرفته شیشه‌ای: دو ترکیب وصفی، گروه متممی / فروربرد: فعل پیشوندی، ماضی ساده / پشت عینک زنگاری: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / نوک قلم: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / ورنده کرد: فعل مرکب، ماضی ساده / دو انگشت بلند و استخوانی خود: دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / کُرک و پشم سر قلم: چهار ترکیب اضافی، گروه مفعولی / وقار و طمأنینه تمام: دو ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / پاک کرد: فعل مرکب، ماضی ساده / پس از یک ربع ساعت: گروه قیدی (یک ربع ساعت: ترکیب وصفی) / نمره بیست: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / جوهر بنفش: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / خسرو: متمم قیدی / گذاشت: فعل ماضی ساده / ابدأ: قید / هم: قید / ایرادی: مفعول / نگرفت: فعل ماضی ساده / بچه جان: منادا (جان: شاخص؛ مربوط به پایه دهم نیست) / اولاً: قید / خروس: نهاد / چه الزامی: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / دارد: فعل مضارع ساده / حرکاتش: ترکیب اضافی، گروه نهادی / مناسب حال درویشان: دو ترکیب اضافی، گروه مسندی / باشد: فعل اسنادی / خروس غالب: ترکیب وصفی، گروه نهادی / چه بدسگالی: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / تو: متمم قیدی / کرده بود: فعل ماضی بعید / سر: مفعول / تنش: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / جدا کردی: فعل مرکب، ماضی ساده / خروس: نهاد / عبرت چه کسانی: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه مسندی / بشود: فعل مضارع التزامی / همه این‌ها: ترکیب وصفی، گروه متممی / گذشته: (فعل باشیم به قرینه معنایی حذف شده است) / فعل ماضی التزامی / اصلاً: قید / چه حق: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / خروس‌های مردم: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / سر بریدی: فعل مرکب، ماضی ساده / هلیم: مفعول / درست کردی: فعل مرکب، ماضی ساده / خوردی: فعل ماضی ساده / خیر: قید / قول امروزی‌ها: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / این مسائل: ترکیب وصفی، گروه نهادی / اساساً: قید / مطرح: مسند / نبود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: چهره گشاده: کنایه از شاد و خوشحال / انگشت استخوانی: کنایه از انگشت لاغر / پس از یک ربع ساعت: مجاز از مدت طولانی و اغراق

بند نهم: عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت؛ مگر در ریاضی که «گمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

قلمرو زبانی:

لغت و املا: حرام از: دریغ از / گمیت: اسب سرخ مایل به سیاه / تصدیق نامه: گواهی نامه

نکات دستوری: عرض کردم: فعل مرکب / حرام: مسند( فعل «است» حذف شده است ) / یک کف دست کاغذ: یک گروه وصفی (کف دست: ترکیب اضافی، ممیز ؛ مربوط به پایه دهم نیست )، گروه متممی / یک بند انگشت مداد: یک ترکیب وصفی ( بند انگشت: ترکیب اضافی، ممیز ؛ مربوط به پایه دهم نیست )، معطوف به متمم / حرام در ابتدای ترکیب حذف به قرینه لفظی است. / خسرو: نهاد / مدرسه: متمم قیدی / بیاورد: فعل مضارع التزامی،( مفعول به قرینه لفظی حذف شده است.) / یا: پیوند وابسته ساز / لای کتاب: ترکیب اضافی، مفعول / باز: مسند / کند: فعل مضارع التزامی / با این حال: گروه متمم قیدی(این حال: ترکیب وصفی) / شاگرد ممتازی: ترکیب وصفی، گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / همه درس های حفظی: دو ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / بیست: مفعول / می گرفت: فعل ماضی استمراری / مگردریاضی: گروه قیدی / گمیتش: ترکیب اضافی، نهاد / لنگ: مسند / بود: فعل اسنادی / همین: ضمیر اشاره، نهاد / باعث: مسند / شد: فعل اسنادی / نتواند: فعل مضارع التزامی منفی / تصدیق نامه دوره ابتدایی: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه مفعولی / بگیرد: فعل مضارع التزامی

**قلمرو ادبی:** یک کف دست کاغذ: کنایه از کاغذ اندک / یک بند انگشت مداد: کنایه از مداد کوتاه / لای کتاب را باز کند: کنایه از این که کمترین مطالعه ای داشته باشد / گمیتش لنگ بود: کنایه از مشکل داشت، ضعیف و ناتوان بود و از عهده کار بر نمی آمد.

**بند دهم:** من خانواده خسرو را می شناختم. آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش، آقارضاخان، توجهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسریش را از جان و دل دوست می داشت. دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا، نمازخوان، مقدس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می نشاند و وادار می کرد قرآن برایش بخواند.

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا: اصلاً: در اصل، اصالتاً، از نظر اصل و نسب / مقدس: پاک و پاکیزه، دور از گناه

نکات دستوری: من: نهاد / خانواده خسرو: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / می شناختم: فعل ماضی استمراری / آنها: نهاد / اصلاً: قید / شهرستانی: صفت نسبی، مسند / بودند: فعل اسنادی / خسرو: نهاد / کوچکی: متمم قیدی / بی مادر: مسند / شد: فعل اسنادی / پدرش: ترکیب اضافی، نهاد / آقارضاخان: (آقا و خان شاخص هستند برای رضا مربوط به پایه دهم نیست)، بدل مربوط به پایه دهم نیست ) / توجهی: مفعول / تربیت او: ترکیب اضافی، گروه متممی / نداشت: فعل ماضی ساده / فقط: قید / مادر بزرگ او: ترکیب اضافی، نهاد / بود: فعل ناگذر / نوه پسریش: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، مفعول / جان: متمم قیدی / دل: معطوف

به متمم قیدی / دوست می‌داشت: فعل مرکب، ماضی استمراری / دل خوشی: نهاد / دل گرمی: معطوف به نهاد / تنها: قید / پناه خسرو: ترکیب اضافی، معطوف به نهاد / هم: قید / زندگی: متمم قیدی / همین مادر بزرگ: ترکیب وصفی، گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / زنی: نهاد / با خدا: مسند / نماز خوان: معطوف به مسند / مقدس: معطوف به مسند / قربان و صدقه: قید / خسرو: مفعول / هر روز: ترکیب وصفی، قید / می‌نشاند: فعل ماضی استمراری / وادار می‌کرد: فعل مرکب / قرآن: مفعول / برایش: متمم قیدی / بخواند: فعل مضارع التزامی

قلمرو ادبی: جان و دل: مجاز از تمام وجود / از دل و جان: کنایه از خیلی زیاد و صمیمانه / دل خوشی و دل گرمی: کنایه از امیدواری و خشنودی / قربان و صدقه: کنایه از اظهار محبت زیاد و خالصانه

بند یازدهم: دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود.

معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت اما به قول نظامی «خشت می‌زد» زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان.» خسرو هم می‌خواند.

قلمرو زبانی:

لغت و املا: خداداد: ذاتی، فطری

نکات دستوری: دیگر: قید / استعدادهای خداداد خسرو: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه متمم مسندی / آوازش: ترکیب اضافی، نهاد / بود: فعل اسنادی / معلم قرآن ما: دو ترکیب اضافی، گروه نهادی / میرزا عباس: (میرزا: شاخص، مربوط به پایه دهم نیست)، گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / شعر: مفعول / هم: قید / می‌گفت: فعل ماضی استمراری / زیاد: قید / هم: قید / می‌گفت: (واژه شعر حذف شده است) فعل ماضی استمراری / اما: پیوند همپایه‌ساز / قول نظامی: ترکیب اضافی، گروه قیدی / خشت می‌زد: فعل مرکب، ماضی استمراری / زنگ قرآن: ترکیب اضافی، گروه نهادی / می‌شد: فعل ناگذر / تا: پیوند وابسته‌ساز / پایش: ترکیب اضافی، گروه نهادی / کلاس: متمم / می‌رسید: فعل ماضی استمراری / خسرو: متمم قیدی / می‌گفت: فعل ماضی استمراری / بچه: منادا / بخوان: فعل امر / خسرو: نهاد / هم: قید / می‌خواند: فعل ماضی استمراری

قلمرو ادبی: خشت زدن: کنایه از پُر حرف بودن، سخنان بی‌ارزش گفتن و تلمیح دارد به بیتی از نظامی گنجوی: «لاف از سخن چو دُر توان زد آن خشت بود که پر توان زد» / پا: مجاز از خود شخص

بند دوازدهم: خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود.

یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت

قرآن نیست. آواز خوانی است!» میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش، شش دانگ خواند:

قلمرو زبانی:

لغت و املا: شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی، گوشه ای از دستگاه شور / ایوان: قسمتی از ساختمان که جلو آن باز و بی در و پنجره باشد / بر: پیش، جلو / عتاب: سرزنش کردن، خشم گرفتن بر کسی / تلاوت: خواندن قرآن / دانگ: بخش، یک ششم چیزی / شش دانگ: کامل، اصطلاحی است برای توصیف توانایی بالای خوانندگی در اینجا به کار رفته است.

نکات دستوری: خسرو: نهاد / موسیقی ایرانی: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / یعنی: قید / آواز: مفعول / مرحوم درویش خان: (مرحوم و خان: شاخص)، آموخته بود: فعل ماضی بعید / یک روز: ترکیب وصفی، گروه قیدی / خسرو: نهاد / زنگ قرآن: ترکیب اضافی، گروه قیدی / شهناز: متمم قیدی / شوری: مفعول / به پا کرده بود: عبارت فعلی، ماضی بعید / مدیر مدرسه: ترکیب اضافی، گروه نهادی / ایوان دراز: ترکیب وصفی، گروه متممی / بر کلاس ها: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / رد می شد: فعل مرکب، ماضی استمراری / آواز خسرو: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / شنید: فعل ماضی ساده / وارد کلاس: ترکیب اضافی، مسند / شد: فعل اسنادی / میرزا عباس: گروه متممی / عتاب: مفعول / کرد: فعل ماضی ساده / این: (ضمیر اشاره)، نهاد / تلاوت قرآن: ترکیب اضافی، گروه مسندی / نیست: فعل اسنادی / آواز خوانی: مسند / است: فعل اسنادی / میرزا عباس: گروه نهادی / تا: پیوند وابسته ساز / خواست: فعل ماضی ساده / جوابی: مفعول / بدهد: فعل مضارع التزامی / خسرو: نهاد / این بیت سعدی: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه مفعولی / آواز خوش: ترکیب وصفی، متمم قیدی / شش دانگ: قید / خواند: فعل ماضی ساده

قلمرو ادبی: به پا کردن: کنایه از برانگیختن / شور: ایهام تناسب: ۱-هیجان و غوغا (معنای مورد نظر) ۲-از دستگاه‌های هفت گانه موسیقی ایرانی که در این معنی با واژه «شهناز» تناسب دارد. / شش دانگ: کنایه از کامل

«آشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب / گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری»

قلمرو زبانی:

لغت و املا: آشتر: شتر / شعر عرب: آوازی که ساربان برای شتر می خواند / حالت: خوشی و سرمستی / طرب: شادمانی، خوشدلی / ذوق: نشاط، شادمانی، علاقه و استعداد برای یادگیری / کژطبع: کج سرشت، کج نهاد / کژ طبع جانور: جانور کژطبع (ترکیب وصفی مقلوب)

نکات دستوری:

آشتر: نهاد / شعر عرب: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / حالت: متمم مسندی / است: فعل اسنادی / طَرَب: معطوف به متمم مسندی / گر: (مخفف «اگر»)، پیوند وابسته ساز / ذوق: نهاد / نیست: فعل ناگذر / تو: متمم قیدی («را» به معنی «برای») / کژطبع جانوری: ترکیب وصفی مقلوب، گروه مسندی

قلمرو ادبی: بیت، تضمین شعری از گلستان سعدی / شعر: مجاز از شعرخوانی / عرب، طرب: جناس ناهمسان / کژطبع: کنایه از بی ذوق و بی استعداد / تو مثل جانور کج طبع: تشبیه  
 قلمرو فکری: شتر نیز از شعرخوانی عرب (خدی) به نشاط و وجد می آید. اگر تو این نشاط را نداشته باشی، جانور بی ذوق و بی احساسی هستی.

بند سیزدهم: مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو همچنان می خواند و مدیر از پشت در گوش می داد و لذت می برد که خود، مردی ادیب و صاحب دل بود.

قلمرو زبانی:

لغت و املا: ادیب: ادب دان، دانشمند، با فرهنگ / صاحب دل: عارف، آگاه  
 نکات دستوری: مدیر: نهاد / آهسته: قید / کلاس: متمم / بیرون رفت: فعل مرکب، ماضی ساده / دم برنیاورد: فعل مرکب پیشوندی، ماضی ساده / خسرو: نهاد / همچنان: قید / می خواند: فعل ماضی استمراری / مدیر: نهاد / پشت در: ترکیب اضافی، متمم قیدی / گوش می داد: فعل مرکب، ماضی استمراری / لذت: مفعول / می برد: فعل ماضی استمراری / خود: ضمیر مشترک، نهاد / مردی ادیب و صاحب دل: دو ترکیب وصفی (صاحب دل: معطوف به صفت)، گروه مسندی / بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی:

دم برنیاورد: کنایه از حرفی نزد.

بند چهاردهم: یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می گفتیم.

خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی طبیعت کشیده ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوت داره!»

قلمرو زبانی:

لغت و املا : مألوف: آشنا، مأنوس / حلبی: ورقه نازک فلزی از جنس حلب / ناشیانه: با بی‌تجربگی، غیرماهرانه / بته: مخفف بوته حیرت: سرگشته شدن؛ آشفته شدن / ضمایم: ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است / تعلیقات: ج تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود نشان‌های ارتشی است. / طبیعت: عادت، طبع و سرشت، خو نکات دستوری:

یک روز: ترکیب وصفی، قید / خسرو: نهاد / برخلاف عادت مألوف: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه قیدی / یک کیف حلبی: دو ترکیب وصفی، گروه مفعولی / روی آن: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / رنگ روغن: ترکیب اضافی، متمم قیدی / ناشیانه: قید / گل: نهاد / بته: معطوف به نهاد / نقاشی: مسند / شده بود: فعل ماضی بعید / مدرسه: قید / آورد: فعل ماضی ساده / همه: ضمیر مبهم، نهاد / حیرت کردند: فعل مرکب، ماضی ساده / آفتاب: نهاد / کدام سمت: ترکیب وصفی، متمم قیدی / برآمده: فعل ماضی نقلی («است» به قرینه لفظی حذف شده است / خسرو: نهاد / کیف: مفعول / همراه: قید / آورده است: فعل ماضی نقلی / زنگ اول: ترکیب وصفی، گروه قیدی / نقاشی: مفعول / داشتیم: فعل ماضی ساده / معلم نقاشی ما: دو ترکیب اضافی، گروه نهادی / یکی: مسند / سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه: دو ترکیب اضافی (شاه: شاخص)، گروه متممی / بود: فعل اسنادی / ما: نهاد / هم: قید / او: مفعول / جناب سرتیپ: (جناب: شاخص)، مسند / می‌گفتیم: فعل گذرا به مفعول و مسند، ماضی استمراری / خسرو: نهاد / با آنکه: پیوند وابسته‌ساز / کیف: مفعول / همراه: قید / آورده بود: ماضی بعید / دفتر نقاشی: دو ترکیب اضافی (دفتر نقاشی من)، گروه مفعولی / مداد من: ترکیب اضافی، معطوف به مفعول / برداشت: فعل پیشوندی، ماضی ساده / تصویر سرتیپ: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / ضمایم: متمم قیدی / تعلیقات: معطوف به متمم / نهایت مهارت و استادی: ترکیب وصفی، متمم قیدی / کشید: فعل ماضی ساده / نزد او: متمم قیدی / برد: فعل ماضی ساده / پرسید: فعل ماضی ساده / جناب سرتیپ: (جناب: شاخص)، منادا / این: ضمیر اشاره، مفعول، من: نهاد / روی طبیعت: ترکیب اضافی، متمم قیدی / کشیده‌ام: فعل ماضی نقلی / چطور: قید / است: فعل اسنادی / مرحوم سرتیپ: گروه نهادی / آهسته: قید / اندکی: قید / خود: ضمیر مشترک، مفعول / جمع و جور: مسند / کرد: فعل گذرا به مفعول و مسند / گفت: فعل ماضی ساده / خوب: قید / کشیدی: فعل ماضی ساده / دستت: دستت: ترکیب اضافی، گروه نهادی / خیلی: قید / قوت: مفعول / داره: فعل ماضی ساده (دارد)

### قلمرو ادبی:

رنگ روغن و گل و بته و نقاشی: مراعات نظیر / آفتاب از کدام سمت برآمده: ضرب‌المثل (در مفهوم کار عجیب و غیرمنتظره و بر خلاف عادت همیشگی) / خود را جمع و جور کرد: کنایه از بر خود تسلط پیدا کرد، حالت جدی و رسمی گرفت / دستت خیلی قوت داره: کنایه از خیلی مهارت داری.

بند پانزدهم: خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرباجات».

معلوم شد مادر بزرگش مرّبا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگترین کوزه را که مرّبا به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبش شده بود، با خوش‌رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مرّبا از کوزه بیرون نمی آمد، با سرانگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که «شکر نعمت، نعمت افزون کند.»

قلمرو زبانی:

لغت و املا: رهاورد: هدیه، سوغات / باب دندان: مطابق میل / خوش‌رویی: خوش‌رفتاری / حجب: شرم و حیا / تدبیر: چاره‌اندیشی، دوراندیشی

نکات دستوری: خسرو: نهاد / در کیف: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / باز: مسند / کرد: فعل گذرا به مفعول و مسند، ماضی ساده / من: نهاد / پهلوی او: ترکیب اضافی، گروه متممی / نشسته بودم: فعل ماضی بعید / دیدم: فعل ماضی ساده / محتوای آن: ترکیب اضافی، گروه نهادی / کوزه‌های رنگارنگ کوچکی: دو ترکیب وصفی، گروه مسندی / بود: فعل اسنادی / پر: صفت برای کوزه‌ها / انواع مرتباجات: ترکیب اضافی، گروه متممی / معلوم شد: فعل مرکب، ماضی ساده / مادر بزرگش: ترکیب اضافی، گروه نهادی / مرّبا: مفعول / پخته: (فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است) / بازگشت: متمم قیدی / زیارت قم: ترکیب اضافی، متمم قیدی / آن کیف حلبی: دو ترکیب وصفی، گروه مفعولی / کوزه‌ها: معطوف به مفعول / آورده بود: فعل ماضی بعید / خسرو: نهاد / بزرگترین کوزه: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / مرّبا به: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / داشت: فعل ماضی ساده / خدمت جناب سرتیپ: یک ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی (حرف اضافه «به» محذوف است) / برد: فعل ماضی ساده / دو دستی: قید / «ش» در (تقدیمش کرد): متمم (به او) / تقدیم کرد: فعل مرکب / سرتیپ: نهاد / هم: قید / رهاوردی باب دندان: ترکیب وصفی، گروه نهادی / نصیبش: ترکیب اضافی، گروه مسندی / شده بود: فعل اسنادی، ماضی بعید / خوش‌رویی: متمم قیدی / در عین حجب و فروتنی: دو ترکیب اضافی، متمم قیدی / آن: ضمیر اشاره، مفعول / گرفت: فعل ماضی ساده / بالا کشید: فعل مرکب / هر وقت: ترکیب وصفی، گروه قیدی / مرّبا: نهاد / کوزه: متمم / بیرون نمی آمد: فعل مرکب / سرانگشت تدبیر: ترکیب اضافی، گروه قیدی / آن: ضمیر اشاره، مفعول / خارج می‌کرد: فعل مرکب، ماضی استمراری / لذت تمام: ترکیب وصفی، گروه قیدی / فرو می‌داد: فعل پیشوندی، ماضی استمراری / صدای بلند: ترکیب وصفی، گروه قیدی / می‌گفت: فعل ماضی استمراری / الها: شبه جمله، حرف ندا و منادا / صد هزار مرتبه شکر: یک ترکیب وصفی (مرتبه: ممیز)، شبه جمله / شکر نعمت: ترکیب اضافی، گروه نهادی / نعمت: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / افزون: مسند / کند: فعل مضارع اخباری

قلمرو ادبی:

دو دستی: کنایه از بااحترام / باب دندان: کنایه از دلخواه، مطابق میل و ایهام/ بالا کشید: کنایه از خورد / فرو می‌داد: کنایه از می‌خورد، می‌بلعید / شکر نعمت نعمت افزون کند: تضمین از شعر مولوی «شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند»

بند شانزدهم: گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی‌شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملّی برود. خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حالات نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه‌سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند.» خسرو هم با آنکه خودرُو و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

#### قلمرو زبانی:

لغت و املا: فیاض: سرشار و فراوان، بخشنده، فیض دهنده / اوان: هنگام، زمان / قول: گفته / دیده: چشم / «ت» (حالات نکنم) نقش مفعول دارد (تو را حلال نکنم) / مسخرگی: لطیفه‌گویی، دلچکی / مطربی: نوازندگی و خوانندگی / خودرو: کسی که تعلیم و تربیتی ندیده، خودرأی، خودسر / خودسر: بی‌باک، گستاخ، سرکش / اندرز: نصیحت / پی: دنبال نکات دستوری:

گفتم: فعل ماضی ساده / خسرو: نهاد / آوازی بسیار خوش: یک ترکیب وصفی (بسیار: قید صفت مربوط به پایه دهم نیست)، گروه مفعولی / داشت: فعل ماضی ساده / استعدادی فیاض: ترکیب وصفی، معطوف به مفعول / فراگرفتن موسیقی: ترکیب اضافی، گروه متممی / وقتی که: پیوند وابسته‌ساز / عهده امتحان سال ششم ابتدایی: دو ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی، گروه متممی / برنیامد: فعل پیشوندی، ماضی ساده / یکی: نهاد / دوستان موسیقی‌شناس: ترکیب وصفی، گروه متممی / آن اوان: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / دو کلاس: ترکیب وصفی، گروه قیدی / ما: متمم / جلوتر: مسند / بود: فعل اسنادی / خسرو: متمم / توصیه: مفعول / کرد: فعل ماضی ساده / دنبال آموختن موسیقی ملّی: سه ترکیب اضافی، متمم قیدی / برود: فعل مضارع التزامی / خسرو: نهاد / بی‌میل: مسند / نبود: فعل اسنادی منفی / دنبال موسیقی: ترکیب اضافی، متمم قیدی (حرف اضافه «به» محذوف است) / برود: فعل مضارع التزامی / ولی: پیوند همپایه‌ساز / وقتی: (وقتی که) پیوند وابسته‌ساز / موضوع: مفعول / مادر بزرگش: ترکیب اضافی، گروه متممی / گفت: فعل ماضی ساده / قول خسرو: ترکیب اضافی، متمم قیدی / اشک: مفعول / دیده: متمم قیدی / روان: مسند / ساخت: فعل ماضی ساده / ای: حرف ندا / فرزند: منادا / حالات نکنم: فعل مرکب («ت»: جهش ضمیر، مفعول) / مطربی: مفعول / مسخرگی: معطوف به مفعول / پیشه:

مسند/سازی: فعل مضارع التزامی / همه قبیله من: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه نهادی / عالمان دین: ترکیب اضافی، گروه مسندی / بودند: فعل اسنادی / خسرو: نهاد / هم: قید / با آنکه: پیوند وابسته ساز / خودرو: مسند / خودسر: معطوف به مسند / بود: فعل اسنادی / اندرز مادر بزرگ ناتوان: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی / گوش اطاعت: ترکیب اضافی، متمم قیدی / شنید: فعل ماضی ساده / موسیقی: متمم قیدی / نرفت: فعل ماضی ساده

### قلمرو ادبی:

از عهده کاری برآمدن: کنایه از توانایی داشتن / اشک از دیده روان ساختن: کنایه از گریه کردن / حلال کردن: کنایه از عفو کردن / مطربی و مسخرگی پیشه سازی: تلمیح به شعر انوری «رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی» / همه قبیله من عالمان دین بودند: تضمین مصرعی از شعر سعدی «همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت» / به گوش اطاعت شنیدن: کنایه از پندپذیری بند هفدهم: خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس های هشتم و نهم - مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت - کشتی می گرفت و همه را زمین می زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

### قلمرو زبانی:

لغت و املا: شگرف: شگفت انگیز، نادر، کمیاب / حریف: هم نبرد نکات دستوری: خسرو: نهاد / ورزش: متمم قیدی / هم: قید / استعدادی شگرف: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / داشت: فعل ماضی ساده / آن سن: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی / سال: معطوف به متمم / شاگردان کلاس های هشتم و نهم: دو ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی، متمم قیدی / مدرسه ما: ترکیب اضافی، گروه نهادی / نه کلاس: ترکیب وصفی، گروه متمم قیدی (بیشتر از نه کلاس) / بیشتر: مسند / نداشت: فعل ماضی ساده / کشتی: مفعول / می گرفت: فعل ماضی استمراری / همه: ضمیر مبهم، مفعول / زمین می زد: فعل مرکب (به زمین می زد) / به طوری که: پیوند وابسته ساز مرکب / مدرسه: متمم قیدی / حریفی: نهاد / در برابر: حرف اضافه مرکب / او: متمم قیدی / نماند: فعل ماضی ساده / گفتم: فعل ماضی ساده / خسرو: نهاد / ریاضیات: متمم / ضعیف: مسند / بود: فعل اسنادی / چون: پیوند وابسته ساز / نتوانست: فعل ماضی ساده / این درس: ترکیب اضافی، متمم قیدی / نمره هفت: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / بیاورد: فعل مضارع التزامی / با آنکه: پیوند وابسته ساز مرکب / نمره های دیگرش: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه نهادی / همه: قید / عالی: مسند (فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است) / معدل نمره هایش: دو ترکیب اضافی، گروه نهادی / ۱۵/۷۵: مسند / بود: فعل اسنادی / امتحان ششم ابتدایی: دو ترکیب وصفی، گروه متمم / رد شد: فعل مرکب،

ماضی ساده / پس: پیوند همپایه ساز / ترک تحصیل: ترکیب اضافی، گروه مسندی / کرد: فعل ماضی ساده / دنبال ورزش: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / گرفت: فعل ماضی ساده  
**قلمرو ادبی:**

زمین‌زدن: کنایه از شکست دادن و ایهام: با توجه به ورزش کشتی، در معنی حقیقی زمین‌زدن حریف هم به کار رفته است. / حریفی در برابر او نماند: کنایه از همه حریفان را شکست داد.

بند هیجدهم: من دیگر او را نمی‌دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکي و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم‌زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند - این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت - به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی‌الجملة نماند از معاصی منکری که نکرد و مسکری که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا: چالاکي: چابکی، سرعت، تندی و تیزی / حسابگری: برنامه‌ریزی / ستودن: مدح کردن، ستایش کردن / تکریم کردن: گرامی داشتن، احترام کردن / «ش» (تکریمش می‌کردند) نقش «مفعول» دارد / عنود: ستیزه‌کار، سرکش، گمراه / بدگهر: بدذات / می: شراب / لهو: بازی، آن‌چه مردم را مشغول کند / لعب: بازی کردن / لهو و لعب: خوش‌گذرانی / خفت: خواری / رسوایی: بدنامی / منجلاب: محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو / فی - الجملة: خلاصه / معاصی: جمع معصیت: گناه، جرم / منکر: کار زشت، ناپسند / مسکر: مستی‌آور، مست‌کننده  
 نکات دستوری: من: نهاد / دیگر: قید / او: مفعول / نمی‌دیدم: فعل ماضی استمراری / روزی: متمم قیدی / اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور: یک ترکیب وصفی و سه ترکیب اضافی، گروه نهادی / برگزار: مسند / شد: فعل اسنادی / خسرو: مفعول / میان تشک: ترکیب اضافی، گروه متمم قیدی / حریفی قوی پنجه: ترکیب وصفی، متمم قیدی / خراسان: متمم مسندی / بود: فعل اسنادی / دیدم: فعل ماضی ساده / خسرو: نهاد / حریف: مفعول / چالاکي: متمم قیدی / حسابگری: معطوف به متمم / قول خودش: دو ترکیب اضافی، متمم قیدی / فرو کوفت: فعل پیشوندی، ماضی ساده / چشم به هم‌زدنی: متمم قیدی / پشت او: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / خاک:

متمم / رسانید: فعل ماضی ساده / قهرمان کشور: ترکیب اضافی، گروه مسندی / شد: فعل اسنادی / بازوبند طلا: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / گرفت: فعل ماضی ساده / دیگر: قید / خسرو پهلوان: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / همه: ضمیر مبهم، نهاد / می شناختند: فعل ماضی استمراری / می ستودند: فعل ماضی استمراری / تکریمش می کردند: فعل مرکب («ش» جهش ضمیر، مفعول) ولی: پیوند همپایه ساز / چه سود: ترکیب وصفی، گروه مفعولی (فعل «داشت» به قرینه معنایی حذف شده است.) / حسودان تنگ نظر: ترکیب وصفی، گروه نهادی / عنودان بدگهر: ترکیب وصفی، معطوف به نهاد / وی: مفعول / می: متمم / معشوق و لهو و لعب: معطوف به متمم / کشیدند: فعل ماضی ساده / این: نهاد / عین گفته خود او: سه ترکیب اضافی، گروه مسندی / است: فعل اسنادی / روزگار شکست: ترکیب اضافی، متمم قیدی / خفت: معطوف به مضاف الیه / به طوری که: پیوند وابسته ساز مرکب / مسابقات سال بعد: دو ترکیب اضافی، متمم قیدی / رسوایی: متمم قیدی / شکست خورد: فعل مرکب / بی سر و صدا: متمم قیدی / گوشه‌ای: قید / خزید: فعل ماضی ساده / رو: مفعول / نهان کرد: فعل مرکب / به کلی: قید / ورزش: مفعول / کنار گذاشت: فعل مرکب / دیگر: قید / مرد میدان: ترکیب اضافی، گروه مسندی / نبود: فعل اسنادی / این شکست: ترکیب وصفی، گروه نهادی / او: مفعول / میدان قهرمانی: ترکیب اضافی، متمم قیدی / منجلاب فساد: ترکیب اضافی، گروه متممی / کشید: فعل ماضی ساده / فی الجمله: قید / نماند: فعل ماضی ساده / معاصی: متمم قیدی / مُنکری: نهاد برای «نماند» / نکرد: فعل ماضی ساده (مفعول «منکری» به قرینه لفظی حذف شده است.) / مُسکری: نهاد (فعل «نماند» به قرینه لفظی حذف شده است.) / نخورد: فعل ماضی ساده (مفعول «مسکری» به قرینه لفظی حذف شده است.) / تریاکی: مسند / شیرهای معطوف به مسند / شد: فعل اسنادی / کارش: ترکیب اضافی، گروه نهادی / ولگردی: متمم / کشید: فعل ماضی ساده

### قلمرو ادبی:

قوی پنجه: کنایه از قدرتمند / فرو کوفت: کنایه از بر زمین زدن / در چشم به هم زدنی: کنایه از زمان بسیار کم / پشت او را به خاک رسانید: کنایه از شکست داد. / تنگ نظر: کنایه از بخیل، خسیس / به گوشه‌ای خزید، رو نهان کرد: کنایه از پنهان شد و گوشه گیری کرد / کنار گذاشتن: کنایه از ترک کرد / مرد میدان نبود: کنایه از دیگر پهلوان میدان کشتی نبود؛ ضعیف و ناتوان شده بود / منجلاب فساد: اضافه تشبیهی / «فی الجمله نماند از ... که نخورد.»: تضمین از کتاب گلستان سعدی / نکرد، نخورد: سجع

### قلمرو فکری:

خلاصه از گناهان، هر کار زشتی که ممکن بود، انجام داد و هر گونه شرابی که وجود داشت، خورد. بند نوزدهم: روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویس دویدم. آن خسرو مهربان و خون-گرم با سردی و بی مهربی بسیار نگاهم کرد. از چهره تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پرفروغش چون چشمه‌های خشک شده، سرد و بی حالت شده بود. شیر تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! \*

### قلمرو زبانی:

لغت و املا: تکیده: ضعیف، لاغر / فروغ: نور، روشنایی / خدای من: شبه جمله برای بیان شگفتی  
 نکات دستوری: روزی: قید / خیابان: متمم قیدی / او: مفعول / دیدم: فعل ماضی ساده / شادی: مفعول / کردم:  
 فعل ماضی ساده / به سویش: («ش» متمم قیدی (به سوی: حرف اضافه مرکب) / دویدم: فعل ماضی ساده / آن  
 خسرو مهربان و خون گرم: چهار ترکیب وصفی، گروه نهادی / سردی و بی‌مهتری بسیار (دو ترکیب وصفی): متمم  
 قیدی (بی‌مهتری بسیار: معطوف به متمم) / نگاهم کرد: فعل مرکب، ماضی ساده («م»: متمم، «به من» / چهره  
 تکیده‌اش: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، متمم / بدبختی: نهاد / سیه‌روزی: معطوف به نهاد / می‌بارید:  
 فعل ماضی استمراری / چشم‌های درشت و پرفروغش: دو ترکیب وصفی، گروه نهادی / چون: حرف اضافه /  
 چشمه‌های خشک شده: ترکیب وصفی، متمم قیدی / سرد: مسند / بی‌حالت: معطوف به مسند / شده بود: فعل  
 اسنادی، ماضی بعید / شیرۀ تریاک: ترکیب اضافی، گروه نهادی / آن شیر بی‌باک: دو ترکیب وصفی، گروه  
 مفعولی / اسکلتی وحشتناک: ترکیب وصفی، متمم / ساخته بود: فعل ماضی بعید / خدای من: ترکیب اضافی،  
 منادا / این: نهاد / همان خسرو: ترکیب وصفی، گروه مسندی / است: فعل اسنادی

### قلمرو ادبی:

خون گرم: کنایه از با محبت، مهربان / سردی: کنایه از بی‌مهتری و افسردگی / نگاه کردن با سردی: حس‌آمیزی /  
 سیه‌روزی: کنایه از بدبختی / بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید: استعاره / چشم‌هایش چون چشمه‌ها: تشبیه / چشم،  
 چشمه: جناس ناهمسان / شیر، شیر: جناس ناهمسان / شیر بی‌باک: استعاره از خسرو / شیر چون اسکلت:  
 تشبیه

بند بیستم: از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی  
 از ته چاه در می‌آمد، با زهرخندی گفت: داد نزن؛ «من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول.» فهمیدم گر  
 هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمه ذوق و قریحه و استعداد ادبی  
 او خشک نشده بود و می‌تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم.

### قلمرو زبانی:

لغت و املا: استماع: شنیدن، گوش دادن / لِمَنْ تَقُول؟: برای چه کسی می‌گویی؟ / قریحه: طبع، ذوق / می‌تراوید:  
 تراوش می‌کرد، می‌چکید

نکات دستوری: حالش: ترکیب اضافی، گروه متممی / پرسیدم: فعل ماضی ساده / جوابی: مفعول / نداد: فعل  
 ماضی ساده / ناچار: قید / بلندتر: قید / حرف زدم: فعل مرکب / صدایی: متمم / قول معروف: ترکیب وصفی،  
 متمم قیدی / گویی: قید / ته چاه: ترکیب اضافی، متمم / در می‌آمد: فعل پیشوندی، ماضی استمراری /

زهرخندی: متمم قیدی / گفت: فعل ماضی ساده / داد نزن: فعل مرکب / من: نهاد / گوش استماع: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / ندارم: فعل مضارع ساده / فهمیدم: فعل ماضی ساده / گر: مسند / هم: قید / شده است: فعل اسنادی، ماضی نقلی / با آنکه: پیوند وابسته ساز مرکب / همه چیز خود: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی، گروه مفعولی / از دست داده بود: فعل مرکب، ماضی بعید / هنوز: قید / چشمه ذوق و قریحه و استعداد ادبی او: چهارترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: گروه نهادی / خشک: مسند / نشده بود: فعل اسنادی، ماضی بعید / می تراوید: فعل ماضی استمراری / پدر: متمم / مادر بزرگش: ترکیب اضافی، معطوف به متمم / پرسیدم: فعل ماضی ساده

### قلمرو ادبی:

گویی از ته چاه درمی آمد: کنایه از به سختی شنیده می شد؛ ضعیف و مبهم بودن صدا / زهرخند: کنایه از خنده - ای است که از روی نهایت خشم کنند / من گوش استماع ندارم، لمن تقول: تضمین مصراع از بیت سعدی « بی دل گمان مبر که نصیحت کند قبول / من گوش استماع ندارم، لمن تقول » / لمن تقول؟: استفهام انکاری (دیگر نگو) چشمه ذوق و قریحه و استعداد: اضافه تشبیهی / خشک نشدن چشمه قریحه: کنایه از تمام نشدن و داشتن استعداد / ذوق می تراوید: استعاره  
بند بیست و یکم: آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی دانم کجاست.»

گفتم: «خانهات کجاست؟» آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»

و بدون خدا حافظی، راه خود گرفت و رفت.

از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه ای، زیر پلاسی مُندرس، بی سروصدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

### قلمرو زبانی:

لغت و املا: سوزناک: سوزنده / قضا: سرنوشت / پلاس: جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت / مُندرس: کهنه، فرسوده

نکات دستوری: آهی: مفعول / کشید: فعل ماضی ساده / گفت: فعل ماضی ساده / مادر بزرگم: ترکیب اضافی، گروه نهادی / دو سال: ترکیب وصفی، نهاد / است: فعل غیر اسنادی / مرده است: فعل ماضی نقلی / بابام: ترکیب اضافی،

گروه نهادی / راستش: قید / نمی دانم: فعل مضارع اخباری / کجا: مسند / است: فعل اسنادی / گفتم: فعل ماضی ساده / خانه‌ات: ترکیب اضافی، گروه نهادی / کجا: مسند / است: فعل اسنادی / آه سوزناکی: ترکیب وصفی، گروه مفعولی / کشید: فعل ماضی ساده / جوابم: ترکیب اضافی، متمم قیدی / خواند: فعل ماضی ساده

کبوتری: نهاد / دگر: قید / آشیان: مفعول / نخواهد دید: فعل آینده / قضا: نهاد / همی برد: فعل مضارع اخباری (کاربرد تاریخی دستور) / «ش» (همی بردش): مفعول (اورا) / دانه: متمم / دام: معطوف به متمم بدون خداحافظی: متمم قیدی / راه خود: ترکیب اضافی، مفعول / گرفتیم: فعل ماضی ساده / رفت: فعل ماضی ساده / این ملاقات: ترکیب وصفی، گروه متممی / چند روزی: ترکیب وصفی، گروه قیدی / نگذشت: فعل ماضی ساده / خسرو: نهاد / گوشه‌ای: قید / زیر پلاسی مُندرس: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه قیدی / بی- سروصدا: قید / جان سپرد: فعل مرکب، ماضی ساده / آن همه استعداد و قریحه: چهار ترکیب وصفی، گروه مفعولی (قریحه: معطوف به مفعول) / خود: متمم قیدی / زیر خاک: ترکیب اضافی، متمم قیدی / برد: فعل ماضی ساده

#### قلمرو ادبی:

کبوتر: استعاره از خسرو و انسان‌های گرفتار سرنوشت / آشیان و کبوتر و دانه و دام: مراعات نظیر / قضا همی بردش: تشخیص / واج‌آرایی «د» در بیت / جان سپرد: کنایه از مرد / دانه و دام: استعاره از خطرات / آن همه استعداد و قریحه را به زیر خاک بُرد: کنایه از آن همه استعداد و هنر را با مرگ خود نابود کرد / راه خود گرفتن: کنایه از رفتن / کبوتری که دگر ... تضمین بیتی از کتاب گلستان سعدی

#### قلمرو فکری:

کبوتری (انسانی) که سرنوشتش مرگ و نابودی باشد، تقدیر او را به سوی گرفتاری و خطر، در دام می کشاند.

عبدالحسین وجدانی

### کارگاه متن پژوهی

#### قلمرو زبانی:

۱- برای هر یک از واژه های زیر یک « معادل معنایی » و یک « هم آوا » بنویسید:

قضا: معادل معنایی: تقدیر

هم آوا: غزا (جنگ) ، غذا

مغلوب: معادل معنایی: تسلیم هم آوا : مقلوب

۲- از متن درس ، هفت واژه مهمّ املایی بیابید و بنویسید.

مخذول ، استرحام ، بدسگال ، وقار ، طمأنینه ، الزام ، غالب

۳- از متن درس برای هر یک از انواع جمله ، نمونه های مناسب بیابید.

ساده : از همه درس های حفظی بیست می گرفت.

مرکب : همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است.

4- نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله های زیر مشخص کنید:

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند.

مضاف الیه (دیگر طاقت دیدن من نماند)

ب) که جان یابدت زان خورش پرورش

مضاف الیه ( که جان تو از آن خورش پرورش یابد.

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم هر یک از کنایه های زیر را بنویسید:

ب) سپر انداختن: تسلیم شدن

الف) باب دندان بودن : مطابق میل بودن

د) لنگ بودن کُمیت : ناتوان بودن

ج) مرد میدان بودن: توانایی کاری داشتن

۲- یکی از شیوه های طنزنویسی ، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است ؛ نمونه هایی از

کاربرد این شیوه را در متن درس بیابید. در توضیحات درس اشاره شده است.

۳- آوردن آیه ، حدیث ، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام « تضمین » میگویند. نمونه

ای از آرایه تضمین را در متن درس بیابید.

زینهار از قرین بد ، زنهار / وَ قِنَا رَبَّنَا عَذَاب النَّار  
سعدی همان طور که می بینید سعدی در سروده خود، آیه ای از قرآن کریم (سوره بقره، آیه 110) را  
عینا آورده است.

### قلمرو فکری:

۱- در باره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید:

- با بدان کم نشین که صحبت بد / گر چه پاکی تو را پلید
- کند آفتابی بدین بزرگی را / لگه ای ابر ناپدید کند

هم نشینی با انسان های بد ، آدمی را به انحراف می کشاند و باعث سقوط و نابودی او می شود .

۲- به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هر یک با کدام قسمت از متن درس ، ارتباط  
معنایی دارند؟

هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایّام  
« کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام »

چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او / سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد  
از چهره تکیده اش بدبختی و سیه روزی می بارید. چشم های درشت و پُر فروغش چون چشمه های خشک  
شده ، سرد و بی حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای  
من! این همان خسرو است؟! از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم ؛ با صدایی که به قول  
معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: «داد نزن؛ من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقول». فهمیدم  
گر هم شده است.

۳- اگر شما به جای نویسنده بودید ، این داستان را چگونه به پایان می رساندید؟

به عهده دانش آموز

## روان خوانی

### طراران

بند اول: چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر دراز گوش نشسته بود و بزی را رشته در گردن او محکم بسته، از پس وی می دوید. سه طرار نشسته بودند. یکی گفت: من بروم و آن بز را از مرد بدزدم. دیگری گفت: این سهل است، من خر او بیاورم. پس آن یکی بر عقب مرد روان شد. دیگری گفت: این سهل است، من جامه های او بیاورم.

قلمرو زبانی: دراز گوش: خر / رشته: طناب، ریسمان / جلاجل: جمع جلجل، زنگ، زنگوله / از پس: از پشت، عقب / "را" در "بزی را رشته در گردن کرده بود": از نوع فک اضافه = رشته در گردن بزی کرده بود. / سهل: آسان / روان شد: روانه شد، رفت.

قلمرو فکری: از پس وی می دوید: به دنبال او می دوید. / بر عقب مرد، روان شد: به دنبال مرد، رفت.

بند دوم: پس یکی بر عقب او روان شد. چنان که موضع خالی یافت، جلاجل از گردن بز باز کرد و بر دنبال خر بست. خر دنب را می جنبانید و آواز جلاجل به گوش مرد می رسید و گمان می برد که بز، برقرار است.

قلمرو زبانی: بر عقب: به دنبال / موضع: جا، محل قرار گرفتن چیزی / جنبانیدن: تکان دادن / آواز: صدا / برقرار است: پابرجاست / پس یکی بر عقب او روان شد: پس: قید / یکی: نهاد / روان: مسند

قلمرو ادبی: بز و باز: جناس ناقص (ناهمسان)

قلمرو فکری: گمان می برد که بز، برقرار است: تصور می کرد که بز، در جایش قرار دارد.

بند سوم: آن دیگر بر سر کوچه تنگ استاده بود. چون آن مرد برسید، گفت: طرفه مردمان اند این دیار، جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دنب خر بسته است. آن مرد در نگریست، بز را ندید. فریاد کرد که بز را دید؟ طرار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزی داشت و در این کوچه فرو شد. آن مرد گفت: ای خواجه، لطف کن و این خر را نگاه دار تا من بز را بطلبم. طرار گفت: بر خود منت دارم و من موذن این مسجدم و زود باز آی.

قلمرو زبانی: کوچه تنگ: کوچه ی باریک / استاده: ایستاده / طرفه: شگفت آور، عجیب / دیار: سرزمین / منت: سپاس، شکر / منت داشتن: احسان کسی را پذیرفتن و سپاسگزار او بودن / موذن: اذان گو

قلمرو فکری: طرفه مردمان اند این دیار، جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دنب خر، بسته است: مردم این سرزمین عجیب هستند؛ زنگوله را بر گردن خر می بندند در حالی که این فرد، بر دم این خر، بسته است! در این کوچه فرو شد: به این کوچه، وارد شد.

بند چهارم: آن مرد به طرف کوی فرو رفت. طرار خر را برد. آن طرار دیگر که گفته بود که من: "من جامه او را بیارم." از اتفاق، بر سر راه، چاهی بود. طرار بر سر آن چاه بنشست؛ چنان که آن مرد برسید و طلب خر و بز می کرد، طرار فریاد برآورد و اضطراب می نمود.

قلمرو زبانی: کوی: کوچه بزرگ، برزن / فرو رفت: پایین رفت، وارد شد. / از اتفاق: اتفاقا / اضطراب: نگرانی، پریشانی / نمودن: نشان دادن

بند پنجم: "آن مرد او را گفت: ای خواجه، تو را چه رسیده است؟! خر و بز من برده اند و تو فریاد می کنی؟! طرار گفت: صندوقچه ای پر زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی توانم شد. ده دینار تو را دهم، اگر تو این صندوقچه من از اینجا بر آوری. پس آن مرد، جامه و دستار بر کشید و بدان چاه فروشد. طرار، جامه و دستار بر گرفت و برد.

قلمرو زبانی: خواجه: آقا، صاحب، بزرگ، سرور / دینار: سکه طلا / دستار: پارچه ای که به دور سر پیچند، سر بند و عمامه

"را" در "تو را چه رسیده است؟ حرف اضافه "به" است. به تو چه رسیده است. "را" در "ده دینار تو را دهم" حرف اضافه به معنی "به" است: ده دینار به تو دهم.

قلمرو فکری: در این چاه نمی توانم شد: در این چاه نمی توانم بروم

بند ششم: پس آن مرد در چاه فریاد می کرد که در این چاه هیچ نیست و هیچ کس جواب نداد. آن مرد را ملال گرفت. چون به بالا آمد، جامه و طرار باز ندید. چوبی برگرفت و بر هم می زد. مردمان گفتند: چرا چنین می کنی؟ مگر دیوانه شدی؟ گفت: نه پاس خود می دارم که مبادا مرا نیز بدزدند.

قلمرو زبانی : ملال: اندوه و غم / جامه : تن پوش / پاس : نگهبانی ، نگاهداری / پاس داشتن : پاسبانی کردن ، نگهبانی کردن

" در این چاه هیچ نیست . "

متمم / نهاد / فعل غیر اسنادی ( وجود دارد)

قلمرو فکری: آن مرد را ملال گرفت: آن مرد، اندوهگین شد.

جوامع الحکایات و لوامع الروایات ، اثر سدید الدین محمد عوفی

معنای روان متن طرّاران:

این گونه حکایت می کنند که مردی در حالی که بر خری، سوار بود، وارد شهر بغداد شد و طنابی را در گردن بزی انداخته بود و زنگوله ها را در گردن بزی، محکم بسته بود و آن بزی، به دنبال مرد می دوید.

سه دزد، نشسته بودند، یکی گفت: « بروم و آن بزی را از مرد بدزدم » دزد دیگر گفت: « دزدیدن بزی، آسان است من، خر او را می دزدم. » پس آن یکی، به دنبال مرد، حرکت کرد تا خرش را بدزدد. دزد دیگر گفت: « دزدیدن خر، بسیار آسان است، من می روم و لباس های او را می دزدم.

یکی از دزدها به دنبال مرد ، حرکت کرد. وقتی که مکان را خالی از مردم دید؛ به عبارتی، فرصت مناسب یافت، زنگوله را از گردن بزی باز کرد و آن زنگوله را بر دم خر بست.

خر، دمش را تکان می داد و مرد هم صدای زنگوله را می شنید و خیال می کرد که بزی، به دنبالش در حال دویدن است و بزی، سرچایش قرار دارد. دزد دومی، بر سر کوچه ی باریک و تنگ ، ایستاده بود. وقتی که به آن مرد ساده لوح رسید، گفت: « مردمان این شهر چقدر عجیب هستند، زنگوله را بر گردن خر می بندند اما این مرد

ساده لوح، بر دم خر، بسته است! مرد ساده لوح به دقت نگاه کرد، بز را ندید و فریاد زد که چه کسی بز را دید؟ دزد دیگر گفت: «من مردی را دیدم که بزی داشت و در این کوچه، به سمت پایین رفت. (وارد این کوچه شد). مرد ساده لوح گفت: «ای آقا! لطفا مراقب خر من باش تا من بروم و بزم را پیدا کنم!» دزد دومی جواب داد: «من با کمال میل می پذیرم؛ اما من اذان گوی این مسجد هستم؛ بنابراین زود برگرد!»

آن مرد، به طرف کوچه حرکت کرد (داخل کوچه رفت) دزد، خر را برد. آن دزد دیگر که گفته بود: «من، لباس او را می آورم» بر سر چاهی که برحسب اتفاق، آن جا بود، نشست. وقتی که آن مرد، رسید و دنبال بز و خر خود بود و آن را جستجو می کرد، دزد با صدایی بلند، فریاد می زد و بی قراری و بی تابی می کرد. مرد ساده لوح، به دزد گفت: «ای آقا! برای تو چه اتفاقی افتاده؟ خر و بز من را برده اند در حالی که تو، فریاد می زنی؟»

دزد گفت: «صندوقچه ای پر از طلا از دست من در این چاه افتاده است و من، نمی توانم داخل چاه روم؛ اگر تو، صندوقچه ی سگه های طلای من را از این چاه بیرون بیاوری، ده سگه ی طلا به تو می دهم. آن مرد ساده لوح، لباس و عمامه اش را در آورد و داخل چاه رفت.

دزد سومی، لباس و عمامه اش را دزدید. مرد ساده لوح، فریاد می زد که در این چاه، هیچ چیزی وجود ندارد! حال آن که هیچ کس، جواب او را نمی داد.

مرد ساده لوح، آزرده و درمانده شد. وقتی از چاه بیرون آمد، لباس و دزد را ندید! چوبی را گرفت و به هم می کوبید. مردم به او گفتند: «چرا چوب ها را به هم می کوبی؟ مگر دیوانه شده ای؟» مرد ساده لوح گفت: «من دیوانه نشده ام؛ بلکه با این کار، با کوبیدن چوبها به هم، از خودم محافظت می کنم که مبادا مرا هم بدزدند!»

پیام درس:

انسان باید از هوش و خرد کافی، برخوردار باشد و از آن در زندگی اش بهره بگیرد؛ اگر این مرد، کمی هوشیارانه عمل می کرد، می توانست از اموالش محافظت کند.

درک و دریافت:

۱- به نظر شما چرا شخصیت اصلی قصه به چنین سرنوشتی دچار شد؟

به دلیل ساده لوحی و زود اعتماد کردن به افراد ناشناس

۲- در باره لحن و بیان داستان توضیح دهید.

لحن و بیان این حکایت، جدی است؛ اما در لابلای این مفاهیم، ردپای طنز را هم مشاهده کرد. مثلاً

در عبارت: «چوبی برگرفت و بر هم می زد» از زبان طنز، بهره گرفته است.

## فصل هشتم

درس هفدهم: سپیده دم

درس هیجدهم: عظمت نگاه

تدوین گر خراسان رضوی

بازبینی خراسان جنوبی

## ادبیات جهان

منظور از ادبیات جهان، ادبیاتی است که مرزهای منطقه‌ای و محلی را پشت سر گذاشته و وارد عرصه بین‌المللی می‌گردد. ادبیات جهان همه آن آثار ادبی را دربر می‌گیرد که به صورت ترجمه یا به زبان اصلی، بیرون از فرهنگ مبدأ خود انتشار می‌یابد.

«گوته» معتقد بود که «ادبیات جهانی» باید از یک روح فراملی و فرامیهنی سرچشمه گرفته باشد تا این روح فراملی بتواند «ادبیات جهانی» را خلق کند.

یکی دیگر از معانی «ادبیات جهانی» آن است که ما ادبیات ملت‌های مختلف جهان را برشمردیم. مانند؛ ادبیات فارسی، ادبیات عرب، ادبیات فرانسه و ..... با این تعریف، ادبیات جهانی را می‌توان مجموعه تمام و کمال ادبیات اقوام و ملل جهان در تمام ادوار دانست.

## درس هفدهم

## سپیده دم

هر چند مولفها محترم اصرار دارند که مخاطب شاعر گاه جنوب لبنان و گاه امام موسی صدر است و گاه روستای معرکه اما دقیق نتوانستند مشخص کنند کجای این شعر مخاطبش امام موسی صدر است. مخاطب در اصل روستای معرکه و غیور مردان آن است و آن جا که می گوید «روستایی که با صدرش با سینه اش» در اصل شعر فقط یک صدر دارد که در ترجمه موجود در کتاب یک صدر دیگر به آن افزوده شده است و منظور در اصل شعر هم واضح است روستایی که سینه سپر کرده است حجت الاسلام استاد سید هادی خسرو شاهی که یکی از مترجمین این شعر است می نویسد که خود نزار قبانی در دیدار با او گفته این شعر تعبیرات و استعاراتی دارد که اشاره به سید حسن نصرالله دارد. (نه امام موسی صدر) امام موسی صدر در سال ۵۷ مفقود الاثر گردید ولی تعبیر ردای حسین بر دوش و... از یک طرف به ادامه دهندگی راه شهادت و شهادت طلبی امام حسین (ع) اشاره دارد و از طرف دیگر به زمان وقوع شهادت شهدای روستای معرکه، بهتر آن است که در کل شعر مخاطب را همان روستای معرکه بگیریم چراکه این شعر به خاطر شهدای روز عاشورای (۱۳۶۴) ۱۹۸۵ حسینیه روستای معرکه سروده شده است. مردان دلاور روستایی که بر خلاف روستاهای هم جوار، سربلند و با شهادت

جلو اشغالگران صهیونیست قد علم کردند و با منفجر شدن بمب در ظهر روز عاشورا شربت شهادت نوشیدند.

بند اول:

تو را «جنوب» نامیدم

ای که ردای حسین را بر دوش

و خورشید کربلا را در بر داری

ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی

ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین

پیوند خورده‌ای

قلمرو زبانی:

لغت و املا : تو: منظور لبنان روستای معرکه است / منظور از جنوب، جنوب لبنان / ردا: بالاپوش، جلو باز و بی دکمه، لباس بلند / دوش: شانه / بر: کنار، آغوش / پیشه: شغل (پیشه کردن: شغل و حرفه خود ساختن، کار و عمل خود قرار دادن) / برین: اعلی، بالایی نکات دستوری:

تو: مفعول / جنوب: مسند) در جمله‌هایی که مفعول و مسند دارند چهار جزئی با فعل هایی چون؛ دانستن، نامیدن، پنداشتن و ...مربوط به پایه دهم نیست) / نامیدم: فعل ماضی ساده / ای: حرف ندا / سرزمین لبنان: منادا محذوف است(روستای معرکه) / که: حرف ربط وابسته ساز / ردای حسین: ترکیب اضافی، گروه مفعولی / بر: حرف اضافه / دوش: متمم / فعل «داری» به قرینه لفظی حذف شده است، مضارع ساده / خورشید کربلا: ترکیب اضافی، گروه مفعولی (کربلا: مضاف الیه) / بر: متمم / داری: فعل مضارع ساده / سرخ گل: ترکیب وصفی مقلوب، منادا / فداکاری: مفعول / پیشه کردی: فعل مرکب، ماضی ساده / انقلاب زمین: ترکیب اضافی، منادا / انقلاب آسمان برین: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی، گروه متممی / پیوند خورده‌ای: فعل مرکب، ماضی نقلی

**قلمرو ادبی:** جنوب: نماد مقاومت و جنبش و قیام / ردای حسین را بر دوش داری: کنایه از پیرو راه امام حسین (ع) هستی / خورشید کربلا: استعاره از امام حسین (ع) / تلمیح: به حماسه عاشورا / خورشید کربلا را در بر داری: کنایه از ادامه‌دهنده آرمان‌های امام حسین (ع) هستی / « بر - بر »: جناس همسان (تام) / « در - بر »: جناس ناهمسان (ناقص) بصیرت / سرخ گل: استعاره از روستای معرکه جنوب لبنان / انقلاب زمین: تحول در دنیا که یک نقطه ایجاد تحول جنوب لبنان است ( مجاز از مبارزان جنوب لبنان / انقلاب آسمان: تحولاتی که خواست و مشیت الهی است. استعاره از ارزش‌های دینی / زمین و آسمان: تضاد و تناسب / انقلاب: واژه‌آرایی (تکرار) / پیوند خوردن: کنایه از همراه شدن / مخاطب قرار گرفتن روستای معرکه لبنان و قائل شدن فداکاری برای لبنان: تشخیص

**قلمرو فکری:** تو را جنوب لبنان نامیدم که در مبارزه پیرو امام حسین (ع) هستی و حقیقت کربلا در تو نهفته است و راه او را ادامه می‌دهی. ای سرزمینی که فداکاری از خود نشان دادی و انقلاب مبارزان لبنان علیه اشغالگران را با ارزش‌های دینی همراه ساختی. خواست و مشیت الهی را پیش بردی.  
مفهوم: ادامه دادن راه امام حسین / جانفشانی برای میهن

بند دوم اشاره به این مطلب دارد که قیام آزادی‌خواهان لبنان، کاملاً دینی است و با ارزش‌های انقلابی آمیخته است.

بند دوم:

ای سرزمینی کز خاکت

خوشه‌های گندم می‌روید

و پیامبران برمی‌خیزند.

قلمرو زبانی:

لغت و املا: کز: مخفف که از

نکات دستوری: سرزمینی: منادا / کز مخفف که از / خاکت: ترکیب اضافی، گروه متممی / خوشه‌های گندم: ترکیب اضافی، گروه نهادی / می‌روید: مضارع اخباری / پیامبران: نهاد / برمی‌خیزند: فعل پیشوندی، مضارع اخباری

قلمرو ادبی: خوشه‌های گندم: نماد فراوانی و نعمت و استعاره از نسل مبارزان / پیامبران برمی‌خیزند: کنایه از مقدس بودن سرزمین لبنان و تلمیح به بعثت پیامبران / مورد خطاب قرار گرفتن لبنان: تشخیص / خاک، خوشه گندم: مراعات نظیر

قلمرو فکری: ای سرزمینی که خاکت حاصلخیز و سرسبز است و این نشانه مقدس بودن سرزمین توست که پیامبران از آن برخاسته‌اند.

مفهوم: حاصلخیزی و سرسبزی سرزمین قدس و زادگاه پیامبران ادیان الهی

\*\*\*

بند سوم:

تو را جنوب نامیدم

ای کشتی‌های صیادی که مقاومت پیشه کرده‌اید

ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده‌ای

ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده‌اید

ای روزهای عاشورا!

قلمرو زبانی:

لغت و املا: مقاومت: پایداری / صیادی: ماهیگیری

نکات دستوری: کشتی‌های صیادی: ترکیب اضافی، منادا / مقاومت: مفعول / پیشه کرده‌اید: فعل مرکب، ماضی نقلی / ماهی دریا: ترکیب اضافی، منادا / مقاومت: مفعول / پیشه کرده‌ای: فعل مرکب: ماضی نقلی / دفترهای شعری: ترکیب اضافی، منادا / مقاومت: مفعول / پیشه کرده‌اید: فعل مرکب، ماضی نقلی / روزهای عاشورا: ترکیب اضافی، منادا / «که مقاومت پیشه کرده‌اید» به قرینه لفظی حذف شده است

قلمرو ادبی: کشتی‌های صیادی: مجاز از ملوانان و ماهی‌گیران / مقاومت کردن کشتی صیادی: تشخیص / مقاومت پیشه: تکرار / مقاومت ماهی دریا: تشخیص / دفترهای شعری: مجاز از شاعران مقاومت، مقاومت کردن دفترهای شعری: تشخیص / مورد خطاب قرار گرفتن روزهای عاشورا: تشخیص / روزهای عاشورا: استعاره از

روزهای سخت لبنان و تلمیح به (کُلُّ یومِ عاشورا کُلُّ ارضِ کربلا) / کشتی، دریا، ماهی، صیاد، دفتر، شعر: مراعات نظیر / در کل بند اغراق وجود دارد.

**قلمرو فکری:** ای کشتی‌هایی که مشغول مقاومت هستید/ ای ماهی‌هایی که با مقاومت همراه هستید.

- این توضیح لازم است که بنا به نقل از عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا: وقتی که مغولها در شکارگاه عرصه را بر حیوانات تنگ و تنگ تر می کردند در نهایت حیوانات درنده و صیاد(مانند شیر و پلنگ و...) و شکارهای آنها مانند (آهو و...) در کنار هم، گرفتار صیادی بی رحم می شدند به هم کاری نداشتند و در فکر این بودند که چگونه از این موجود درنده و وحشی خلاصی یابند. اینجا هم هر دو سوی صیادِ ماهی گیر و ماهی صید در برابر موجود درنده بی رحم (اسرائیل) قرار گرفته اند -

/ ای دفترهای شعری که رسم مقاومت را می‌دانید و پایداری می‌سرایید/ و ای روزهایی که مانند روز عاشورا روزهای سختی هستید. شهدای زیادی را تقدیم می کنید.

**مفهوم:** تمام عناصر موجود در جنوب لبنان از جمله کشتی‌ها و ماهی‌ها در برابر دشمن مقاومت در پیش گرفته‌اند و همه روزها به عاشورا تبدیل شده است.

\*\*\*

**بند چهارم:**

تو را جنوب نامیدم

تو را آبها و خوشه‌ها / و ستاره غروب نامیدم / تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم / تو را انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم / تو را پاک و پاکیزه و ارجمند و توانا نامیدم

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا: پیکر: کالبد، تن، جثه / اشتیاق: شوق، رغبت، آرزومندی / انقلاب: تحول، دگرگونی / شگفتی: تعجب و حیرت / تغییر: دگرگونی / ارجمند: عزیز، گرامی، بزرگوار

نکات دستوری: تو، مفعول / آبها: مسند / «واو»: حرف عطف / خوشه‌ها و ستاره غروب: معطوف به مسند، ستاره غروب: ترکیب اضافی / سپیده دمی: مسند / انتظار زاده شدن: ترکیب اضافی، گروه متممی / فعل «نامیدم»: به قرینه لفظی حذف شده است / پیکری: معطوف به مسند / اشتیاق شهادت: ترکیب اضافی، گروه متممی / انقلاب:

مسند / / شگفتی و تغییر: معطوف به مسند / پاک: مسند / پاکیزه ، ارجمند ، توانا: معطوف به مسند / همه جملات چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند هستند

**قلمرو ادبی:** آب: نماد حیات و زندگی / خوشه: نماد رویش، فراوانی نعمت و سرسبزی / ستاره: نماد امیدواری / سپیده دم: نماد امیدواری / سپیده دمی در انتظار زاده شدن: کنایه از نزدیک بودن پیروزی ، پیروزی نزدیک است و تشخیص / غروب - سپیده دم: تضاد / پیکر: مجاز از انسان مبارز / انقلاب ، تغییر: مراعات نظیر / پاک ، پاکیزه: مراعات نظیر

**قلمرو فکری:** تو را جنوب نامیدم، تو مظهر حیات و باروری و برکت هستی و مانند ستاره فروزان غروب راهنمای مبارزان هستی. تو به مانند سپیده دمی منتظر پیروزی و برآمدن هستی و چون مبارزی که شوق شهادت دارد. و تو برخلاف باورهای غلط - که نباید مبارزه کرد- تحول ایجاد کرده ای و شگفتی ساز شده ای و باورها را تغییر داده ای. و تو پاک و پاکیزه و عزیز و قوی هستی.

**مفهوم:** تمام مردم لبنان در پی شکوفایی، شهادت و دگرگونی اند.

\*\*\*

**بند پنجم:** تو را جنوب نامیدم

ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران

ای مسافر دیرین بر روی خار و درد

ای چون ستاره فروزان

ای چون شمشیر درخشان

بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست

بگذار گرد و خاک قدمهایت را بگیریم.

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا: برآمده: رشد کرده / دیرین: قدیمی، کهنه / خار: (اهمیت املائی با واژه خوار دارد) / فروزان: درخشان، تابان / بگذار: (اهمیت املائی دارد با فعل «گزار» از مصدر گزاردن) / شیوه بلاغی تقدم فعل بر متمم / برگیریم: از مصدر برگرفتن در معنی برداشتن چیزی، پاک کردن چیزی

نکات دستوری: سرزمینی که: منادا حذف شده است / سبزه: متمم / برآمده: مسند / دفتر روزگاران: ترکیب اضافی، گروه متممی / فعل «هستی» به قرینه معنوی حذف شده / مسافری دیرین: ترکیب وصفی، منادا / روی خار: ترکیب اضافی، گروه متممی / درد: معطوف به مسند (خار) / ستاره: متمم / فروزان: مسند / فعل «هستی» به قرینه معنوی حذف شده / شمشیر: متمم / درخشان: مسند / فعل «هستی» حذف به قرینه معنوی / بگذار: فعل امر / بوسه زنیم: فعل مرکب، مضارع التزامی (بزنیم) / شمشیری: متمم / داستان تو: ترکیب اضافی، گروه متممی / شمشیری: نهاد این جمله / است: فعل غیراسنادی (در معنای وجود داشتن) / بگذار: فعل امر از مصدر «گذشتن» / گرد و خاک قدمهایت: دو ترکیب اضافی، گروه مفعولی (خاک قدم تو؛ معطوف به گروه مفعولی / برگیریم: فعل پیشوندی، مضارع التزامی.

**قلمرو ادبی:** سبزه، ستاره، شمشیر: تشبیه (لبنان به سبزه و ... ) / دفتر روزگاران: اضافه تشبیهی / سبزه، خار: مراعات نظیر / مسافر دیرین: استعاره از لبنان / فروزان، درخشان: مراعات نظیر / خارو درد: مجاز از رنج و سختی / بر روی خار و درد بودن: کنایه از در سختی و دشواری بودن / شمشیر: نماد مبارزه / واژه آرایبی: شمشیر – بگذار / بوسه بر دست زدن: کنایه از احترام گذاشتن، تشکر کردن / گرد و خاک قدم برگرفتن: کنایه از احترام گذاشتن، قدردانی

**قلمرو فکری:** تو را جنوب نامیدم ای سرزمینی که مانند سبزه از دل روزگاران رشد کرده‌ای و ای سرزمین رنجور و دردمند که در مبارزه با اشغالگران مانند ستاره تابان هستی و مانند شمشیر درخشان و برآن، بگذار به نشانه احترام و قدردانی بر شمشیری که در داستان تو است، بوسه زنیم و گرد و غبار قدم های تو را پاک کنیم.

**مفهوم:** مقاومت تو در برابر سختی و مشکلات سابقه طولانی دارد و تو قابل ستایش و تمجید هستی.

\*\*\*

بند ششم:

ای سرور بارانها و فصلها،

تو را عطری نامیدم که در غنچه‌ها خانه دارد

تو را پرستو نامیدم

ای سرور سروران،

ای برترین حماسه!

### قلمرو زبانی:

لغت و املا : سرور:(در معنی: رئیس، پیشوا، بزرگ ) / حماسه: دلاوری، دلیری

نکات دستوری: سرور باران‌ها و فصل‌ها: دو ترکیب اضافی، منادا / عطری: مسند / نامیدم: ماضی ساده / غنچه‌ها: متمم / خانه: مفعول / دارد: مضارع ساده / پرستو: مسند / نامیدم: ماضی ساده / سرور سروران: ترکیب اضافی، منادا / برترین حماسه: ترکیب وصفی، منادا

قلمرو ادبی: سرور باران‌ها و فصل‌ها: استعاره از امام موسی صدر از روستای معرکه و مبارزان آن - اغراق / باران: نماد طراوت و پاکی / فصل: نماد تغییر و دگرگونی / پرستو: نماد و پیام آور تحول و بهار عشق و آزادی / باران ، فصل ، غنچه: مراعات نظیر / تشبیه: تو مانند عطری هستی که در غنچه هاست / غنچه: استعاره از کودکان مقاومت / تشبیه: تو مانند پرستو / واژه آرایبی: سرور

قلمرو فکری: ای سرور پاکی، تازگی و دگرگونی، تو مانند عطری هستی که در غنچه‌ها نهفته است. تو مانند پرستوی مهاجر پیام آور تحول و بهار (بهار نماد: نو شدن رویش دوباره و شکوفایی) عشق و آزادی هستی. ای کسی که پیشوای همه هستی و ای کسی که برترین حماسه را خلق کردی.

\*\*\*

بند هفتم:

دریا متنی نیلگون است

که علی آن را می نویسد

و مریم هر شب، روی شن‌ها

به انتظار مهدی می نشیند

و گل‌هایی را می چیند

که از انگشتان شهیدان می رویند

قلمرو زبانی:

لغت و املا : نیلگون: نیل + گون: به رنگ نیل، لاجوردی، کبود رنگ / نیلگون: مسند / علی: منظور حضرت علی

(ع)/ مریم: حضرت مریم(ع) / مهدی: حضرت مهدی عج

نکات دستوری: دریا: نهاد / متنی نیلگون: مسند(گون: پسوند شباهت) / است: فعل اسنادی / علی: نهاد / آن: ضمیر اشاره، مفعول(مرجع ضمیر آن؛ دریا) / می نویسد: مضارع اخباری / مریم: نهاد / هر شب: ترکیب وصفی، قید / روی شن ها: ترکیب اضافی، قید / انتظار مهدی: ترکیب اضافی، گروه متممی / می نشیند: مضارع اخباری / گلهایی: مفعول / می چیند: مضارع اخباری / «او محذوف» نهاد فعل می چیند / انگشتان شهیدان: ترکیب اضافی، گروه متممی / می رویند: مضارع اخباری / «آنها محذوف» نهاد برای فعل می رویند

**قلمرو ادبی:** دریا به متن تشبیه شده/ (دریا، نیلگون، شن) - (متن، می نویسد): مراعات نظیر / علی: استعاره از مردان مقاومت/ مریم: استعاره از زنان مقاومت لبنان / گلها از انگشتان شهیدان می رویند: استعاره مکنیه (انگشتان به خاک یا گلستانی تشبیه شده) / تلمیح: ظهور امام زمان (عج)

این بند به موضوع « رجعت » اشاره دارد. در اعتقاد شیعه، خداوند همزمان با ظهور حضرت مهدی (عج) شماری از امت محمد(ص) را پس از مرگشان و پیش از قیامت برمی انگیزاند تا آنان حکومت حضرت مهدی را درک کنند و او را همراهی نمایند. (حضرت علی ع، امام حسین ع، حضرت عیسی ع) از جمله رجعت کنندگان هستند)

شاید بتوان به تعبیری علی را نماد شیعیان و مریم را نماد مسیحیان در این مقاومت دانست.

**قلمرو فکری:** دریا: نماد اجتماع عظیم مردم مبارز است و نیلگون هم نماد پاکی حقیقت مثل متنی آبی نیلوفری است که حضرت علی(ع) (شیعیان و مردان مقاومت) نویسنده و برنامه ریز آن هستند است و حضرت مریم(مسیحیان و زنان مبارز) هم هر شب، روی شن های ساحل به انتظار حضرت مهدی عج می نشیند و گل هایی را می چیند که از مزار شهدا زمینه ساز ظهور آن هستند. روئیده است. (یاد و خاطره شهدا را زنده نگه می دارند)

**مفهوم:** اتحاد و همراهی همه مردم پاسداشت شهیدان زمینه ساز ظهور مهدی و رهایی و آزادی هستند.

\*\*\*

بند هشتم:

تاریخ، روزی، روستای کوچکی را

از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد

که «معرکه» خوانده می شود.

روستایی که با «صدر» ش، با سینه اش

از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد

## قلمرو زبانی:

لغت و املا : معرکه: میدان جنگ (در اینجا نام روستایی در جنوب لبنان که در روز عاشورای ۱۳۶۴/۱۹۸۵ عزاداران مبارز این روستا در حسینیه روستای معرکه با انفجار بمب به شهادت رسیدند و نزار قبانی به همین مناسبت این شعر را برای آنان سرود این روستا زادگاه اجداد امام موسی صدر بود) / «صدر»: سینه (اینجا منظور امام موسی صدر است) / شرافت: بزرگواری، بزرگ منشی، ارجمندی / کرامت: بزرگی، ارجمندی، سخاوت و بخشندگی

نکات دستوری: تاریخ: نهاد / روزی: قید / روستای کوچکی: ترکیب وصفی، مفعول (کوچکی: صفت) / روستاهای جنوب: ترکیب اضافی، گروه متممی (جنوب: مضاف الیه) / به یاد آوردن: عبارت فعلی / خواهد آورد: آینده / معرکه: مسند / خوانده می‌شود: فعل مجهول / روستایی: نهاد / صدرش: ترکیب اضافی، گروه متممی / سینه‌اش: ترکیب اضافی، گروه متممی / شرافت خاک: ترکیب اضافی، گروه متممی / کرامت انسان بودن: ترکیب اضافی، معطوف به متمم / دفاع کرد: فعل مرکب، ماضی ساده

قلمرو ادبی: تاریخ به یاد آورد: تشخیص / معرکه: ایهام : ۱- میدان جنگ ۲- روستای در جنوب لبنان / صدر: ایهام: ۱- سینه ۲- امام موسی صدر / سینه: مجاز از تمام وجود / خاک: مجاز از وطن و سرزمین / روستا دفاع کند: تشخیص / شرافت خاک: تشخیص

قلمرو فکری: تاریخ روزی از «معرکه» روستای کوچکی از جنوب لبنان یاد خواهد کرد که با رهبرش، امام موسی صدر، و با تمام وجود از شرافت سرزمین و حرمت انسانیت دفاع کرد.

مفهوم: مقاومت و پایداری مردم لبنان در تاریخ همیشه ماندگار است.

\*\*\*

بند نهم:

سرورم! ای سرور آزادگان!

در زمانه سقوط و ویرانی

جز تو، کسی نمانده است

که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بکارد

جز تو کسی نمانده است؛

مگر تو!

مگر تو!

پس درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای!

قلمرو زبانی:

لغت و املا: سرور: سالار، آقا / آزادگان: جوانمردان / زمانه: روزگار، دوره، عصر / سقوط: افتادن / ویرانی: خرابی / نخل: درخت خرما / عنب: درخت انگور / تاکستان: باغ انگور

نکات دستوری: ای: حرف ندا(حذف شده است) / سرورم: ترکیب اضافی، منادا(«م»): مضاف الیه) / سرور آزادگان: ترکیب اضافی، منادا / زمانه سقوط و ویرانی: دو ترکیب اضافی، گروه متممی / جز: حرف اضافه / تو: متمم / کسی: نهاد / نمانده است: فعل ماضی نقلی(صورت منفی) / زندگی ما: ترکیب اضافی، گروه متممی / نخل: مفعول / عَنب و تاکستان: معطوف به مفعول / بکار: فعل مضارع التزامی / تو: متمم / کسی: نهاد / نمانده است: فعل ماضی نقلی(صورت منفی) / مگر: حرف اضافه / تو: متمم / پس: حرف ربط همپایه ساز / درهای امید: ترکیب اضافی، مفعول / درهای روشنایی: ترکیب اضافی / روی ما: ترکیب اضافی، گروه متممی / بگشای: فعل امر

قلمرو ادبی: سقوط و ویرانی: مراعات نظیر / نخل، عنب و تاکستان: نماد سرسبزی و برکت و مراعات نظیر / مگر، تو: واژه آرایه / درهای امید و روشنایی: استعاره / در گشودن: کنایه از امیدواری بخشیدن

قلمرو فکری: آقایم، ای سرور انسان های آزاده! در روزگار فروپاشی و خرابی که همه در برابر اشغالگران تسلیم شده اند، تنها تو هستی که مقاومت می کنی و تنها تو به ما زندگی می بخشی و امیدوارمان می سازی. پس همچنان به ما امید ببخش.

سمفونی پنجم جنوب، نزار قبانی (۱۹۹۸-۱۹۲۳م)

(با کاهش و اندکی تغییر)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- به نمونه‌های زیر، توجه کنید.



اکنون بر پایهٔ نمونه‌های داده شده، نمودارهای زیر را کامل کنید:



۲- از

میان موارد زیر ترکیب‌های وصفی و اضافی را جدا کنید:

سپس هستهٔ هر یک را مشخص نمایید.

ستارهٔ غروب: ترکیب اضافی، هسته: ستاره / سرور آزادگان: ترکیب اضافی، هسته: سرور / مسافر دیرین:  
ترکیب وصفی، هسته: مسافر / ماهی دریا: ترکیب اضافی، هسته: ماهی / برترین حماسه: ترکیب وصفی،  
هسته: حماسه

۳- در مصراع زیر، نقش دستوری اجزای مشخص شده را بنویسید.

«پس، درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای»

پس: قید- درهای امید و روشنایی: گروه مفعولی، در: هسته - امید: مضاف الیه- روشنایی: معطوف به مضاف  
الیه - روی: متمم - ما: مضاف الیه - بگشای: فعل

قلمرو ادبی:

۱- مصراع های زیر را با توجه به آرایه های « تشخیص ، کنایه و تشبیه » بررسی کنید.

ای چون سبزه بر آمده از دفتر روزگاران ( تشبیه : تو چون سبزه برآمده ای / روزگاران چون دفتر است  
ای کشتی های صیادی که مقاومت پیشه کرده اید! تشخیص

بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست .کنایه : بوسه زدن : قابل ستایش بودن

۲- کدام واژه مشخص شده ، « استعاره » به شمار می آید ؟ مفهوم آن را بنویسید.

« ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره ، فروزان » خار: استعاره از درد و رنج و سختی

۳- شاعر، «باران ها» و «فصل ها» را در کدام مفاهیم نمادیم به کار برده

است: باران: نماد طراوت و سرزندگی فصل ها: نماد تغییر و دگرگونی

۴- از متن درس، دو نمونه مراعات نظیر بیابید. باران ، عطر ، غنچه - کشتی ،

ماهی ، دریا ، صیادی

قلمرو فکری:

۱- دریافت خود را از سروده زیر بنویسید:

« تو را جنوب نامیدم / ..... / ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند  
خورده ای ».

به انقلاب مردم لبنان علیه اشغالگران رنگ و بویی خدایی بخشیدی.

۲- در سروده زیر: « ای سرزمینی کز خاکت / خوشه های گندم می روید/ و پیامبران بر می خیزند ».

الف) کدام سرزمین مورد خطاب است؟ جنوب لبنان

ب) مقصود شاعر از مصراع های دوم و سوم چیست؟ اشاره به طبیعت و سرشتی است که این سرزمین  
ها دارند همان گونه که گندم از زمین سر بر می آورد پیامبران نیز از این سرزمین برانگیخته شده اند .

۳- از متن درس ، مصراعی را معادل معنایی قسمت مشخص شده بیابید:

«تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن/ و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم».

ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی.

۴- قبّاتی در این بخش از شعرش بر چه نکته ای تأکید دارد؟ « ای که ردای حسین بر دوش داری / و

خورشید کربلا را در برداری ...».

اهداف حسینی داری و امام حسین (ع) راهنمای تو است.

### گنج حکمت

#### مزار شاعر

- تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که لگامی زرین داشت سرگرم اندیشه های دور و دراز خود از میدان جنگ به گورستان می رفت و از اسب پیاده می شد و تنها در میان قبرها به گردش می پرداخت و هر گاه بر مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلاور و دانشمندی نامدار می گذشت، سر فرود می آورد و مزار او را می بوسید.

قلمرو زبانی: لغت و املا : تیمور: تیمور گورکانی، فرمانروای مغول که در قرن هشتم به ایران حمله کرد./ مزار: قبر، آرامگاه/ نیاکان: جمع نیا، اجداد/ نامدار: سرشناس، مشهور

نکات دستوری : تیمور لنگ: نهاد، لنگ: صفت / گاه: قید / سوار بر اسبی: قید / ی نکره/ که: پیوند وابسته ساز/ لگامی زرین : مفعول / سرگرم اندیشه های دور و دراز خود: گروه مسندی ، دو ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی / از میدان جنگ به گورستان: متمم قیدی / می رفت: فعل ماضی استمراری / اسب: متمم / پیاده می شد: فعل مرکب، ماضی استمراری / تنها: قید / در میان قبرها: متمم قیدی / به گردش: متمم فعلی / می پرداخت: فعل ماضی استمراری / هرگاه: قید، هر: صفت مبهم / بر مزار یکی از نیاکان خود: گروه متممی / شاعری بزرگ: شاعر: / می گذشت: فعل ماضی استمراری / سر: مفعول / فرود می آورد: فعل مرکب ماضی استمراری / مزار او: مفعول، او: مضاف الیه / می بوسید: ماضی استمراری.

**قلمرو ادبی:** سرگرم بودن: کنایه از مشغول بودن / سرگرم اندیشه های دور و دراز بودن کنایه از خیال پردازی کردن / سرفرود آوردن کنایه از تعظیم کردن، احترام گذاشتن / گورستان، قبر، مزار: مراعات نظیر / هر، بر، سر: جناس ناهمسان.

**قلمرو فکری:** تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که افساری طلایی داشت - مشغول خیال پردازی - از میدان جنگ به قبرستان می رفت و از اسب پیاده می شد و در حالیکه تنها بود میان گورها قدم می زد و هر گاه بر قبر یکی از اجداد خود یا شاعری بزرگ، فرمانده ای شجاع و دانشمندی مشهور می رسید، احترام می گذاشت و قبر او می بوسید.

- تیمور، پس از آنکه شهر توس را گشود، فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن به سر برده بود. آنگاه تیمور بر سر مزار او شتافت و چون جذبه ای اسرارآمیز او را به سوی فردوسی می کشید، خواست که قبرش را بگشایند: "مزار شاعر غرق در گل بود."

### قلمرو زبانی:

لغت و املا : گشود: باز کرد، فتح کرد / شتافت: با عجله رفت / جذبه: کشش / درخواست کرد، طلب کرد / بگشایند: باز کنند.

نکات دستوری : تیمور: نهاد / پس از آنکه : پیوند وابسته ساز مرکب / شهر توس: مفعول / گشود ، فرمان داد ، شتافت : ماضی ساده / از کشتار مردم آن: متمم فعلی دست بردارند: فعل مرکب / فردوسی: نهاد / شاعر ایرانی: بدل از نهاد، (مبحث بدل مربوط به فارسی دهم نمی باشد ) به سر برده بود: ماضی بعید / ایرانی: صفت نسبی / در آن: حرف اضافه و متمم / روزگار خود: مفعول / مرجع ضمیر " آن " در عبارت " در آن به سر برده بود " شهر توس /

چون: حرف ربط / اسرار: ج سر، رازها/ اسرار آمیز: پر رمز و راز(صفت)/ می کشید: ماضی استمراری / خواست: (بن مضارع: خواه)/ قبر: مفعول/"ش" در قبرش: مضاف الیه: مرجع: فردوسی/ بگشایند: مضارع التزامی/ مسند/ مزار شاعر: نهاد، شاعر: مضاف الیه/ غرق در گل: مسند، گل: متمم اسمی/ چون: پیوند وابسته ساز/ جذبه ای اسرار آمیز: نهاد/ او: مفعول/ به سوی فردوسی: متمم قیدی /خواست- بود: فعل ماضی

قلمرو ادبی: دست بردارند: کنایه از ترک کردن/ به سر برده بود: کنایه از سپری کردن/ گشود: کنایه از فتح کردن/ سر مزار: سر مجاز از کنار/ غرق در گل: اغراق

**قلمرو فکری:** تیمور پس از آنکه شهر توس را فتح کرد، دستور داد که مردم آن شهر را نکشند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، در آنجا زندگی کرده بود. آنگاه تیمور کنار آرامگاه فردوسی رفت و چون یک جاذبه رمزآلود او را به سوی فردوسی سوق می داد، درخواست کرد که قبرش را باز کنند: "آرامگاه شاعر، در گل غرق شده بود."

• **تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کشورگشایی: چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه قره قوم به سوی تاتار- آنجا که نیای بزرگش، چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است- روی آورد.**

### قلمرو زبانی:

لغت و املا: در اندیشه شد: به فکر فرو رفت / کشورگشا؛ فاتح/ قره قوم: واژه ترکی مغولی، به معنای شن سیاه، نام بیابانی در ترکمنستان است /آرمیدن: خوابیدن، آسودن،

نکات دستوری: تیمور: نهاد/ در اندیشه: متمم به جای مسند، شد: فعل اسنادی / که: پیوند وابسته ساز/ پس از مرگ: متمم قیدی/ مزار کشور گشایی چون او: نهاد/ چگونه: مسند/ خواهد بود: فعل آینده (اسنادی)/ پس: قید/ از راه قره قوم: متمم قیدی/ به سوی تاتار: حرف اضافه و متمم اجباری/ / قره / تاتار: مغولستان/ نیای بزرگش: نهاد، بزرگ: صفت بیانی ساده، "ش": مضاف الیه/ آنجا که نیای بزرگش، چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است: جمله توضیحی/ آنجا: قید/ که: پیوند وابسته ساز/ نیا: پدربزرگ، جد / چنگیز: بدل از نهاد/ معبد: عبادتگاه/ در معبدی آهنین: حرف اضافه و متمم قیدی، آهنین: صفت نسبی/ آرمیده است: فعل ماضی نقلی

**قلمرو ادبی:** آرمیدن: کنایه از مردن/ روی آوردن: کنایه از رفتن یا آمدن، حرکت کردن/ زانو بر زمین زدن، سر فرود آوردن: کنایه از تعظیم کردن، احترام گذاشتن/ بر خود لرزیدن: کنایه از ترسیدن/ غرق در خون بود: اغراق

**قلمرو فکری** : تیمور به فکر فرو رفت که پس از مرگش، قبر فاتح کشورهایی مانند او چگونه خواهد بود. پس به همین دلیل، از راه قره قوم به طرف تاتار رهسپار شد - جایی که جد بزرگش، چنگیز، در عبادتگاهی آهنین به خاک سپرده شده بود.

• در برابر زائر نامدار که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی بگردانید: " گور ستمگر غرق در خون بود."

**قلمرو زبانی:**

لغت و املا : نامدار : مشهور / زائر: زیارت کننده در اینجا منظور تیمور لنگ است. زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود: تعظیم کردن و احترام کردن / فاتح چین : منظور چنگیز خان

نکات دستوری : در برابر زائر نامدار: متمم به جای نهاد، در برابر: حرف اضافه / که: پیوند وابسته ساز / گذاشتن / سنگ بزرگی: مفعول / که: پیوند وابسته ساز / فاتح: فتح کننده، گشاینده / بر گور فاتح چین: حرف اضافه و متمم / نهاده بودند: ماضی بعید / برداشتند: فعل پیشوندی، ماضی ساده / ولی: پیوند همپایه ساز / تیمور: نهاد / ناگهان: قید مختص / بر خود لرزید: ترسید، ماضی ساده / روی: چهره (مفعول) / بگردانید: ماضی ساده / روی آورد: فعل مرکب، ماضی ساده / گور ستمگر: ترکیب وصفی، نهاد / غرق در خون: مسند، متمم اسمی / بود: فعل اسنادی، ماضی ساده

**قلمرو ادبی** : زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود: کنایه از تعظیم کردن و احترام گذاشتن / غرق در خون بود: اغراق

**قلمرو فکری** : در مقابل زیارت کننده مشهوری که تعظیم کرده و احترام گذاشته بود، سنگ بزرگی را که بر قبر فاتح کشور چین گذاشته بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان از ترس بر خود لرزید و صورتش را برگرداند: " قبر ستمگر ظالم، در خون غرق شده بود."

فرانسوا کوپه

## درس هجدهم

## عظمت نگاه

بند اول: ناتانائیل! آنگاه که کتابم را خواندی دلم می خواهد که این کتاب، شوق پرواز را در تو برانگیزد. کاش کتابم به تو بیاموزد که بیشتر از این کتاب، به خود پردازی.

قلمرو زبانی: ناتانائیل: خداداد ، منادا / آنگاه: قید / کتابم: مفعول / خواندی: فعل ساده ماضی ساده / دلم: نهاد / می خواهد: فعل ساده مضارع اخباری / این کتاب: نهاد / شوق پرواز: مفعول / تو: متمم / برانگیزد: فعل پیشوندی مضارع التزامی / کاش: قید / کتابم: نهاد / تو: متمم / بیاموزد: فعل ساده مضارع التزامی / بیشتر: قید / این کتاب: متمم / خود: متمم / پردازی: فعل ساده مضارع التزامی

قلمرو ادبی: این کتاب ... برانگیزد... پردازی: تشخیص //

قلمرو فکری: ناتانائیل دوست دارم زمانی که کتابم را می خوانی این کتاب اشتیاق و شور بالارفتن و تعالی را در تو ایجاد کند. (ای کاش کتاب من باعث حس پرواز و پیشرفت در مخاطب شود). کاش کتابم به تو یاد بدهد که بیشتر از توجه به این کتاب و آموزه هایش به خودت توجه داشته باشی و خودت را بشناسی.

مفهوم: بهره گیری از کتاب برای خودشناسی و شوق پرواز در عالم معنا

بند دوم: ناتانائیل! هر آفریده ای نشانه خداوند است اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست. همین که آفریده ای نگاهمان را به خویش معطوف کند ما را از راه آفریدگار بازمی گرداند.

قلمرو زبانی: معطوف: متوجه/ ناتانائیل: منادا/ هر آفریده ای: نهاد/ نشانه خداوند: مسند/ است: فعل ربطی/ اما: ربط همپایه ساز/ هیچ آفریده ای: نهاد/ نشان دهنده او: مسند/ نیست: فعل ربطی/ همین که: ربط وابسته ساز/ آفریده ای: نهاد/ نگاهمان: مفعول/ خویش: متمم/ معطوف: مسند/ کند: فعل ربطی/ ما: مفعول/ راه آفریدگار: متمم/ بازمی گرداند. فعل پیشوندی مضارع اخباری

قلمرو ادبی: آفریده ای: تکرار// است و نیست: تضاد //

قلمرو فکری: ای ناتانائیل هر پدیده ای در جهان هستی نشانه ای از وجود خداوند است اما هیچ کدام از پدیده ها و موجودات نشان دهنده او نیستند. (هیچ آفریده ای به طور کامل خداوند را آشکار نشان نمی دهد). به محض این که یک پدیده یا موجودی نگاه و توجه ما را به خود جلب کند درواقع ما را از توجه به خالق بازمی دارد. (توجه به مخلوقات مانع توجه به خداوند است).

مفهوم: تجلی خدا در تمام پدیده ها

بند سوم: خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصوّر درآید و «نایافتنی» است و تو ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می رود که خود به دست دارد. هر جا بروی، جز خدا نخواهی دید. ناتانائیل همچنان که می گذاری به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن. به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست. ای کاش عظمت در نگاه تو باشد و نه در آن چیزی که بدان نگاه می کنی.

قلمرو زبانی: تصوّر: خیال// درنگ: توقف// عظمت: بزرگی

خدا: نهاد/ همه جا: قید/ هست: فعل خاص غیراسنادی/ هر جا: متمم/ به تصوّر درآید: فعل مرکب/ «نایافتنی»: مسند/ است: فعل ربطی/ تو ناتانائیل: منادا/ کسی: متمم/ مانند: مسند/ خواهی بود: فعل ساده و آینده/ هدایت خویش: متمم/ پی نوری: متمم/ می رود: فعل ساده و مضارع اخباری/ خود: نهاد/ به دست: متمم/ دارد: فعل ساده مضارع اخباری/ هر جا: قید/ بروی: فعل ساده مضارع التزامی/ خدا: متمم/ نخواهی دید: فعل ساده آینده/ ناتانائیل: منادا/ همچنان که: ربط وابسته ساز/ می گذری: فعل ساده مضارع اخباری/ همه چیز: متمم/ نگاه کن: فعل مرکب/ هیچ جا: متمم/ درنگ مکن: فعل مرکب و نهی/ خود: متمم/ بگو: فعل امری/ تنها: قید/ خدا: نهاد/ است: فعل/ گذرا: مسند/ نیست: فعل ربطی/ ای کاش: شبه جمله/ عظمت: نهاد/ نگاه تو: متمم/ باشد: فعل ربطی/ آن چیزی: متمم/ که: ربط وابسته ساز/ بدان: متمم/ نگاه می کنی: فعل مرکب مضارع اخباری

### قلمرو ادبی: تشبیه //

**قلمرو فکری:** خداوند در همه جای هستی حضور دارد در هر جایی که در خیال ما بگنجد و خداوند یافتنی و قابل دسترس نیست و تو ای ناتانائیل مانند کسی خواهی بود که برای راهنمایی خودش به دنبال نوری است که خودش در اختیار دارد. هر جا که بروی فقط خداوند را می بینی. ناتانائیل همچنان که عبور می کنی به همه چیز نگاه کن و در هیچ مکانی توقف نکن. به خودت بگو که تنها خداوند است که ماندگار است. ای کاش بزرگی و شکوه در نگاه تو باشد و نه در چیزهایی که به آن ها نگاه می کنی.

**مفهوم:** حضور خدا در همه جا، نایافتنی بودن خدا، غفلت از داشته های خود، عدم شناخت توانایی خدا، لزوم تغییر نگرش به جهان هستی، تجلی خدا در تمام زمینه ها.

**بند چهارم:** ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت. اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنائی فسفر به فسفر. راست است که ما را می سوزاند اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.

نیکوترین اندرز من این است: «تا آنجا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن».

**قلمرو زبانی:** شور: انگیزه و هیجان/ فسفر: یک عنصر شیمیایی درخشان/ حذف فعل به قرینه لفظی بعد از فسفر/ می سوزاند: باعث رنج می شو/ دوش: شانه/

ناتانائیل: منادا/ من: نهاد/ تو: متمم/ شور و شوقی: مفعول/ خواهم آموخت: فعل ساده و آینده/ اعمال ما: نهاد/ وابسته به ما: مسند/ است: فعل ربطی/ همچنان که: ربط وابسته ساز/ روشنائی فسفر: نهاد/ فسفر: متمم/ راست:

مسند/ است : فعل ربطی/ که : ربط وابسته ساز/ ما : مفعول/ می سوزاند: فعل ساده مضارع اخباری/ اما: ربط همپایه ساز/ مان: متمم/ شکوه و درخشش : مفعول/ به ارمغان می آورد: فعل مرکب/ اگر: ربط وابسته ساز/ جان ما: نهاد/ ارزشی : مفعول/ داشته باشد: فعل ساده ماضی التزامی/ برای این: مسند/ است : فعل ربطی/ که : ربط وابسته ساز/ سخت تر: قید/ برخی جان های دیگر: متمم برای سخت تر/ سوخته است: فعل ساده ماضی نقلی

نیکوترین اندرز من: نهاد/ این: مسند/ است: فعل ربطی/ تا آنجا: قید/ که : ربط وابسته ساز/ ممکن: مسند/ است: فعل ربطی/ بار بشر : مفعول/ به دوش گرفتن: متمم/

**قلمرو ادبی:** تکرار در واژه های «ما» و «فسفر» و «جان» به ارمغان می آورد: تشخیص/ سوخته است: کنایه از رنج کشیدن و به کمال رسیدن// بار بر دوش گرفتن: کنایه از مسئولیتی را برعهده گرفتن

**قلمرو فکری:** ناتائیل من به تو شور و اشتیاق می آموزم. کارهای ما به ما وابسته است مانند درخشندگی فسفر که به فسفر وابسته است. درست است که اعمال ما باعث رنج ما و سوختن جان ما می شود اما در نهایت برایمان عظمت و درخشندگی به همراه دارد و اگر جان ما ارزش و مقام بلندی داشته باشد به این علت است که بیشتر از برخی جان های دیگر رنج ها را تحمل کرده و به پختگی رسیده است.

بهترین پند من به تو این است که تا جایی که در توان داریم باید به بشریت کمک کنیم.

**مفهوم:** دعوت به عشق ، بازگشت اعمال به خود انسان ، ریاضت و سختی موجب ارزشمندی ، توصیه کمک به هم نوع و خدمت رسانی به خلق

**بند پنجم:** آه ! چه می شد اگر می توانستم به چشمانم بینشی تازه ببخشم و کاری کنم که هر چه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان می نگرند : آسمانی که پس از بارش باران صاف و روشن است.

**قلمرو زبانی:** جملات هسته: چه می شد، کاری کنم// جملات وابسته: اگر می توانستم/ (که) به چشمانم بینشی تازه ببخشم/ که هر چه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شود/ که بدان می نگرند/ آسمانی که پس از بارش باران صاف و روشن است.

آه: شبه جمله// چه : مسند/ می شد: فعل ربطی/ اگر: پیوند وابسته ساز// می توانستم : فعل ماضی استمراری/ چشمانم : متمم/ بینشی تازه: مفعول/ ببخشم: فعل مضارع التزامی/ کاری : مفعول/ کنم: فعل مضارع التزامی/ که: ربط وابسته ساز/ هر چه بیشتر: قید/ آسمان نیلگونی: متمم/ مانند: مسند/ شوند: فعل ربطی/ که : ربط وابسته

ساز/بدان: متمم/ می نگرند: فعل مضارع اخباری/ آسمانی: نهاد / که : ربط وابسته ساز/پس از بارش باران: قید/ صاف و روشن : مسند/است: فعل ربطی

**قلمرو ادبی:** تشبیه نگاه به آسمان نیلگون // باران نماد زلالی و پاکی // آسمان: تکرار // مراعات نظیر : آسمان، باران، بارش /

**قلمرو فکری:** آه چه قدر خوب می شود اگر بتوانم به نگاهم ، جهان بینی جدیدی ببخشم و کاری کنم که بیشتر شبیه وسعت آسمان آبی شود که به آن نگاه می کند ، آسمانی که بعد از بارش باران بدون ابر و روشن و درخشان است.

**مفهوم :** بینش نو ، وسعت بینش ، روشن بینی.

**بند ششم:** ناتانائیل با تو از انتظار سخن خواهم گفت . من دشت را به هنگام تابستان دیده ام که انتظار می کشید : انتظار اندکی باران . گرد و غبار جاده ها زیاده سبک شده بود و به هر نسیمی به هوا بر می خاست . زمین از خشکی ترک بر می داشت : گویی می خواست پذیرای آبی بیشتر شود.

آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک رنگ می باختند . چمنزارها غرق در شبنم بودند .

**قلمرو زبانی:** ناتانائیل : منادا / تو : متمم / انتظار : متمم/سخن: مفعول / خواهم گفت : فعل آینده/ من: نهاد/ دشت: مفعول / هنگام تابستان: متمم/ دیده ام : فعل ماضی نقلی/ انتظار: مفعول / می کشید: فعل ماضی استمراری/ انتظار اندکی باران: مفعول / گرد و غبار جاده ها : نهاد/ زیاده: قید/ سبک : مسند/شده بود: فعل اسنادی ماضی بعید / هر نسیمی: متمم/ هوا: متمم/ بر می خاست : فعل پیشوندی، ماضی استمراری / زمین : نهاد/ خشکی: متمم/ ترک : مفعول/ بر می داشت : فعل پیشوندی ماضی استمراری/ گویی: قید/ می خواست: فعل ماضی استمراری/ پذیرای آبی بیشتر: مسند/ شود: فعل ربطی

آسمان: مفعول/ دیده ام: فعل ماضی نقلی/ انتظار سپیده دم : متمم/ می لرزید: فعل ماضی استمراری/ ستاره ها : نهاد/ یک یک : قید/ رنگ: مفعول/ می باختند : فعل ماضی استمراری/ چمنزارها: نهاد/ غرق: مسند/ شبنم : متمم/ بودند : فعل ربطی

**قلمرو ادبی:** انتظار: تکرار/ انتظار می کشید: تشخیص/ پذیرا شود: تشخیص/ در انتظار سپیده دم : تشخیص/ چمنزارها غرق در شبنم بودند: اغراق / غرق در شبنم بودن : کنایه از پر از شبنم بودن/ رنگ می باختند: کنایه از کم نور می شدند. / آسمان و ستاره – شبنم و چمنزار : مراعات نظیر

**قلمرو فکری:** ناتانائیل با تو از اهمیت انتظار سخن می گویم. من صحرا را در تابستان دیده ام که در انتظار کمی باران بود. گرد و خاک جاده ها سبک شده بود. و با هر باد ملایمی به هوا بلند می شد. زمین به دلیل بی آبی ترک برمی داشت انگار که دوست داشت آب بیشتری را دریافت کند.

آسمان را دیده ام که در انتظار طلوع خورشید بی قرار بود. ستاره ها نورشان را از دست می دادند و سیزه زارها در شبنم صبحگاهی غرق شده بودند.

**مفهوم:** اهمیت انتظار و امید ، توصیف سختی ها و تشنگی ، توصیف زیبایی آسمان و صبح.

**بند هفتم:** ناتانائیل کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگ هوس به خود نگیرد بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. منتظر هر آنچه به سویت می آید باش و جز آنچه به سویت می آید آرزو مکن . بدان که در لحظه لحظه روز می توانی خدا را به تمامی در تملک خویش داشته باشی . کاش آرزویت از سر عشق باشد و تصاحبت عاشقانه زیرا آرزویی ناکارآمد به چه کار می آید؟

**قلمرو زبانی:** تصاحب: در اختیار گرفتن یا مالک شدن/ ناکارآمد: بدون فایده

ناتانائیل: منادا/ کاش: قید/ هیچ انتظاری : نهاد/ وجودت : متمم/حتی: قید/ رنگ هوس: مفعول/ خود: متمم/ نگیرد: مضارع التزامی/ تنها: قید/ آمادگی: مسند/ پذیرش : متمم/ باشد: فعل ربطی/ منتظر: مسند / منتظر هر آنچه : ترکیب اضافی و وصفی ( منتظر آنچه : ترکیب اضافی -هرآنچه : ترکیب وصفی ) هرآنچه : نهاد برای «می آید»/ سویت: متمم/ می آید: فعل مضارع اخباری/ باش: فعل ربطی/ آنچه : متمم/ سویت: متمم/ می آید: فعل مضارع اخباری/ آرزو: مفعول/ مکن : فعل نهی/ بدان: فعل امر/ که : ربط وابسته ساز/ لحظه لحظه روز: متمم/ می توانی: فعل مضارع اخباری/ خدا : مفعول/ به تمامی: قید/ تملک خویش : متمم/ داشته باشی : فعل ماضی التزامی/ کاش: قید/ آرزویت: نهاد/ از سر عشق: مسند/ باشد: فعل اسنادی/ و تصاحبت : نهاد ، ترکیب اضافی/ عاشقانه: مسند/ (فعل «باشد» به قرینه لفظی حذف شده) زیرا: پیوند وابسته ساز/ آرزویی ناکارآمد: نهاد/ به چه کار می آید؟: فعل مضارع اخباری ، به چه کار می آید: استفهام انکاری

**قلمرو ادبی:** رنگ هوس: حس آمیزی / انتظار رنگ هوس به خود نگیرد: تشخیص/ رنگ هوس نگیرد: کنایه از آمیخته یا آلوده به هوس نباشد/ به چه کار می آید: کنایه از فایده ای ندارد.

**قلمرو فکری:** ناتانائیل ای کاش انتظارت هوس آلود نباشد بلکه فقط انتظارت به معنی آمادگی برای پذیرفتن باشد. منتظر چیزهایی باش که به سویت می آید و آرزویی جز آنچه به سویت می آید نداشته باش. آگاه باش در

هر لحظه روز می توانی خدا را در اختیار داشته باشی. ای کاش آرزوها و خواسته هایت از روی عشق باشد و مالکیت عاشقانه باشد زیرا آرزوهای بی فرجام فایده ای ندارد.

مفهوم : دوری از هوس و خواهشهای نفسانی ، پذیرش تقدیر و سرنوشت و همیشه با خدا بودن.

بند هشتم: ناتانائیل تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود. در انتظار خدا بودن یعنی درنیافتن اینکه او را هم اکنون در وجود خود داری . تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم قرار ده .

به شامگاه چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرد و به بامداد پگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می شود . نگرش تو باید در هر لحظه نو شود . خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت درآید. سرچشمه همه دردسرهایی تو ای ناتانائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمی دانی که از آن میان کدامین را دوست تر داری و این را در نمی یابی که یگانه دارایی آدمی زندگی است.

قلمرو زبانی: تمایز: تفاوت قائل شدن/ قائل: گوینده/

ناتانائیل: منادا/ تنها: قید/ خدا: نهاد/ است : فعل خاص/ که: ربط وابسته ساز/ انتظارش: متمم/ نمی توان بود: فعل بدون شخص / در انتظار خدا بودن: نهاد/ یعنی: قید تفسیر که معادل فعل است ، کل عبارت بعد از واژه " یعنی " گزاره ای برای نهاد است که خود گزاره نقش مسندی دارد / درنیافتن : هسته گروه مسندی/ او : مفعول / هم اکنون : قید/ وجودخود: متمم/ داری : مضارع اخباری/ تمایزی: مفعول/ میان خدا و خوشبختی: قید/ قائل: مسند/ مشو: فعل ربطی/ همه خوشبختی خود : مفعول/ همین دم: متمم/ قرار ده :فعل مرکب و امری

شامگاه: متمم/ چنان: قید/ بنگر: فعل امری/ گویی: قید/ روز: نهاد/ بایستی: فعل کمکی /آن : متمم/ فرو میرد: فعل پیشوندی مضارع التزامی/ بامداد پگاه: متمم/ چنان: قید/ گویی: قید/ همه چیز: نهاد/ آن :متمم/زاده می شود: فعل مجهول و مضارع اخباری/ نگرش تو : نهاد/ باید: فعل کمکی / هر لحظه: متمم/ نو: مسند/ شود : فعل ربطی/ خردمند : نهاد/ کسی : مسند/ است : فعل ربطی/ هر چیزی: متمم/ به شگفت درآید: فعل مرکب/ سرچشمه همه دردسرهایی تو: نهاد/ ناتانائیل: منادا/ گوناگونی چیزهایی: مسند/ است : فعل اسنادی /داری: مضارع اخباری/حتی: قید/ نمی دانی: مضارع اخباری/ آن میان : متمم/ کدامین : مفعول/ دوست تر داری : فعل مرکب مضارع اخباری/ این : مفعول/ در نمی یابی: فعل پیشوندی مضارع اخباری/ یگانه دارایی آدمی: نهاد/ زندگی : مسند/است: فعل اسنادی

**قلمرو ادبی:** شامگاه و بامداد: تضاد/ فرومیرد و زاده می شود: تضاد/ روز فرو میرد : کنایه از اتمام روز

**قلمرو فکری:** ناتانائیل تنها کسی که نمی توانی در انتظارش باشی خداوند است. اگر منتظر خداوند باشی مفهومی این است که تو دریافته ای که اکنون او را در وجود خود داری. (خداوند همیشه در وجود انسان هست).

گمان مکن که میان خدا و خوشبختی تفاوتی وجود دارد. تمام خوشبختی خودت را در همین لحظه قرار بده. به غروب و آغاز شب آنچنان نگاه کن که انگار روز باید در آن تمام شود و به طلوع و صبحگاه آن چنان نگاه کن که انگار همه چیز در آن متولد می شود. نگاه و جهان بینی تو باید در هر لحظه تازه شود. خردمند کسی است که از هر چیزی شگفت زده می شود. ای ناتانائیل سرچشمه همه مشکلات تو تنوع چیزهایی است که داری. حتی نمی دانی که از میان داشته هایت کدام را بیشتر دوست داری و این نکته را هم نمی دانی که تنها ثروت انسان زندگی اوست.

**مفهوم:** نزدیک بودن خدا ، بی خبری از داشته های خود ، گذرا بودن جهان ، نگرش نو و پویایی اندیشه ، سرگردانی در عالم کثرت.

**بند نهم:** برای من خواندن این که شن های ساحل نرم است بس نیست می خواهم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند ؛ به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواسته باشم تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گستره تو دل انگیز است.

**قلمرو زبانی:** مبتنی: براساس / بی درنگ: بلافاصله / نثار: پاشیدن // گستره: پهنه // من: متمم / خواندن این: نهاد / که: ربط وابسته ساز / شن های ساحل: نهاد / نرم : مسند/ است : فعل اسنادی / بس: نیست: فعل ربطی / می خواهم: مضارع اخباری / که: ربط وابسته ساز/ پاهای برهنه ام : نهاد/ آن : مفعول / حس کنند : مفعول کل جمله مفعول برای می خواهم / چشم من : متمم / هر شناختی: نهاد که: ربط وابسته ساز/ مبتنی: مسند/ احساس: متمم / نباشد: فعل اسنادی / بیهوده: مسند/ است: فعل اسنادی

هرگز: قید / هیچ زیبایی لطیفی: مفعول / این جهان: متمم / ندیده ام: ماضی نقلی / که: ربط وابسته ساز/ بی درنگ : بلافاصله / نخواسته باشم : ماضی التزامی / تمامی مهرم: مفعول / ش: متمم / نثار کنم: فعل مرکب مضارع التزامی / زیبای عاشقانه زمین: نهاد // شکوفایی گستره تو: نهاد/ دل انگیز: مسند/ است: فعل اسنادی

**قلمرو ادبی:** تشخیص: ای زیبای عاشقانه زمین ... // شن و ساحل : مراعات نظیر // چشم : مجاز از نگاه و نظر // زیبایی لطیف : حس آمیزی // مهرم را نثارش کنم : کنایه از عاشقش شوم

**قلمرو فکری:** این که به من بگویند شن های ساحل نرم است برای من کافی نیست (نمی پذیرم) بلکه دوست دارم خودم آن را تجربه کنم و پاهای برهنه ام آن را لمس کنند.

به نظر من هر شناختی که براساس احساس نباشد فایده ای ندارد. هرگاه در این دنیا زیبایی لطیفی را دیده ام بدون شک خواسته ام که عاشقش باشم. (من عاشق تمام زیبایی ها هستم). ای زیبایی های عاشقانه زمین شکفتن پهنه تو بسیار دوست داشتنی است.

**مفهوم:** تجربه با هواس ظاهری مقدمه شناخت واقعی است، تاکید بر آزمایش و امتحان برای شناخت خدا، توجه به زیبایی های معنوی در زمین، تجلی زیبایی، نگاه عاشقانه و پرمهر به جهان و پدیده ها داشتن.

مائده های زمینی و مائده های تازه، آندره ژید

### کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- کدام واژه ها، در متن درس، برای شما جدید و غیر تکراری است؛ معنای هر یک را بنویسید.

- ناتائیل: انسان کامل و آرمانی، در زبان عبری یعنی خداداد

- معطوف: بازگردانده شده، پیچانده شده

- تملک: مالک شدن، صاحب شدن

- تصاحب: صاحب شدن، مالک شدن

- تمایز: جدا کردن، فرق گذاشتن

- قائل شدن: اعتراف کردن و پذیرفتن

- مائده: سفره مخصوص غذا

- نیلگون: آبی سیر، به رنگ نیلی

۲- یک بند بنویسید و در آن، سه نشانه ندا به کار ببرید.

ناتانائیل با تواز انتظار سخن خواهم گفت - ای عقل مرا کفایت از تو - سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز....

۳- در جمله زیر نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید:

- «ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت».

ناتانائیل: منادا / من: نهاد /

شور: مفعول /

شوقی: معطوف به مفعول

قلمرو ادبی:

۱- عبارت زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید:

« آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک، رنگ می باختند. چمنزارها غرق در شبنم بودند».

تشخیص ( آسمان در انتظار باشد ) / « می لرزید » : کنایه از اشتیاق فراوان / تناسب ( آسمان و ستاره /

چمنزار و شبنم ) / کنایه ( رنگ باختن : محو شدن ) اغراق ( غرق در شبنم بودن چمنزارها

۲- در بند چهارم از متن درس، یک « کنایه » بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

« سوختن » :

کنایه از « رنج و عذاب سختی کشیدن »

قلمرو فکری:

۱- نیکو ترین اندرز نویسنده چیست؟ در باره آن توضیح دهید. بار بشر را بر دوش گرفتن

۲- نویسنده در باره « انتظار » چه دیدگاهی دارد؟ همه پدیده ها در انتظار هستند.

۳- هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از متن درس، تناسب معنایی دارد؟

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از

اوست

سعدی هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواستہ باشم، تمامی مهرم را

نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گسترده تو دل انگیز است.

بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو/ کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد  
مولوی

اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را می سوزاند، اما  
برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد. و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سختتر از  
برخی جان های دیگر سوخته است.

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور/ پنهان نگشتهای که هویدا کنم تو را فروغی  
بسطامی آرزو مکن که خدا را جز در همه جا، در جایی دیگر بیابی. هر آفریده‌ای نشانه خداوند است، اما  
هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست.

۴- کدام عبارت درس، به مفهوم آیه شریفه « لا تُدرکه الابصار و هُوَ یَدْرِکُ الابصار » ( انعام ، آیه ۱۰  
ارتباط معنایی دارد؟

« هر آفریده ای نشانه خداوند است، اما هیچ آفریده‌ای نشان دهنده او نیست » و « خدا در همه جا  
هست؛ در هر جا که به تصور درآید، و نایافتنی است. »

۵- جمله « ای کاش، عظمت در نگاه تو باشد»، را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.  
« چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید».

در هر دو متن می گوید باید نوع نگاه را عوض کرد، در هر دو عدم تقلید را مورد تأکید قرار می دهد. تغییر را  
باید از خود شروع کرد. پدیده‌ها ذاتاً زیبا هستند.

۶- در عبارت زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟ توضیح دهید.

برای من « خواندن » این که شن ساحل‌ها نرم است، کافی نیست؛ می خواهم پای برهنه ام این نرمی را حس  
کند. معرفتی که قبل از آن احساسی نباشد، برای من بیهوده است». تجربه شخصی

## روان خوانی

### سه پرسش

بند اول: یک روز این فکر به سر تزار افتاد که اگر همیشه بداند چه وقت باید کارها را شروع کند، به چه چیزی توجه کند و به چه چیزی بی توجه باشد و مهم تر از همه، بداند که کدام کارش بیش از همه اهمیت دارد، در هیچ کاری ناموفق نخواهد بود. پس در سرتاسر قلمرو خود چاوش در داد که هر کس به او بیاموزد که چگونه زمان مناسب برای هر کار را تشخیص دهد، چگونه ارزشمندترین افراد را

بشناسد و چگونه از اشتباه در تشخیص مهم ترین کارها جلوگیری کند، جایزه ای بزرگ به او خواهد داد.

قلمرو زبانی: تزار: نام عمومی پادشاهان روسیه / چاووش: پیشرو قافله / چاووش درداد: ندا درداد، بانگ زد

قلمرو فکری: یک روز تزار، حاکم روس ها، به این فکر افتاد که اگر همیشه بداند که چه زمانی باید کاری را آغاز کند و به چه چیزی توجه کند و به چه مسائلی بی توجه باشد و مهم تر از همه بداند کدام کار بیشترین اهمیت را باری انجام دارد پس در هیچ کاری شکست نمی خورد و همواره موفق است. پس در سراسر سرزمینی که به آن فرمان می راند افرادی را فرستاد تا اعلام کنند که هر کس به او یاد بدهد که چگونه زمان مناسب برای انجام هر کار را تشخیص دهد و چگونه مهم ترین افراد را بشناسد و چگونه از خطا کردن در تشخیص مهم ترین کار دور باشد جایزه بزرگی به او خواهد داد.

بند دوم: مردان اندیشه ور به دربار تزار رفتند و به پرسش هایش پاسخ های گوناگون دادند. برخی به نخستین پرسش تزار چنین پاسخ گفتند که برای تشخیص بهترین زمان انجام هر کار باید برای کارها برنامه های روزانه، ماهانه و سالانه تهیه کرد و آنها را، موبه مو اجرا نمود. آنان گفتند که این، تنها راه تضمین انجام هر کار در وقت مناسب آن است. برخی دیگر گفتند که از پیش تعیین کردن زمان انجام کارها ناممکن است و مهم این است که انسان با وقت گذرانی بیهوده، خود را آشفته نسازد؛ به همه رویدادها توجه داشته باشد و کارهای لازم را انجام دهد.

قلمرو زبانی: تضمین: پشتوانه / رویداد: واقعه / موبه مو: دقیق

قلمرو فکری: مردان اهل اندیشه و متفکر به دربار تزار رفتند و به سوالات او پاسخ های متنوع دادند. بعضی به اولین پرسش تزار این گونه پاسخ دادند که برای تشخیص بهترین زمان انجام هر کار باید برای هر کاری برنامه روزانه ماهانه و سالانه دقیقی تهیه کرد آن ها را یک به یک انجام داد. آنها گفتند این برنامه ریزی تنها راه مطمئن برای انجام هر کاری در زمان مناسب خود است. بعضی گفتند که برنامه ریزی قبل از شروع کارها غیرممکن است و مهم این است که انسان وقتش را بیهوده تلف نکند و خودش را آشفته نسازد به همه کارها و اتفاقات توجه داشته باشد و کارهایی را که لازم است انجام دهد.

بند سوم: گروه سوم معتقد بودند که چون تزارها هیچ گاه به جریان رویدادها توجه نداشته اند شاید هیچ شهروندی به درستی نداند که هر کار را در چه زمانی باید انجام داد چهارمین گروه گفتند که رایزنان در مورد برخی کارها هیچ گاه نمی توانند نظر بدهند؛ زیرا شخص بی درنگ باید تصمیم بگیرد

که آنها را انجام بدهد یا ندهد و برای تصمیم گرفتن، باید بداند که چه پیشامدی رخ خواهد داد و این کار تنها از جادوگران برآید پس، برای دانستن مناسب ترین زمان انجام هر کار فقط باید با جادوگران رای زد.

قلمرو زبانی: رایزن: مشاور

قلمرو فکری: گروه سوم بر این باور بودند که چون تزارها هیچ زمانی به جریان اتفاقات توجه نمی کرده اند شاید هیچ فردی به طور دقیق نداند که هر کاری را باید در چه زمانی انجام داد. چهارمین گروه گفتند مشاوران در مورد برخی کارها هرگز نیم توانند نظر بدهند زیرا شخص باید بلافاصله تصمیم بگیرد که آن ها را انجام دهد یا نه و برای تصمیم گرفتن باید بداند که چه اتفاقی خواهد افتاد و این پیش بینی تنها از جادوگران برمی آید. پس برای دانستن بهترین زمان برای انجام هر کاری باید با جادوگران مشورت کرد.

بند چهارم: پاسخ فرزنانگان به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه گونه گون بود. گروه اول گفتند که او بیش از همه، به دستیاران حکومتی اش نیازمند است. گروه دوم بر این عقیده بودند که وی بیش از همه به کشیشان نیاز دارد. گروه سوم گفتند که او به پزشکان خود بیش از همه محتاج است و گروه چهارم معتقد بودند که نیاز تزار بیش از هرکس به جنگاوران خویش است. در پاسخ به سؤال سوم تزار در مورد مهم ترین کارها، گروهی دانش اندوزی را مهم ترین کار جهان می دانستند؛ گروهی دیگر چیره دستی در نظام را و گروه سوم پرستش خداوند را.

قلمرو زبانی: فرزنانگان: افراد دانا

قلمرو فکری: پاسخ افراد دانا به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه متنوع بود. گروه اول گفتند که او بیشتر از هر چیزی به دستیاران حکومتی نیاز دارد. گروه دوم بر این باور بودند که او بیشتر از همه به کشیشان و روحانیان دینی نیاز دارد. گروه سوم نیز گفتند که او به پزشکان بیشتر از دیگران نیازمند است و گروه چهارم بر این باور بودند که تزار بیشتر از هرکسی به سربازان و افراد مسلح خود نیازمند است. در مورد سؤال سوم تزار در مورد مهم ترین کارها نیز گروه مهم ترین کار دنیا را اندوختن دانش می دانستند گروه دیگر تسلط در نظام و گروه سوم عبادت خداوند را مهم ترین کار می دانستند.

بند پنجم: چون پاسخ ها ناهمگون بودند، تزار با هیچ کدام موافقت نکرد و به هیچ کس جایزه ای نداد. آنگاه تصمیم گرفت که برای یافتن پاسخ درست پرسش هایش با راهبی رای زند که در فرزنانگی نام آور بود. راهب در جنگل زندگی می کرد؛ هیچ جا نمی رفت و تنها فروتنان را نزد خود می پذیرفت.

پس، تزار جامه ای ژنده پوشید و پیش از رسیدن به کلبه راهب از اسب فرود آمد و تنها، با پای پیاده، به راه افتاد و محافظانش را در میان راه گذاشت.

قلمرو زبانی: ناهمگون: متفاوت/راهب: عابد/ فرزانی: دانایی/ نام آور: مشهور/ فروتن: متواضع/ جامه: لباس/ ژنده: کهنه و پاره/ فرود آمد: پیاده شد/ محافظ: نگهبان.

قلمرو فکری: چون پاسخ ها متفاوت بود تزار هیچ کدام را نپذیرفت و به هیچ کس جایزه ای نداد. پس تصمیم گرفت برای پیدا کردن پاسخ درست سوالاتش با مردی عابد مشورت کند که در دانایی مشهور و زبانزد بود. مرد عابد در جنگل زندگی می کرد هیچ جا نمی رفت و تنها افراد متواضع را نزد خود می پذیرفت. پس تزار لباس کهنه ای پوشید و قبل از رسیدن به کلبه راهب از اسب پیاده شد و تنها و پیاده به راه افتاد و نگهبانانش را در میان راه ترک کرد.

بند ششم: وقتی به کلبه رسید، راهب در جلو کلبه اش باغچه می بست. همین که تزار را دید، سلامش گفت و باز بی درنگ به کندن کرت پرداخت. راهب، ضعیف و باریک میان بود و وقتی بیلش را به زمین فرو می برد و اندکی خاک برمی داشت؛ به دشواری نفس می کشید.

تزار نزد او آمد و گفت « ای راهب فرزانه، نزد تو آمده ام که به سه پرسشم پاسخ دهی: یکی اینکه، کدام فرصت را برای شروع کارها از دست ندهم که اگر دهم پشیمان شوم؟ دوم اینکه، کدام کسان را برتر شمارم و به آنان توجه کنم؟ آخر اینکه، کدام کار از همه مهم تر است و بیش از همه باید به انجامش همت کنم؟

قلمرو زبانی: کرت: هر یک از بخش های تقریباً مساوی در مزرعه یا باغچه / باریک میان: لاغر

قلمرو فکری: زمانی که به کلبه رسید مرد عابد جلو کلبه اش در حال سامان دادن باغچه ای بود. همین که تزار را دید به او سلام کرد و باز بلافاصله به کندن باغچه مشغول شد. مرد عابد جسمی ضعیف داشت و لاغر بود و زمانی که بیل می زد و مقدار کمی خاک برمی داشت به سختی نفس می کشید. تزار نزد او آمد و گفت ای مرد عابد دانا من نزد تو آمده ام که به سه سؤالم پاسخ بدهی اول این که کدام فرصت و زمان را برای آغاز کارها غنیمت بدانم و اگر از دست بدهم پشیمان می شوم دوم این که چه کسانی را مهم تر و بهتر بدانم و به آن ها توجه کنم؟ و در نهایت کدام کارها از همه مهم تر هستند و بیشتر از هر چیزی باید توجه و تلاش خود را صرف انجام آن کارها کنم؟

بند هفتم: راهب به سخنان تزار گوش فرا داد اما پاسخی به او نداد و دوباره کندن کرت را از سر گرفت. تزار گفت: «خسته شده ای. بیل را به من بده تا کمکت کنم».

راهب گفت: «متشکرم» و آن گاه بیل را به او داد و روی زمین نشست.

تزار پس از کندن دو کرت از کار دست کشید و پرسش هایش را تکرار کرد. راهب باز پاسخ نداد اما از جا برخاست؛ به طرف بیل رفت و گفت: «حالا تو استراحت کن و بگذار...»

قلمرو فکری: راهب به سخنان تزار گوش فرا داد اما پاسخی به او نداد و دوباره کندن کرت را از سر گرفت. تزار گفت: «خسته شده ای. بیل را به من بده تا کمکت کنم».

راهب گفت: «متشکرم» و آن گاه بیل را به او داد و روی زمین نشست.

تزار پس از کندن دو کرت از کار دست کشید و پرسش هایش را تکرار کرد. راهب باز پاسخ نداد اما از جا برخاست؛ به طرف بیل رفت و گفت: «حالا تو استراحت کن و بگذار...»

بند هشتم: اما تزار بیل را به او نداد و به کندن ادامه داد. ساعتی از پس ساعت دیگر گذشت. آنگاه که خورشید در آن سوی درختان غروب می کرد، تزار بیل را در خاک فرو برد و گفت: «ای فرزانه مرد، پیشت آمدم تا به سؤال هایم پاسخ دهی. اگر نمی توانی، بگو تا به خانه برگردم». راهب گفت: «نگاه کن؛ کسی دارد آنجا می دود. بیا برویم ببینیم کیست.» تزار به اطرافش نگاه و دید مردی دوان دوان از جنگل می آید. مرد، با دستانش شکمش را چسبیده بود؛ خون از میان انگشتانش جاری بود. او به سوی تزار دوید و بر زمین افتاد؛ چشمانش را بست؛ ناله ای آهسته سر داد و از هوش رفت.

قلمرو فکری: تزار بیل را به راهب نداد و به کندن باغچه ادامه داد. ساعت دیگری گذشت. زمانی که خورشید پشت درختان غروب می کرد تزار بیل را در خاک زد گفت: ای مرد دانا نزد تو آمده ام تا به پرسش هایم پاسخ دهی. اگر نمی توانی بگو تا به خانه برگردم. مرد عابد گفت: نگاه کن کسی دارد آنجا می دود بیا برویم ببینیم کیست؟ تزار به اطرافش نگاه کرد و دید مردی در حالی که می دود از طرف جنگل می آید. مرد با دستانش شکمش را گرفته بود و خون از میان انگشتانش می چکید. او به سمت تزار دوید و بر زمین افتاد. چشمانش را بست ناله آهسته ای سرداد و بیهوش شد.

بند نهم: تزار به راهب کمک کرد تا جامهٔ مرد زخمی را درآورد؛ او زخمی بزرگ در شکم داشت. تزار زخم را خوب شست؛ با دستمالش و یکی از لباس پاره های راهب آن را بست اما خون همچنان از آن جاری بود. تزار بارها باند گرم و آغشته به خون را از روی زخم باز کرد و آن را شست و باز بست.

وقتی جریان خون متوقف شد، مرد زخمی به هوش آمد و آب خواست. تزار آب خنک آورد و به مرد کمک کرد تا از آن بنوشد. در همان موقع، آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد. تزار به کمک راهب، مرد زخمی را به کلبه برد و در بستر خواباند. مرد زخمی همان طور که دراز کشیده بود، چشمانش را بست و آرام گرفت. تزار آن قدر از کارکردن و راه رفتن خسته شده بود که در آستانهٔ در مثل مار چنبر زد و چنان آسوده به خواب فرو رفت که همهٔ آن شب کوتاه تابستانی را در خواب بود. صبح روز بعد که از خواب بیدار شد، مدتی طول کشید تا یادش بیاید که کجاست و مرد غریبه که در بستر خفته کیست؛ پس با چشمانی جویا او را ورنانداز کرد.

قلمرو زبانی: مثل مار چنبر زد: حلقه زد / ورنانداز: برانداز

قلمرو فکری: تزار به مرد عابد کمک کرد تا لباس مرد زخمی را درآورد. او زخم بزرگی در ناحیهٔ شکم داشت. تزار زخم را خوب شست. با دستمالش و یکی تکه های لباس مرد عابد آن را بست اما خون همچنان جاری بود. تزار بارها نوار گرم و خون آلود را از روی زخم باز کرد و آن را شست و دوباره بست.

زمانی که جریان خون قطع شد مرد زخمی به هوش آمد و آب خواست. تزار آب خنک آورد و به مرد کمک کرد تا از آن بنوشد. در همان زمان آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد. تزار به کمک مرد عابد مرد زخمی را به کلبه برد و در بستر خواباند. مرد زخمی همان طور که دراز کشیده بود چشمانش را بست و آرام شد. تزار آن قدر به سبب کارکردن و راه رفتن خسته شده بود که دم در مانند مار حلقه زده به خواب فرورفت و همهٔ آن شب کوتاه تابستانی خوابیده بوده. صبح روز بعد که از خواب بیدار شد مدتی زمان برد تا یادش بیاید که کجاست و مرد غریبه ای که در بستر خوابیده چه کسی است؟ پس با چشمانی که انگار می خواست چیزی بداند او را نگاه کرد و ظاهرش را بررسی کرد.

بند دهم: مرد همین که دید تزار از خواب برخاسته و نگاهش می کند، با صدایی ضعیف گفت: «مرا ببخش.» تزار گفت: «تو را نمی شناسم و دلیلی برای بخشودنت نمی یابم.»

مرد گفت: «تو مرا نمی شناسی اما من تو را می شناسم. من دشمن تو هستم و قسم خورده بودم که به سبب کشتن برادر و ضبط دارایی ام از تو انتقام بگیرم. می دانستم که تو تنها نزد راهب آمده ای؛

این بود که تصمیم گرفتم هنگام بازگشت بکشم اما یک روز تمام گذشت و پیدایت نشد. وقتی از کمینگاهم بیرون آمدم که بیابمت، به محافظانت برخوردم که مرا شناختند و زخمی ام کردند. از چنگشان گریختم اما اگر تو زخمم را نمی بستی، آن قدر از من خون می رفت که می مردم. من می خواستم تو را بکشم اما تو جانم را نجات دادی.

قلمرو زبانی: ضبط: گرفتن

قلمرو فکری: مرد همین که دید تزار از خواب بیدار شده و او را نگاه می کند با صدای آهسته ای گفت: مرا ببخش. تزار گفت من تو را نمی شناسم و دلیلی برای بخشیدن تو نمی دانم. مرد گفت تو مرا نمی شناسی اما من تو را می شناسم من دشمن تو هستم و قسم خورده بودم که به دلیل کشتن برادر و گرفتن دارایی هایم از تو انتقام بگیرم. می دانستم که تنها نزد عابد آمده ای بنابراین تصمیم گرفتم زمان بازگشت تو را بکشم اما یک روز کامل گذشت و تو نیامدی. وقتی از کمینگاهم بیرون آمدم که تو را بیابم به نگهبانانت برخوردم که مرا شناختند و زخمی ام کردند. از دست آن ها فرار کردم اما اگر تو زخمم را نمی بستی آن قدر خونریزی داشتم که می مردم. من قصد داشتم تو را بکشم اما توجان مرا نجات دادی.

اگر من زنده ماندم و تو مایل بودی، وفادارترین غلامت خواهم شد و به فرزندانم نیز چنین خواهم گفت. مرا ببخش.»

بند یازدهم: تزار بسیار شادمان شد که به این آسانی با دشمنش آشتی کرده است و نه تنها او را بخشود بلکه به پزشک خویش و نوکرانش گفت که همراه او برگردند و قول داد که اموالش را پس بدهد. پس از اینکه مرد زخمی کلبه را ترک کرد، تزار برای یافتن راهب از کلبه بیرون رفت. می خواست پیش از بازگشت، یک بار دیگر از او بخواهد که به سؤال هایش پاسخ دهد. راهب در جلو باغچه ای که روز پیش بسته بود، زانو زده بود و در کرت ها سبزی می کاشت.

قلمرو فکری: اگر من زنده ماندم و تو دوست داشتی وفادارترین غلام و مطیع تو خواهم بود و به فرزندانم نیز این نکته را می آموزانم. لطفا مرا ببخش.

تزار بسیار خوشحال شد که به این راحتی با دشمنش رابطه صلح آمیز پیدا کرده است و نه تنها او را بخشید بلکه به پزشک خودش و نوکرانش گفت که او را همراهی کنند و قول داد که دارایی اش را به او بازگرداند. پس از این که مرد زخمی از کلبه رفت تزار برای پیدا کردن مرد عابد از کلبه بیرون رفت. می خواست قبل از این که بازگردد

یک بار دیگر سؤال هایش را از او پرسید. مرد عابد جلو باغچه ای که روزی قبل درست کرده بود زانو زده بود و داشت در آنجا سبزی می کاشت.

بند دوازدهم: تزار به سراغ او رفت و گفت: «ای فرزانه مرد، برای آخرین بار از تو خواهش می کنم که به سؤال هایم پاسخ دهی.»

راهب، همان طور که چمباتمه نشسته بود به سر تا پای تزار نگاه کرد و گفت: «همین حالا به جواب سؤال هایت رسیده ای.» تزار گفت: «چطور؟» راهب گفت: «اگر دیروز بر ضعف من رحم نکرده بودی و به جای کندن این کرت ها، تنه‌ایم گذاشته بودی، آن شخص به تو حمله می کرد و از ترک کردن من پشیمان می شدی. پس، آن هنگام بهترین زمان برای کندن کرت ها بود و من مهم ترین کسی بودم که تو می بایست به او توجه می کردی و مهم ترین کارت کمک به من بود. پس، زمانی که آن مرد دوان دوان آمد، بهترین زمان برای مراقبت تو از او فرا رسید؛ زیرا اگر زخمش را نبسته بودی، بدون آشتی با تو می مرد.»

قلمرو زبانی: چمباته: شکل و حالتی از نشستن که دو کف پا را بر زمین بگذارند و زانوها را در بغل گیرند.

قلمرو فکری: تزار به سراغ راهب رفت و گفت ای مرد دانا برای آخرین بار از تو می خواهم که به پرسش هایم پاسخ دهی. مرد عابد همچنان که نشسته بود به تزار نگاه کرد و گفت: تو همین الآن هم به پاسخ پرسش هایت رسیده ای. تزار گفت: چطور؟ ( توضیح بده) عابد گفت: اگر دیروز به حال من و ضعف من دلم نمی سوخت و به من کمک نمی کردی و به جای کندن این باغچه ها مرا تنها می گذاشتی آن شخص به تو حمله می کرد و تو از این که از نزد من رفته ای پشیمان می شدی. پس آن زمان بهترین زمان برای کندن باغچه ها بود و من مهم ترین کسی بودم که تو باید به او توجه می کردی و مهم ترین کار تو کمک کردن به من بود. پس وقتی که آن مرد دوان دوان و زخمی آمد بهترین زمان بود که تو باید از او مراقبت می کردی زیرا اگر زخم او را نبسته بودی بدون این که رابطه اش با تو خوب شود از دنیا می رفت.

پس، او مهم ترین کسی بود که باید به او توجه می کردی و آنچه کردی مهم ترین کار بود. اکنون بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال» است و مهم ترین کس آن کس است که اکنون می بینی؛ زیرا هیچ گاه نمی دانی که آیا کس دیگری نیز خواهد بود که با او روبه رو شوی یا نه و مهم ترین کار، نیکی کردن به اوست؛ زیرا انسان، تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.»

**قلمرو فکری:** مهم ترین فردی که باید به او توجه می کردی همان زخمی بود و کاری که انجام دادی مهم ترین کار بود. پس بدان که مهم ترین زمان، زمان حال است. و همه ترین کس همان کسی که او را در زمان حال می بینی زیرا هرگز نمی دانی آیا کس دیگری وجود خواهد داشت که او را ببینی. و مهم ترین کار نیکی کردن است زیرا هدف از آفرینش انسان نیکی کردن به دیگران است.

سه پرسش، تولستوی

درک و دریافت:

- ۱- کدام شخصیت داستان بیشتر مورد توجه شما قرار گرفت؟ چرا؟
- ۲- پاسخ شما به پرسش سوم تزار چیست؟

نیایش

الهی

الهی، به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می توانی.

الهی، عاجز و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.

الهی، در دل های ما جز تخم محبت مکار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت ها ما جز باران رحمت خود مبار، به لطف، ما را دست گیر و به کرم، پای دار.

الهی، حجاب ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار.

### قلمرو زبانی:

لغت و املا : الطاف: جمع لطف، مهربانی / مرحمت: رحم کردن / دریاب : درک کن ،بپذیر / کرم: بخشش / پای دار: پشتیبان باش، نگه دار / حجاب ها: پوشش ها و مانع ها/ ما را دستگیر: را، فک اضافه ( دست ما را بگیر)

نکات دستوری : حرمت : احترام الهی: شبه جمله/ به حرمت آن نام: متمم قیدی / که: پیوند وابسته ساز/ تو: نهاد/ خوانی: مضارع اخباری: می خوانی / و: پیوند همپایه ساز/ به حرمت آن صفت: متمم قیدی / که: پیوند وابسته ساز/ تو: نهاد/ چنان: مسند/ دریاب: فعل امر / که: پیوند وابسته ساز/ می توانی: مضارع اخباری

الهی: شبه جمله / عاجز و سرگردان: مسند / عاجز: ناتوان / نه... نه: حرف ربط مزدوج / آنچه: مفعول / دارم: حال ساده / دانم: مضارع اخباری معادل می دانم در دل های ما: متمم قیدی، ما: / جز تخم محبت: گروه مفعولی / مکار: فعل نهی / بر جان های ما: گروه متممی، / جز الطاف و مرحمت خود: گروه مفعولی / منگار: فعل نهی / بر کشت های ما: گروه متممی / جز باران رحمت خود: گروه مفعولی / مبار: فعل نهی / به لطف: متمم قیدی / ما را: مفعول / دست گیر: فعل مرکب، فعل امر / به کرم: متمم قیدی / پای دار: فعل امر، فعل مرکب حجاب ها: مفعول / از راه: متمم قیدی / بردار: فعل امر / ما را: مفعول / به ما: متمم / مگذار: فعل نهی

**قلمرو ادبی :** نثر، مسجع و آهنگین است، ارکان سجع به ترتیب " خوانی، چنانی، می توانی "؛ " دانم، دارم "؛ " مکار، منگار، مبار، دار "؛ " بردار، مگذار " / حرمت: تکرار / دارم و دانم: جناس ناقص اختلافی / نه آنچه دارم دانم و نه آنچه دانم دارم: پارادوکس / تخم محبت: اضافه تشبیهی / کشت ها: استعاره از اعمال / باران رحمت: اضافه تشبیهی / تخم، کشت، باران، مکار: مراعات نظیر / دست گیر: کنایه از راهنمایی و هدایت کن / پای دار: ایستادگی کن / حجاب: استعاره از مانع / ما: تکرار

## قلمرو فکری:

خداوندا به حرمت آن نام که بندگان تو را می خوانند و به حرمت آن صفات مقدسی که به آن توصیف می شوی، ما را در یاب که بر همه چیز توانا هستی.

خدایا! ناتوان و سرگردانم؛ شایستگی آنچه را که می دانم، ندارم و آنچه را که فکر می کنم می دانم در واقع نمی دانم و فاقد آن ها هستم.

خداوندا! دل های ما را کشتزار محبت خودت قرار بده (در دل های ما به جز عشق و محبت خودت قرار نده) و بر جسم و روح ما جز لطف و بخشش خود حک نکن (نقش دیگری تصویر نکن).

و اعمال و رفتار ما را مشمول رحمت و عنایت خودت قرار بده. با لطف خود ما را یاری کن و با کرم و بخشش خود، ما را در راهت استوار نگه دار.

خدایا! موانعی که در راه وصال تو قرار دارد، از میان بردار و ما را به حال خویش واگذار نکن.

خواجه عبدالله انصاری